

# فصل دوم

شماره ۱۳ - سال سوم - دوره جدید - شنبه ۲۱ مهر ماه ۱۳۹۷

ویژه کتاب و ادبیات کودک و نوجوان





برای کودکان، سوگند باید خورد  
که روزی موج می‌زد، بال می‌گسترد  
چون دریا، درخت اینجا  
مبارک دم نسیمی بود و پروازی و آوازی  
فشانده گیسوان رودی  
گشوده بازوان دشتی، چمنزاری و گلگشتی  
شکوه کشتزاران و بنفشه جوکناران بود...

«فریدون مشیری»



طراحے نشانہ بسم اللہ / طرح از شہریار جمالی

## صفحه‌ان زیبا

صاحب امتیاز: شرکت فرهنگی هنری مطبوعاتی پیام اصفهان زیبا  
مدیرمسئول: قدرت‌اله نوروژی  
سردبیر: ایمان صفری

# فصل ده

دبیر: مریم قدسیه

مدیرهنری: محمدحسن لطیفی

صفحه‌آرا: عاطفه سادات حسینی

تصویرگر جلد: سعید شعبانی

تحریریه: الهه امینی، پریسا اختیاری، عادل امیری، مهدی وحید دستجردی، نفیسه رازی

زهراماهری، داود غفارزادگان، منیره عابدی، معصومه یزدانی‌پور، الهام سعادت، افسانه دهکامه،

عکس: آزاده عزیزیان، مهدی زگر، رضا جواهری

ویراستاران: افسانه دهکامه، سپیده امین‌الرعا، وحیده‌سادات ماهری، سمیه شیروانی

پس‌ریخته روی جلد: شنتیا شریف

با سپاس از اداره کل ارتباطات و امور بین‌الملل شهرداری اصفهان

۱. برای ما آدم بزرگ‌های خرابکار / ۳
۲. گاه بیم و امید / ۴
۳. به شوق خواندن / ۶
۴. اصفهان پایتخت «شهر دوستدار کودک» / ۸
۵. برق نگاه بچه‌ها زندگی من است / ۱۰
۶. چالش ترجمه برای کودکان / ۱۲
۷. قصه ما مثل شد / ۱۴
۸. دنیای فیلسوف‌های کوچک / ۱۹
۹. چشمانی که برای دیدن جهان کودکی می‌کنند / ۲۰
۱۰. حضور بلافصل امر خارق‌العاده / ۲۲
۱۱. جایی که پیاده رو تموم میشه / ۲۳
۱۲. در جست‌وجوی خط‌شکن / ۲۴
۱۳. شاگردان مکتب فراموشی / ۲۵
۱۴. آب کم جو تشنگی آور به دست / ۲۸
۱۵. کودکان را ساده فرض نکنیم / ۲۹
۱۶. جرج اینچا بالای ایفل است! / ۳۰
۱۷. دو روی یک سکه / ۳۱
۱۸. کودکان حق دارند کتاب با کیفیت بخوانند / ۳۲



مریم قدسیه  
روزنامه نگار و  
دبیر ضمیمه فصل نو



# برای ما آدم بزرگ های خرابکار!

دنیای کودکان ما، با هیچ سر می گیرد و با پوچ می گذرد

همه را می شناسد. آنقدر خوب که گاهی با خنده و گاهی با اخم بهترین اداها را خرج نمایش حرکاتشان می کند. به جز نقش قهرمان ها، شعر و سرودهای آن سال ها را هم از حفظ است. «خونه مادربزرگه» و «یه روز یه آقا خرگوشه» را کامل می خواند و من با خودم فکر می کنم انگار نصف وجود این نیم و جیبی، معاصر دوران ما بوده است!

نوشای پنج ساله عاشق شعر و ترانه و تصویر است. این را نه فقط من بلکه هر کس یک جلسه به محضرش مشرف شود، به خوبی حس می کند و آدم را به این فکر می برد که هوش و استعداد این بچه مثل بسیاری از هم نسلانش، از ما دهه شصتی های نوستالژی باز عموما حسرت زده، جداست.

از مادرش می پرسیم: «به جز آرشیو فیلم ها و کارتون های خاطره انگیز قدیمی خودش، از کتاب های خوب هم برایش چیزی می خواند» که مادر با حرکت سر به بالا جواب می دهد و دو تا کتاب ترجمه شده عجیب از کیفش بیرون می آورد و می گذارد روی میز!

کتاب ها کیفیت خوبی ندارند. محتوا و تصاویرشان فرسنگ ها با فرهنگ و پیشینه ما فاصله دارد. انگار از کتابفروشی های یک سیاره دیگر آمده اند و در فضاهای انتزاعی شان هیچ نشانی از جایی که ما در آن زندگی می کنیم نیست!

وقتی بیشتر با مادر نوشا حرف می زنم، می گوید کارتون و فیلم های قدیمی را آنقدر برایش تعریف کرده ام و خریده ام تا لایه لایه انیمیشن های مدرن شبکه های خارجی اینها را هم ببیند، اما در مورد کتاب ها نمی دانستم باید کجا بروم و چه بخرم؟ اتفاقا نوشا عاشق کتاب است و معمولا من و پدرش هر بار که می رویم خرید، هر کتاب کودکی که به پستمان بخورد برایش می خریم! همیشه هم فرصت نداریم برویم کتابفروشی و گاهی از سوپری ها و دکه های فروش تنقلات برایش کتاب می خریم!

داستان نوشا و خانواده اش، داستان بسیاری از بچه های ماست. داستان بچه هایی که خوش بینانه اگر کل ساعات بیداری شان را با بازی های تبلت و کارتون های خارجی سرکنند، نصیبشان یک کتاب درجه چند سوپرمارکتی یا کارتون های خاطره انگیز مادر و پدرشان است. نه خبری از شعر و داستان های درست و درمان هست نه عمر قصه های شبانه کودکی شان به قصه های تازه تر از شنگول و منگول و حسنی می رسد.

نمی دانیم! ما آدم بزرگ ها و پدر و مادرها نمی دانیم که آنچه بیشتر از یک انیمیشن یا برنامه تلویزیونی کپی یا تکراری در رشد شخصیتی کودکان موثر است یک کتاب پر مغز و مخصوص خودش است. نمی دانیم بهترین

کتاب های کودک و نوجوان را از کجا باید بخریم. بهترین موسسات و مراکز مرتبط با کتابخوان کردن کودکانمان کدامند؟

ما آدم بزرگ ها این روزها خیلی چیزها را نمی دانیم و این ندانستن به طور اساسی کارها را خراب می کند. این ندانستن و حرکت اشتباه ما در شرایطی که بچه ها خوراک مورد نیازشان را به آسانی از داخل گوشی یا جعبه جادو در خانه پیدا می کنند و با تمام وجود می بلعند، کار را سخت تر می کند.

نه صدا و سیما سرفصلی برای آگاهی دارد و نه دیگر رسانه ها حاضرند بهترین زمان و حجم از کارشان را به دنیای کم درآمد کودکان اختصاص دهند. سال هاست که تمرکز متولیان تلویزیون بر پخش برنامه های معمول و چند فیلم و سریال دست چندم و سرانجام شاید چند برنامه مجری محور برای بچه ها مانده. نه خبری از معرفی بهترین نویسندگان و کتاب های کودک ما هست و نه حتی متولیان و مدیران سازمان های مردم نهاد کودک و نوجوان سهمی از آنتن رسانه ملی برای آشنایی مردم با برنامه هایشان و ترویج کتابخوانی دارند.

در این شرایط تکلیف به خوبی مشخص است. دنیای کودکان ما با هیچ سر می گیرد و با پوچ می گذرد!

اما این جریان و آسیب های دیگر آن باعث شد تا این بار در روز جهانی و هفته ملی کودک به مسائل و موضوعات زیرمجموعه کتاب و ادبیات کودک و نوجوان بپردازیم. به جای گفتن از فیلم و کارتون های نوستالژی زمان خودمان و جریان سینمای امروز کودک و سلبریتی های کوچک و بزرگش، از سازمان های متولی رشد کتابخوانی برای بچه ها نوشته ایم. از مشکلات و مسائل تهیه کتاب برای آنها و آنچه که در دنیای مکتوبشان از آن غافل مانده ایم. از بی توجهی به نیاز کودکان خاص و کم دانشی و بی راستاران کتاب های کودک و نوجوان. از ضعف های تالیف و جای خالی قهرمان های واقعی و شیفتگی به انتزاع در محتوا و فرم در داستان های وطنی!

تربیتون را این بار به جای دم دست ترین چهره های مرتبط با کودکان در داستان دو طراح و برنامه ریز و همچنین دو نویسنده عمیق و خون دل خورده دنیای آنها گذاشته ایم به این امید که واکنش برای تامین نیازهای کودکان و نوجوانان حتی به اندازه ذره ای، متفاوت تر از قبل باشد!

# گاه بیم و امید

کانون دهنده خوبی بوده اما همیشه اول نشده است



پریسا اخباری  
روزنامه نگار

مرد میانسال چشمان جست و جوگری دارد. سلام می‌دهد و نگاهش را می‌چرخاند روی قفسه‌های کتاب دور تا دور سالن می‌گوید: «می‌توانم به کتاب هایتان نگاهی بیندازم؟ عضو کتابخانه بوده‌ام. آن هم چهل و چند سال پیش!»

## فصل اول: سال‌های خوب

یکی از شیرینی‌های کار در کانون، دیدار با اعضای قدیمی است. اعضای که همیشه حرف‌های گفتنی زیادی دارند از روزگاری که نبودیم و کانون بود و آنها بودند. مرد دور تا دور سالن می‌گردد و مدام عینکش را روی صورت جابه‌جا می‌کند. گاهی کتابی را از قفسه‌ای در می‌آورد. ورق می‌زند و بعد به جای اولش بازمی‌گرداند. می‌داند که کتاب‌ها را نمی‌کاود. سرگرم کاویدن گذشته است.

می‌آید سمت میز کتابدار و لبخند به لب می‌گوید: «من با نویسنده‌های بزرگ زندگی‌م تو کانون آشنا شدم. کتاب‌های کانون داستانیوفسکی، چخوف و خیلی نویسنده‌های دیگر را به من معرفی کردند...» مکتبی می‌کند و با دست به قفسه‌های کتاب اشاره می‌کند: «ولی امروز چرا خبری از اسم‌های بزرگ ادبیات نیست؟» این چرا می‌تواند جواب‌های زیادی داشته باشد.

سال‌ها گذشته. کتاب‌های بسیاری به خاطر فرسودگی، دیگر قابل امانت نبوده و از قفسه‌ها بیرون آورده شده‌اند و خب، متاسفانه هیچ وقت تجدید چاپ نشده‌اند. کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان اولین کتابخانه تخصصی کودک و نوجوان در ایران بوده است و پنجاه و چند سالی از تأسیسش می‌گذرد.

زمانی که کسانی مثل همین آقا، کودک یا نوجوان بودند و عضو و مخاطب این نهاد تازه بنیاد، انتشارات کانون نه تنها پلی برای آشنایی اعضا با ادبیات جهان و نویسندگان بنام خارجی بود، بلکه میدان فراخی به شمار می‌رفت برای نویسندگان و شاعران جوان با استعداد و خوش قریحه. نام‌هایی که امروز برای ما کاملاً شناخته شده هستند.

کسانی که بعضاً به واسطه جهانی بودن هنرشان با شنیدن اسم آنها احساس غرور و افتخار می‌کنیم. نام‌هایی چون عباس کیارستمی، بهرام بیضایی، نیما یوشیج، احمد شاملو، صمد بهرنگی، احمدرضا احمدی، محمود کیانوش و... که همگی اولین تجربه‌های خود را در کانون به دست آوردند و کتاب‌های ماندگاری برای کودکان و نوجوانان با نام انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان به چاپ رساندند.

حضور نویسندگان نوگرا و پشتیبانی کانون از اندیشه‌های نوآور این نویسندگان باعث تولد کتاب‌هایی با سبک و سیاق خاصی شد که تا قبل از آن در ایران سابقه نداشت. این کتاب‌ها به کتاب‌های کانونی شهرت یافتند و باعث رشد و

بالیدن سطح سلیقه و درک کودکان شدند. صمد بهرنگی «ماهی سیاه کوچولو» را نوشت. بهرام بیضایی در داستان «حقیقت و مرد دانا»، زندگی را با زبانی حماسی و اساطیری

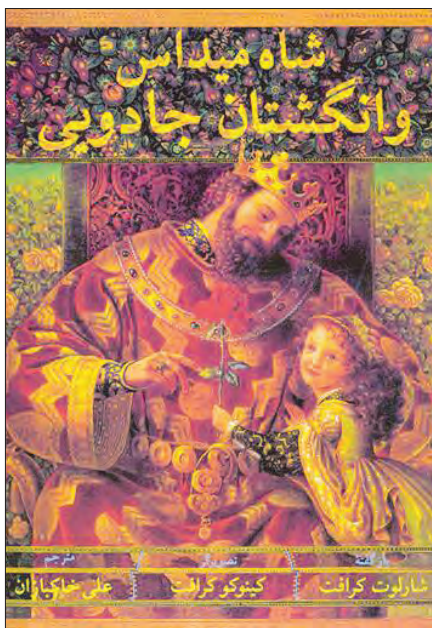


ترسیم کرد. عباس کیارستمی کتاب «من حرفی دارم که فقط شما بچه‌ها باور می‌کنید» احمدرضا احمدی را تصویرگری کرد و احمد شاملو با تسلط بی نظیرش بر زبان عامه و قصه‌ها و مثل‌های فارسی، شعرهایی کودکانه و آهنگین با رنگ و بوی ایرانی به چاپ رساند.

این کتاب‌ها در کنار کتاب‌های نویسندگان مطرح خارجی که با رعایت قانون کپی رایت و با اجازه نویسنده به فارسی ترجمه شده بودند، جریانی دو سویه را در نشر کتاب کودک به راه انداختند که این جریان سبب آشنایی خوانندگان کودک ایرانی با آثار خارجی و همین‌طور شناخت انتشارات کشورهای خارجی با کتاب‌های کودک در ایران شد.

در آن سال‌ها، آثار نویسندگان جوان ایرانی به زبان‌های مختلفی ترجمه شد و جوایز بین‌المللی فراوانی را در زمینه‌های مختلف مربوط به کتاب کودک برای ایرانیان به ارمغان آورد و پیشگام تمامی اینها کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان بود که در آن روزگار، یک تنه بارشیشه کتاب کودک را به سر منزل مقصود رساند. اگر نگوئیم سر منزل مقصود، راهی را برگزید که تصور می‌شد به سر منزل مقصود خواهد رسید! البته انتشارات کانون تنها مختص کتاب‌های کودک نبود.

آثار پژوهشی زیادی درباره ایران و آداب و رسومش و به طور کلی، فرهنگ این سرزمین با حمایت کانون به چاپ رسید که کتاب‌های ارزشمند و درخور توجهی بودند.



رحماندوست، افسانه شعبان نژاد، فرهاد حسن زاده، کلمه ژوبرت، زهره پریخ، نورا حق پرست و... مورد توجه مخاطبان کودک قرار گرفت.

مجموعه کتاب هایی نیز با نام «کتاب های خودمان» به تازگی در کانون به چاپ رسید که آثار مریبان و کارکنان این نهاد بود. انتشار «کتاب های خودمان» تلاش کانون بود برای حمایت از فکرهای نو و تجربه های جدید و ایده های جالب.

از طرفی کتاب های داستانی و شعر نوجوان که سال ها نیازش در کتابخانه های کانون نادیده گرفته شده بود، به تازگی مورد توجه کانون پرورش فکری قرار گرفته و خواننده نوجوان به یکی از دغدغه های اصلی این نهاد بدل شده است.

کتاب هایی با عنوان «رمان نوجوان» که حالا در قفسه های مراکز مختلف کانون به چشم می خورد و بیشتر نویسندگانی وطنی دارد، نشانه ای از این دغدغه و توجه ویژه به اعضای نوجوان مراکز کانون است.

هر چند رواج روز افزون ادبیات فانتزی در بین مخاطبان نوجوان و به چاپ نرسیدن رمان های به روز ادبیات تخیلی، جادویی و حادثه ای نظیر هری پاتر، ارباب حلقه ها و...

توسط انتشارات کانون، رقابت در این عرصه را به چالشی بزرگ تبدیل کرده است. اما باید گفت «رمان نوجوان امروز» طرفداران زیادی در بین خوانندگان نوجوان کانونی دارد.

جمشید خانیان، عباس عبدی، فرهاد حسن زاده، مینو کریم زاده، آتوسا صالحی، فریبا کلهر، محمدرضا شمس،

جمال الدین اکرمی و... از جمله نویسندگان موفق رمان نوجوان در کانون هستند که کتاب هایشان بارها و بارها امانت برده می شوند و خیلی زود به خاطر زیاد خواننده شدن، نیاز به صحافی پیدا می کنند.

علاوه بر آن، دیدار نویسندگان این کتاب ها با خوانندگان نوجوانشان که در سال چندین بار انجام می شود، باعث تبادل مستقیم اطلاعات و نظرات بین مخاطب و نویسنده شده است و حس مشارکت را در خواننده نوجوان ایجاد می کند و از جمله برنامه های خوبی است که در کانون اتفاق می افتد. در کنار رمان های نوجوان آثار بازنویسی شده ادبیات کلاسیک فارسی نیز مورد توجه مخاطبان قرار گرفته و با استقبال خوبی روبه رو شده است.

در کنار این کتاب ها هنوز کتاب های مهدی آذربیدی طرفدار دارد و جای تعجب است که چرا این مجموعه پرطرفدار تجدید چاپ نمی شود. در پراکنش بگوئیم که کانون به مناسبت پنجاه سالگی اش، مجموعه ای از کتاب های قدیمی را تجدید چاپ کرد که جای بسیاری از این کتاب ها خالی بود.

از کتاب های داخلی که بگذریم شاید بتوان گفت در بین کتاب های ترجمه شده در چند سال اخیر، کتاب های رولد دال، شل سیلور استاین و چند نویسنده دیگر ادبیات فانتزی مدال محبوبیت را به گردن خود آویخته. کتاب های این نویسندگان با نثری طنز و اتفاقات شگفت و خواندنی از دنیای حیوانات گرفته تا دنیای انسان ها به مجموعه ای پرخواننده بدل شده است. به ویژه برای اعضای نوجوان که کمبود فانتزی در بین کتاب های کانون آزارشان می دهد.

هر چند این دست کتاب ها در قفسه های کانون هنوز جای دارند، اما اغلب متعلق به انتشارات کانون نیستند؛ از سایر انتشارات فعال در این زمینه خریداری و به مراکز ارسال شدند و این همان از قافله عقب ماندن کانون است.

امروز خوانندگان کودک و نوجوان در کنار انتشارات کانون و در پاره ای موارد پیش تر از آن، برای پیدا کردن ادبیات مورد علاقه خود به سراغ انتشارات دیگری می روند. مسلماً هر مترجم و نویسنده ای به انتشاراتش در کانون تمایل دارد و ریشه های این مسئله را باید در سیاست های شورای کتاب جست و جو کرد.

کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در این سال ها دوندگی خوبی بوده اما همیشه نفر اول نبوده است. گاهی جا مانده و گاهی زمین خورده است اما از جایش بلند شده و به دویدن ادامه داده است.

بین نگاه جست و جوگر آن مرد میانسال و چشمان مشتاق کودکی کتابخوان سال های زیادی فاصله است. اما قفسه های کتاب کانون همچنان میزبان کتاب هایی هستند که در انتظار خواننده شدن به سر می برند.

کتاب هایی که از نظر محتوا و آنچه قصد بیانش را دارند همچنان برند خاص کانون را به نمایش می گذارند. کتاب های نویسندگان و شاعرانی مانند مصطفی



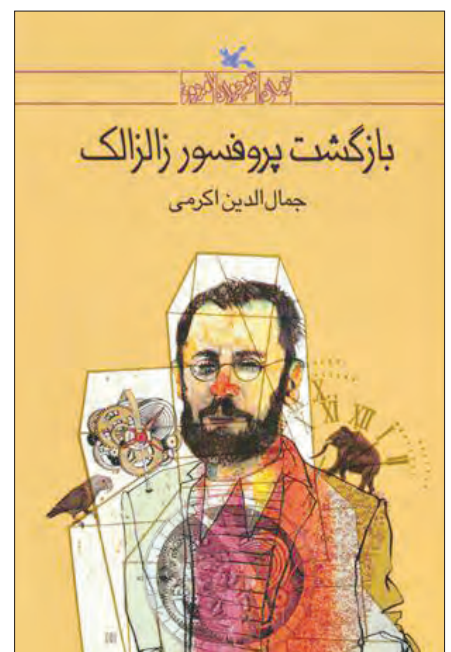
### فصل دوم: روزهای حسرت

قد و قامتش فقط اندازه یک سر و گردن از میز کتابداری بلندتر است، اما مادرش می گوید: «هر چه کتاب بوده خوانده و از درد ناچاری آوردمش عضو کتابخانه شود. دیگر خرجش زیادی دارد بالا می رود. آخر چقدر پول بدهم برای کتاب؟!» نگاهش می کشم و می گویم باید خیلی خوشحال باشد که چنین کودکی دارد. «داشتن بچه ای کتابخوان مثل داشتن گنجی بی پایان است.» چشمان کتابخوان کوچک برق می زند: «هری پاتر را دارید؟ کارآگاه موشی چطور؟ تن تن؟» از جابم بلند می شوم و می گویم: «اینهایی که تو می گویی را نداریم اما سلیقه ات را فهمیدم. کتابی بهت معرفی می کنم که مثل هری پاتر و تن تن دوستش داشته باشی.» اخم می کند و کمی ناامید به نظر می رسد اما به هرحال باید تمام تلاشم را بکنم. تمام تلاشمان را می کنیم! همان طور که این سال ها کانون سعی کرده است در همان جهتی قدم بردارد که به پرورش اندیشه و تفکر کودکان و نوجوانان ایرانی ختم شود هر چند خیلی جاها از قافله عقب مانده.

بعد از انقلاب اسلامی، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوان به منزله بنیادی فرهنگی و مستقل به فعالیت های خود ادامه داد.

جنگ تحمیلی، رشد جمعیت ایران در دهه شصت و افزایش کودکانی که به سن مدرسه و فراگرفتن دانش می رسیدند، کانون را در مسیری تازه قرار داد و کتاب های فراوانی در این سال ها چاپ شد.

هر چند سهم نویسندگان ایرانی در انتشار کتاب بیشتر بود اما چاپ کتاب های خارجی هم هنوز در کانون ادامه یافت. کتاب های داستان، شعر، علمی، مذهبی و کاردرستی از جمله کتاب هایی بودند که در کانون منتشر شدند. انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در این سال ها به طور کلی، همان رویکرد گذشته را در پیش گرفت.



# به شوق خواندن

نوش آفرین انصاری می‌گوید باید برای نجات کودکان تلاش کنیم

شورای کتاب کودک در طبقه دوم خانه‌ای در خیابانی نزدیک میدان انقلاب تهران بی‌سروصدا و آرام کار خود را پیش می‌راند. ۵۷ سال از تاسیس این نهاد مشورتی می‌گذرد و اعضای آن بدون قیل و قال و شعار و حاشیه، با همان شوق و انگیزه و پشتکاری که از ابتدا بود، به کار خود ادامه می‌دهند. حالا این گروه بزرگ‌تر و وسیع‌تر هم شده است. هدف آنها در ابتدای پیدایش، معرفی کتاب‌های مناسب برای کودکان و نوجوانان بود که کم‌کم کار سترگ پژوهش فرهنگنامه کودک و نوجوان نیز به آن افزوده شد. توران میرهادی یکی از بنیان‌گذاران شورابنیان‌گذار فرهنگنامه، در کنار نوش آفرین انصاری، عضو هیئت علمی کتابداری دانشگاه تهران و راه‌انداز بخش فنی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، سال‌های سال با کسب دانش و تجربه فراوان در این مسیر، پایه‌های این شورا را آن‌چنان عظیم و محکم بنا کردند که نه تنها هیچگاه فرسوده نمی‌شود و خلل نمی‌پذیرد، بلکه پذیرای شیوه‌های جدید نیز هست. نوش آفرین انصاری حالا راه توران میرهادی را با پشتکار ادامه می‌دهد و معتقد است بنای شورای کتاب همیشه برپایه کارهای گروهی بوده است و نبود یک نفر به کل کار ضربه‌ای وارد نمی‌کند.

و دانشنامه کوشش وافی و کافی می‌کردند، جرعه ایجاد یک دانشنامه مختص کودکان و نوجوانان در ذهن توران میرهادی زده می‌شود. اساس این دانشنامه سال ۱۳۵۸ بنیان گذاشته و نام «فرهنگنامه کودکان و نوجوانان» نیز برای آن انتخاب می‌شود. از این دانشنامه الفبایی ۱۷ جلد تا به حال چاپ شده است که به گفته انصاری، جلد هجدهم آن نیز امسال منتشر می‌شود.

از آن روز که جرعه دانشنامه در ذهن توران خانم نقش بست تا امروز زمان زیادی می‌گذرد؛ دنیا تغییر کرده است و با یک «کلیک» ساده و «سرج» در اینترنت، کودک و نوجوان امروزی می‌تواند به دریایی از اطلاعات باریط و بی‌ربط دست پیدا کند. اما آیا این اطلاعات برای کودک مناسب است و چگونه می‌شود از دانشنامه در برابر انبوه این سایت‌ها دفاع کرد؟ انصاری اعتقاد دارد هردوی این ابزارها محترم و قابل استفاده هستند. هیچ اثر چاپی را نمی‌شود به طور قطع به‌روز دانست. اطلاعات مدام در حال تغییر هستند؛ ولی کودک و نوجوان به اطلاعات به‌روز چقدر نیاز دارد؟! انصاری این پرسش بنیادی را اینگونه پاسخ می‌دهد: «اطلاعات پایه و بنیادی برای کودک و نوجوان مهم‌تر است. چون آنها در آزمایشگاه کار نمی‌کنند که به اطلاعات کاملاً به‌روز نیاز داشته باشند. آنها در سنی هستند که باید پایه‌های دانششان ساخته شود. این دایره‌المعارف و دانشنامه است که پایه‌های دانش آنها را می‌سازد.»

درحقیقت، لذت واقعی را کودک زمانی می‌برد که فرهنگنامه را در دست می‌گیرد و ورق می‌زند و درباره هر مسئله‌ای می‌خواند؛ درباره کارهایی که بشر در طول تاریخ انجام داده است، راجع به شخصیت‌های علمی و ادبی که در تمدن امروزی نقش داشتند و هزار رمز و راز دیگر در دنیا.

فرهنگنامه دانش‌های بشری را موج به موج به کودکان و نوجوانان نشان می‌دهد. هرگاه کودک از خواندن چنین کتابی سیراب شد، گام بعدی یافتن پرسش‌هایی است که در ذهنش ایجاد شده است. او حالا دیگری می‌تواند از مقالات جدید هم استفاده کند. پس به عقیده انصاری، این یک بحث ترکیبی است. هردوی این مباحث مهم هستند و ضروری و واجب. اگر کودک فقط روی یک قسمت بایستد یا پدر و مادر فقط استفاده از یک ابزار را به او توصیه کنند، ضرر کرده‌اند. این دو مکمل هم هستند.

## گام سوم: شادی برای تمام کودکان ایران

دبیر شورای کتاب کودک وضعیت کودکان و نوجوانان را در ایران به هیچ وجه مساعد نمی‌بیند. او معتقد است آموزش و پرورش هنوز حیران و سرگردان است و نمی‌داند از کودک ایرانی در این برهه از زمان چه انتظاری دارد. انصاری با افسوس می‌گوید: «بیشتر بچه‌ها از اینکه به مدرسه بروند، خوشحال نیستند. این مشکل بزرگی است و باید مطرح شود. چرا کودک ایرانی با شادمانی سال تحصیلی‌اش را شروع نمی‌کند و چرا مدرسه را بهترین جای دنیا نمی‌داند؟ نگاه به کودک نگاه روشنی نیست. به کودک به شکل «مصرفی» نگاه می‌شود. مکان‌هایی که به نام مراکز فرهنگی برای کودکان

## گام اول: شورای کتاب کودک

نوش آفرین انصاری با تجربه فراوانی که در زمینه کتابداری و شناخت کتاب دارد، مهم‌ترین کاری را که باید برای کودکان و نوجوانان در این برهه از زمان انجام گیرد، انتخاب کتاب‌های مناسب و با کیفیت برای آنها و تهیه یک فهرست می‌داند. او این فعالیت را به دو حوزه تفکیک می‌کند: «در قدم اول باید کتاب‌های مناسب برای کودکان را که خوشبختانه تعدادشان هم کم نیست، انتخاب کنیم و در کتابخانه‌ها در دسترس بچه‌ها قرار دهیم. ما هرچقدر بتوانیم کتابخانه‌های کودک و نوجوانان را تجهیز و خانواده‌ها را تشویق کنیم که فرزندان‌شان را به این بهشت‌های کوچک بیاورند تا برحسب علایق خودشان کتاب انتخاب کنند، خدمت بزرگی انجام داده‌ایم. قدم دوم به کتابفروشی‌ها مربوط می‌شود. باید حتماً از آنها حمایت کنیم تا به صورت مراکز کوچک فرهنگی در سراسر ایران باقی بمانند و کار کنند.»

بسیاری از خانواده‌ها یا متولیان آموزش و پرورش شاید حتی از وجود شورای کتاب و نوع فعالیت این نهاد آگاه نباشند. «اطلاع‌رسانی» درباره فعالیت‌های شورای کتاب و آگاهی از فهرستی که شورا از کتاب‌ها تهیه می‌کند، وظیفه خطیری است که انصاری به آن گوشزد می‌کند. هرچه آشنایی خانواده‌ها با فعالیت‌های این نهاد بیشتر شود، روند استفاده آنها از کتاب‌ها و خدمات شورای کتاب هم بیشتر و راحت‌تر خواهد شد. نتیجه این ارتباط و آشنایی هم چیزی جز پویایی کودکان نیست.

شورای کتاب برای انتخاب کتاب‌های مناسب، براساس «تجربه» که از طریق شناخت ویژگی‌های ملی و بومی به دست آمده و همچنین «دانش» که از راه کسب اطلاعات فراوان از طریق به‌روزترین علوم مربوط به کودکان جمع‌آوری گشته، معیارها و اولویت‌هایی را تعیین کرده است. انصاری معتقد است کودکان و نوجوانان باید در معرض همه موضوعات اعم از علمی، فرهنگی، ادبی، هنری، دانشنامه و... قرار بگیرند؛ تمامی این موضوع‌ها مهم هستند به شرط آنکه «با کیفیت» در دسترس کودکان قرار گیرند. او درباره روند این انتخاب اینگونه توضیح می‌دهد: «ما در شورای کتاب کودک ۱۹ گروه کارشناسی داریم که نشر کتاب‌ها را بررسی می‌کنند. این معیارها هیچ‌گاه صددرصد و ثابت نیستند و ممکن است گاهی تغییر کنند. البته معیارهای ما در نهایت، حساب شده و منطقی هستند. براساس این معیارها کتاب‌ها داوری می‌شوند.»

همان‌گونه که باید مراقب خوراک کودک بود که با کیفیت و متنوع باشد، باید برای خوراک روح او نیز احتیاط کرد و خوشبختانه ایران از نظر ادبیات کودک غنی است. شورای کتاب، چون واسطه‌های دلسوز، این خوراک را به روح‌های تشنه می‌رساند تا هیچ‌گاه کودکان در این زمینه در مضیقه نباشند.

## گام دوم: فرهنگنامه کودکان و نوجوانان

در سال‌هایی که اساتید بزرگ ادب و فرهنگ ایران چون علامه دهخدا و مصاحب و... برای جمع‌آوری فرهنگ لغت

## بک‌گراند



نوش آفرین انصاری کیست؟ این را هزار بار از خود پرسیدم و هر بار که به پاسخی رسیدم، باز احساس کردم کم است و هنوز شناختم کامل نیست. او یک انسان تک‌بعدی و تک‌ساحتی نیست. این را وقتی متوجه شدم که صحبت کردیم و صدایش را شنیدم و متوجه شدم چقدر بر همه چیز مسلط است و هر کاری که ازش بریاید، حتماً انجام می‌دهد. نوش آفرین در پاییز ۱۳۱۸ در هند به دنیا آمد. پدرش دیپلمات وزارت امور خارجه بود. تحصیل در رشته کتابداری را در ژنو و سپس در کانادا ادامه داد. تمام فعالیت‌هایش چه در دانشگاه‌ها و چه در حوزه رشته کتابداری و چه در شورای کتاب، به کتاب مربوط می‌شود. گویی زندگی او با کتاب گره خورده است؛ «او عاشق کتاب است.» مهدی محقق، رئیس هیئت مدیره انجمن آثار و مفاخر فرهنگی و نویسنده نامی، همسر اوست. در شبی که مجله بخارا برای او برنامه‌ای را تدارک دیده بود، مهدی محقق پشت میکروفن رفت و گفت: «روش زندگی خانم انصاری برای دختران جوان باید الگو قرار بگیرد که به دنبال فرهنگ بروند و از ظواهر زندگی که امروز بیشتر مد شده بپرهیزند. باید کسانی همانند نوش آفرین انصاری سرمشق باشند. متأسفانه ما برای پرورش بدن نسل جوان خودمان، مکان‌های وسیعی داریم، اما برای پرورش روح و روان آنها مراکز محدود هستند.»





افسانه دهکامه  
روزنامه نگار و ویراستار

### گام ششم: در جست و جوی آینده

یار و همکار دیرین توران میرهادی این نکته مهم را دوباره یادآوری می‌کند که شورا یک حرکت گروهی و مشارکتی بوده و هیچ وقت یک نفر آن را اداره نکرده است. شورا با گروه بزرگ داوطلبی آغاز به کار کرد که عاشقانه به آرمان‌های شورا معتقد بودند و هستند. از سال ۴۱ بخش ادبیات کودک، از سال ۵۸ بخش فرهنگامه و از سال ۸۳ بخش خانه کتابدار که کتابخانه عمومی شورا است، پایه‌ریزی شد. پس از فوت خانم میرهادی آنقدر اندیشه‌های ایشان مشخص و روشن بوده است که تغییر خاصی در روند این سه بخش دیده نمی‌شود. او از چشم‌انداز آینده می‌گوید و از آفتی که پیش‌روی شورا قرار دارد. شاید حالا کمتر سازمان و نهادی باشد که اینگونه به فکر آینده باشد و برای آن برنامه‌ریزی کند. برنامه‌های کوتاه‌مدت همیشه به برنامه‌های بلندمدت ترجیح داده می‌شوند؛ این درحالی است که شورای کتاب با ۴۰ کارشناس خبره در زمینه کودکان جلسه می‌گذارد تا مشکلات شورا را بسنجند و به این بیندیشند که در آینده «چه کنند» و امروز نیز برای ساختن فردای شورا چه راهکاری را اتخاذ کنند. بزرگ‌ترین هدف و تلاش شورای کتاب این است که جامعه با نهاد شورای کتاب آشنا شود.

بزرگ‌ترین مشکلی هم که در شورا دیده می‌شود، مشکل و دغدغه مالی است. کار فرهنگنامه هنوز کامل به پایان نرسیده است. فیلمی که رخشان بنی‌اعتماد و مجتبی میرطهماسب درباره توران میرهادی ساختند، بسیار در زمینه شناسایی شورا و همچنین تامین مخارج فرهنگنامه موثر بوده است. انصاری می‌گوید از زمان پخش این فیلم، اصلاحه‌ای این سوال برایشان به وجود آمد که توران میرهادی کیست و این جایی که از آن نام برده می‌شود کجاست. این روزها نیز شرکت تهیه و نشر فرهنگنامه دست به بازنشر آثار خانم میرهادی زده است، آثاری که در حقیقت، مخفی و ناشناخته مانده بودند. تمام درآمد حاصل از فروش این کتاب‌ها به گردآوری فرهنگنامه کمک می‌کند. بنابراین نهادی که هیچ بودجه دولتی ندارد، باید از لحاظ مخارج خود تامین شود تا تمام همت خود را در تولید آثار برای کودکان صرف بکند.

در اصفهان اشاره می‌کند که برای جامعه سالمند اصفهان فعالیت می‌کند و از ادبیات کودکان بهره می‌برد. پروژه «با من بخوان» نیز برنامه منحصر به فردی است که از سوی انجمن دوستداران کتاب برای کودکان برگزار می‌شود. این قدم‌ها در شهر اصفهان برداشته شده است و گروه‌های فعال منتظر هستند دستان یاری دهنده‌ای نیز به این حرکت‌ها ببینند. انصاری معتقد است کارهای انبوه به شعار تبدیل می‌شوند و جواب نمی‌دهند. اما حفظ ارتباطات با این گروه‌ها و عشق به خواندن و کسب اطلاعات می‌تواند به دستاوردهای بزرگ اجتماعی منجر شود و البته او «برانگیختن شوق خواندن و دانستن» را در کودک، دستاورد اجتماعی و همچون کاشتن نهالی می‌داند که در آینده ثمر خواهد داد.

### گام پنجم: محافظت از کودکان در برابر چارچوب‌بندی‌های ذهنی

از میان کتاب‌هایی که این روزها برای کودکان چاپ می‌شوند، سهم بسیار زیادی متعلق به کتاب‌های فوق برنامه و چارچوب‌بندی شده و حتی چهارجوابی است. نوش آفرین انصاری نگرانی خود را درباره وضعیت این روزهای کتاب‌های فوق برنامه مدارس ابراز می‌کند و می‌گوید: «من شنیدم آموزش و پرورش استفاده از این کتاب‌ها را ممنوع اعلام کرد که کار بسیار درستی است. این، سوداگری است و استفاده ابزاری از بچه‌ها و خانواده‌ها. آموزش و پرورش به گونه‌ای با خانواده‌های ایرانی رفتار کرده است که درصد زیادی از آنها این سوال برایشان مطرح نیست که این کتاب‌ها چه کیفیتی دارند و چرا باید اینها را بخریم. بنابراین فقط اطاعت می‌کنند که این تراژدی و غم بزرگی برای یک مملکت و بسیار هم خطرناک است.» انصاری امیدوار است آموزش و پرورش به سمت خلاقیت و ایده‌پروری سوق پیدا کند. معلم‌ها آزادی عمل بیشتری پیدا کنند و کتاب‌هایی که یک سویه نوشته شده‌اند، تغییر پیدا کنند و برای دانش‌آموزان جذاب شوند. در سوسای دیگر هم، پدرها و مادرها باید به این مسائل حساس باشند و به این شیوه‌ها اعتراض کنند و هر لحظه این پرسش برایشان مطرح شود که چرا نباید کودک شاد باشد و با شادمانی یاد بگیرد.

ساخته می‌شود، در برابر فضاهای تجاری و غیرمعنوی و غیرفرهنگی مرتبط با کودکان چه تعداد هستند؟ وضع کودک به طور کلی مبهم است. به ابعاد بهداشتی، سلامت جسمی و... کودکان نیز توجهی نمی‌شود. بسیاری از این مسائل به برنامه‌ریزی اساسی نیاز دارند. برای اینکه نسلی سالم و شاد و امیدوار در آینده داشته باشیم، باید برای نجات کودکان تلاش کنیم.»

### گام چهارم: قدم‌های کوچک لذت بخش برای هدف‌های بزرگ انسان ساز

توران میرهادی، از همان ابتدا، کار شورای کتاب را براساس کار گروهی بنیان نهاد، همان‌طور که از نامش هم پیداست: «شورا». هیچ‌گاه هم از این روند خارج نشد. انصاری بر این شیوه صحنه می‌گذارد و معتقد است فعالیت‌های فرهنگی که بدون پشتوانه مالی آغاز به کار می‌کنند، نیروی خود را از «گروه» می‌گیرند. این راز بزرگ می‌تواند پشتوانه کسانی قرار بگیرد که علاقه دارند در زمینه کودکان کار کنند. این پژوهشگر کتابداری توضیح می‌دهد: «کار گروهی قدرت می‌سازد. بعد از مدتی که به گروه پیوستید، این شانس را پیدا می‌کنید که در حیطه موردعلاقه خودتان کار کنید. ولی اول باید عضو گروهی باشید و با آنها کار کنید.» برای پیوستن به موسسات مردم‌نهاد و همکاری با آنها، مهم است که این مکان‌ها را در ابتدا شناخت و رصد کرد.

انصاری از انجمن دوستداران ادبیات کودک و نوجوان در اصفهان می‌گوید که در زمینه کودکان کوشش‌های زیادی انجام می‌دهد. او می‌گوید کسانی که به کار در حوزه ادبیات کودک علاقه دارند، باید بسیار مطالعه کنند و سپس وارد انجمنی چون انجمن دوستداران ادبیات کودک و نوجوان شوند و در یکی از برنامه‌های آن شروع به کار کنند و مرتب یادداشت بردارند. انصاری معتقد است کار عام‌المنفعه و بدین صورت، لذت بخش است و می‌گوید: «وقتی در این زمینه کار کنید، مطمئناً دستاوردهای خود لذت خواهید برد. وقتی از این دستاوردها لذت ببرید، در کار قوی‌تر و قوی‌تر می‌شوید و بعد حتی نهاد کوچکی هم خودتان می‌توانید دایر کنید.» او سپس به مرکز رنگین‌کمان سپید

# اصفهان پایتخت «شهر دوستدار کودک»

نوروزی، شهردار اصفهان، در روز جهانی کودک میثاق نامه حقوق کودک را امضا کرد

داشته باشد، سرعت وسایل نقلیه حداقل باشد و به لحاظ امنیت و آرامش در سطح مطلوبی قرار بگیرد. در گام دوم طراحی فضاهای محلی اهمیت دارند؛ فضاهایی که برای کودکان ملموس باشند. در گام سوم طراحی و اجرای فضاهای شهری مناسب کودکان اهمیت دارد. پارک‌های محله‌ای، زمین‌های بازی و کتابخانه محله‌ای از نمونه‌های ساده و مهم چنین فضاهایی هستند. در سطح شهر نیز ایجاد شهرهای بازی، پارک‌های وسیع، اردوگاه‌ها و مانند آنها برای بازی و سرگرمی کودکان و تأسیس موزه‌های ویژه کودکان، نمایشگاه‌ها، سینمای کودک و مانند آنها برای پرورش کودک دارای اهمیت هستند. تحقیق در حوزه شهرهای دوستدار کودک، به ویژه در اروپا، از سال‌های ۱۹۸۰ به بعد مورد توجه قرار گرفت. عمده این تحقیقات در راستای تخصیص حق شهروندی به بچه‌ها و رسیدگی به خواسته‌ها و نیازهای آنها بود. امروزه «شهر دوستدار کودک» (CFC) مورد توجه برنامه‌ریزان و دست‌اندرکاران امور شهری قرار گرفته است، چرا که تعداد جمعیت کودکان مناطق شهری جهان (شهرهای کشورهای در حال توسعه) در حال افزایش هستند. پروژه‌های شهر دوستدار کودک به طور عمده ایجاد فرصتی برای کودکان در راستای شکل دادن و یا تغییر محیط پیرامونشان است. کودکان و نوجوانان در قالب اعضای جامعه با مجموعه‌ای از خواسته‌ها و نیازهای خاص، استفاده کنندگان محیط ساختگی هستند. بهمن ماه سال ۹۵ بود که شهردار اصفهان از سوی یونسف به عنوان «پایتخت شهر دوستدار کودک» در ایران انتخاب شد. بر این اساس، مقرر شد اصفهان به عنوان پایلوت و پایتخت شهر دوستدار کودک در ایران انتخاب و طی گام‌هایی مشخص در مدت معین شهرداری به شاخص‌های شهر دوستدار کودک یونسف نزدیک شود و شهرداری اصفهان در قالب نخستین شهرداری رسماً به شبکه شهرهای دوستدار کودک جهان پیوست. در همین راستا، در روز جهانی کودک شهردار اصفهان با سازمان‌های مردم‌نهاد (سمن‌ها) فعال در حوزه کودک و نوجوان گفت‌وگو درباره حرکت به سمت شهردار دوستدار کودک نشست.

قدرت‌الهی نوروزی حرکت اصفهان را در این زمینه روبه جلو قلمداد کرد و ادامه داد: کاری خواهیم کرد تا کودکانمان در شهر دوستدار کودک، با آرامش، امنیت و شادی زندگی کنند. اکنون نیز در کنار ۱۹۳ کشور دیگر، روزی را به روز جهانی کودک اختصاص داده‌ایم. اینگونه نیم بیشتر سال در جهان، روز کودک است. به گفته نوروزی، ما انسان را بدون توجه به مذهب، نژاد و ثروت دوست داریم و معتقدیم که باید از همه ویژگی‌های انسانی در ابناء بشر حمایت کرده و آنها را مورد تکریم قرار داد. وی همچنین از تعبیر جالبی برای اداره شهر با توجه به این دیدگاه اشاره کرد: شهر باید با توجه به نیازهای مادر و کودک، مشی مردانه خود را به مشی پدرا نه مبدل کند و به شهر به مثابه بستری برای زیست پذیری همه انسان‌ها در کنار یکدیگر نگاه شود. اینگونه وقتی از شهر دوست دار کودک سخن می‌گوییم، از شهری انسان محور سخن گفته‌ایم که کودکانش بالذات از خاطرات زندگی با شهر سخن می‌گویند. او در پایان و قبل از امضای میثاق نامه حقوق کودک بر تلاش برای زندگی بهتر کودکان در اصفهان تأکید کرد و گفت: امیدوارم با همت بالا و تداوم جلسات هم‌اندیشی روز به روز این شهر پایلوت حقوق کودک در راستای زندگی بهتر کودکان فعال شود. شهردار اصفهان تأکید کرد: ما به این موضوع ایمان داریم و می‌دانیم که نگاه توسعه پایدار شهری، نگاهی است که در آن کودکان از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند. زیرا آنها سرمایه‌های آینده کشور ما هستند.

منابع: **ایزدپناه جهرمی، آیدا؛ کودک، بازی و شهرنشانی**

سازمان شهرداری‌های کشور، ۱۳۸۳ /

شیعه، اسماعیل؛ **آماده‌سازی شهر برای کودکان،**

موسسه نشر شهر، ۱۳۸۵



فیزیکی شهرها که منجر به دوری از طبیعت می‌شود، نگرانی والدین از تأمین امنیت کافی، شرکت دادن کودکان در کلاس‌های آموزشی فوق برنامه، بازی‌های رایانه‌ای و رسانه تلویزیون نیز در کاهش رابطه کودکان شهری امروز با محیط طبیعی نقش داشته‌اند. در شهرسازی سنتی ایران فضایی مختص کودکان در شهرهای پیشین نشده بود، کودکان در فضای خانه خود و محله می‌توانستند با همسالان خود بازی و حتی در تماس مستقیم با طبیعت به تجربه‌هایی نو دست پیدا کنند، اما با از بین رفتن بافت سنتی شهرها و به ویژه پیدایش ساختمان‌های بلندمرتبه و محله‌های پرتراکم در شهرهای بزرگ کشور، کودکان و نیازهای مخصوص آنان مورد غفلت شهرسازان قرار گرفت. حتی در شهرهایی که طراحی شهری در آنان در حد مقبولی انجام گرفته نیز جایگاه کودکان مورد بی‌توجهی باقی مانده است، به طوری که احساس عدم امنیت در فضاهای شهری در نزد کودکان و به دنبال آنان در نزد والدین همواره وجود داشته است. شاید بتوان گفت پیش از طراحی و ساخت فضاهای سرگرمی و تفریح کودکان، آماده‌سازی محله‌های شهری برای زندگی اجتماعی کودکان باید مورد توجه برنامه‌ریزان باشد. محله‌های شهری نباید محل عبور و مرور ترافیک باشد، کوچه‌های محله تنها باید نقش دسترسی محلی

فضای عمومی شهر باید پاسخگوی نیاز کودکان باشد؛ فضایی برای گذران اوقات فراغت مانند زمین‌های بازی؛ فضایی برای فعالیت پرورشی و فرهنگی مانند کتابخانه مخصوص کودکان و فرهنگسراهای ویژه آنان و فضایی برای دسترسی به محیط طبیعی مانند فضای سبز شهری و خارج شهری. بررسی نیازهای کودکان در شهر، نیازمند آشنایی با روان‌شناسی کودک و آشنایی با فیزیولوژی و شرایط بدنی آنان است. در عین حال بهترین تضمین برای در نظر گرفتن همه این مسائل، استفاده از نظرات خود کودکان است.

در شهرسازی امروز، به لحاظ نظری، هر محله با حوزه عملکردی مربوط به کودکان تعریف می‌شود. مرکز هر محله، یک دبستان است و علاوه بر آن، خدمات دیگری مانند پارک محله‌ای، فضای ورزشی و زمین بازی کودکان نیز در نظر گرفته می‌شود، اما در عمل، در بیشتر موارد، این نکات در برنامه‌ها مورد غفلت قرار می‌گیرند. اغلب فضاهای محله‌های شهری برای کودکان تعریف می‌شوند، اما کمتر مورد استقبال و استفاده کودکان قرار می‌گیرند. با گسترش روند شهرنشینی در سطح جهان و تولد کلانشهرها، تماس و آشنایی کودکان با طبیعت و محیط‌های طبیعی کاهش یافته و فرصت بازی کودکان و گذران اوقات فراغت آنان محدود به فضای شهری است. علاوه بر گسترش

## به وسعتِ اصفهان

چشم که به هم بزنی، توی هوایی. سبکی، پرنگی، با صفایی. بالای سرت آسمان دروازه دولت است و زیر پاهایت زمینی چند هزار ساله، به وسعتِ هان اصفهان. آری، تو بخوان، ترانه بخوان، جوانه بز، عاشقانه بخوان: دینگ دانگ! اینجا اصفهان است، شهر گنبد های فیروزه‌ای، هم اکنون صدای مرا می‌بینید، تصویرم را می‌شنوید، با آبی‌ها به آسمان آبی نقش جهانم سفر می‌کنید و بازدها، به زردی آفتاب. اگر از احوالات من خواسته باشید، ابرها گرم اند، زرد ها بیهوده قرمز نشده‌اند، قرمزی بیهوده رنگ نینداخته پر دیوار، دینگ دانگ... خورشید، حالا عاشقانه تری تا بد، شهر آینده از اینجا پیداست، قایقی خواهم ساخت، خواهم انداخت به یاد و در آن خاطره خوب عزیز، به شما خواهم گفت، من دلم می‌خواهد، بدوم تا سر نهر، بروم تا دم رود، بنشینم آنجا، زیر یک بید بلند، تا بخوانم آواز... به اصفهان رو که تا بنگری بهشت ثانی....



گزارش تصویری چیدمان و پرفورمنس فرصت، کوک، شهر آینده  
۱۶ تا ۲۲ مهرماه - ایستگاه متروی میدان امام حسین (ع)

نهضت قریشی نژاد:

# برق نگاه بچه‌ها زندگی من است

رئیس هیئت مدیره انجمن دوستداران ادبیات کودک و نوجوان می‌گوید  
ما جز عشق به بچه‌ها، هدف دیگری نداریم



انجمن دوستداران ادبیات  
کودکان و نوجوانان



مریم قدسیه

در دیوار خانه را به نام و نشان بزرگان ادبیات و به کام کودکان نقش زده اند: توران میرهادی، جبار باغچه بان، مهدی آذر یزدی، هوشنگ مرادی کرمانی و ... همه از توی تصاویرشان با لبخند ما را نظاره می‌کنند تا شاید خاطره روزهای خوب کتاب کودک را امروز و هر لحظه در اینجا جانی دوباره ببخشیم.

بچه‌ها در حیات هیجان زده و بی‌قرار مشغول بازی‌اند و خانم نهضت قریشی نژاد خرسند از تقسیم لذت و دانایی با زنان حامی و اعضای انجمن، گلستان سعدی می‌خواند. زنانی که بعداً می‌فهمیم بیشتر آنها سال‌هاست دل به چیزی عجیب و دوست داشتنی در این خانه کوچک و ساده سپرده‌اند ...

جلسه که تمام می‌شود نهضت خانم به رسم صمیمیت و افتادگی که انگار قانون این خانه باشد برایم چایی می‌آورد و با لبخندی تمام نشدنی به نشانه حوصله و صبوری همپای گفت‌وگویم می‌شود.

## چهار سال دوندگی برای فعالیت رسمی

او تنها عضو باقی مانده از هیئت موسس هفت نفره انجمن دوستداران ادبیات کودکان و نوجوانان در سال ۸۱ است و حالا در آستانه تولد ۱۷ سالگی انجمن، خاطرات سه چهار سال دوندگی برای کسب مجوز و آغاز به کار رسمی انجمن را هنوز به یاد دارد. ماجرا از برگزاری نمایشگاهی در اصفهان در سال ۸۰ توسط شورای کتاب کودک آغاز شده است و در پی آن شورا به علاقه‌مندان کمک کرده تا بتوانند محلی برای ترویج کتابخوانی در اصفهان پیدا کنند. نهضت قریشی نژاد می‌گوید: «البته بعد از این روند کسب مجوز، با ما همکاری خوبی شد. شاید هم عزیزان صداقت ما را باور کردند. اینکه ما جز عشق به بچه‌های این سرزمین هدف دیگری نداریم. به هر ترتیب که بود ما در هیئت موسس حدود یک سال به مطالعه ادبیات کودک و تجربیات شورای کتاب کودک پرداختیم و بعد کار آغاز شد. فهیمه عقیلی، بدالسادات میرخلف، نفیسه نفیسی، فریده سبزی زاده در کنار نهضت قریشی همراهم و اعضای هیئت موسس انجمن بوده‌اند که به دلایل مختلف از هیئت مدیره رفته‌اند و کار فرهنگی برای کودکان و نوجوانان را جایی دیگری گرفته‌اند.»

انجمن دوستداران ادبیات کودک و نوجوان اصفهان فعالیت استانی دارد ولی به گفته او با موسسات مشابه خود در شهرهای دیگر هم همکاری می‌کند: «ما با نهادهایی مثل شورای کتاب کودک، طرح با من بخوان بنیاد پژوهشی تاریخ ادبیات کودکان، موسسه مادران امروز و ... تعامل داریم. انجمن تقریباً ۱۵۰ عضو ثابت دارد. برخی از این اعضا فقط کمک مالی می‌کنند و بعضی دیگر شاید فقط سالی دوبار

به محل انجمن بیایند ولی سفیر ما در فضاهای مختلف هستند.»

## یک انجمن مردم نهاد

وقتی از اولین جرقه‌های حضورش در انجمن می‌پرسم به سال‌های مداوم تدریس ادبیات در دبیرستان و معلمی اشاره

می‌کند که او را همواره با یک باور جدی همراه ساخته است: «آموزش و پرورش ما یک کاستی اساسی دارد. به کتابخوان کردن بچه‌ها توجهی نمی‌کند. متأسفانه سیستم آموزشی ما با ذهن بچه‌ها به شکل یک انبار برخورد می‌کند. در حالی که باید شرایطی را مهیا کند که ذهن بچه شکوفا شود و این شکوفایی جز از راه کتاب و ادبیات میسر نیست. درست

### برویم کتاب بازی!

به گفته نهضت خانم، آنها حتی معلمان موسسات خیریه را آموزش دادند تا به جزغذای جسم، غذای روح و مغز بچه‌ها را هم تامین کنند. «در واقع هر درخواستی شده و هر جا موقعیتی پیش آمده ما با اشتیاق رفته‌ایم و ترویج کتابخوانی کرده‌ایم.»

رئیس هیئت مدیره انجمن، راز این فراگیری را بیش از هر چیز ترویج کتاب و کتابخوانی به روش کاملاً شاد و متناسب با روحیه بچه و همراه با هنر می‌داند: «شاید باورتان نشود کلاس‌های کتابخوانی ما به قدری فضای شادی دارد که یک باریکی از مادران می‌گفت این کلاس فقط بازی است. من نمی‌خوام بچه‌ام تو این کلاس باشه! هیچ کدام از معلمان و مروج‌ها را هم بدون آموزش مامور انجام کار نمی‌کنیم. کارهای انجمن برای ترویج کتابخوانی انتهایی ندارد. همان‌طور که مدیران انجمن در همکاری با طرح «با من بخوان» سال پیش راهی بازفت شده‌اند و امسال در کوه‌رنگ طرح کتابخوانی تدارک دیده‌اند.

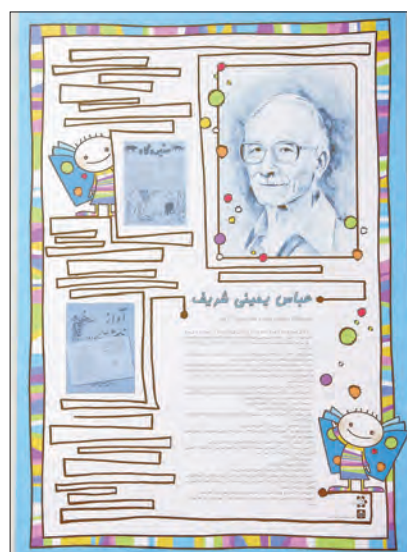
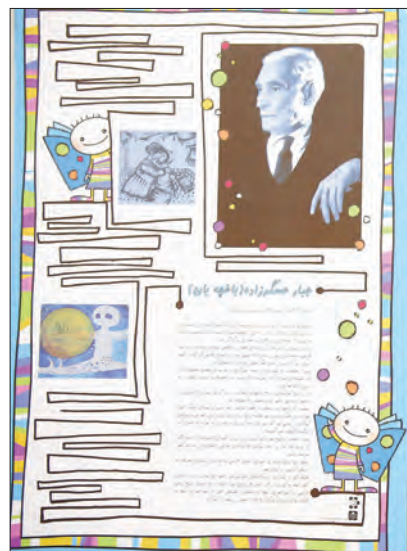
نکته جالب دیگر اینجاست که هم کتاب برای خواندن توسط انجمن به این مناطق برده می‌شود و هم معلم برای استفاده درست از آن آموزش می‌بیند. کار البته همین‌جا خاتمه پیدا نمی‌کند و مرحله بعدی بازدید از نحوه انجام طرح است. «دامنه برنامه‌های انجمن دوستداران ادبیات کودک و نوجوان به زنان باردار هم می‌رسد: «ما حتی برای مادران باردار یا کسانی که نوزاد دارند، آموزش کتابخوانی برای بچه‌هایشان را داریم و پیشرفت عجیب بچه‌های این زن‌ها اطرافیان‌شان را شوکه می‌کند.»

خانم قریشی نژاد اعتقاد دارد هیچ راهی در جامعه برای بالا بردن نرخ کتابخوانی بهتر از درگیرکردن خانواده با آن نیست و بستر سودمندی چنین فعالیت‌هایی را خانواده می‌سازد. برای همین هم یک برنامه بر طرفدار کتاب سازی برای مادرها تدارک دیده است. برنامه‌ای که به قول خودش به یک کار جمعی در خانواده تبدیل می‌شود. به طوری که پدر و مادر و مثلاً فرزند بزرگ‌تر شب‌ها، زمان دورهم بودنشان را به کتاب درست کردن برای بچه کوچک‌تر اختصاص می‌دهند.

### پیشروی با کمک‌های خرد

ایده مالی انجمن دوستداران ادبیات کودک و نوجوان از ابتدا متکی بر استفاده از کمک‌های خرد بوده است یعنی همان چیزی که «مادر ترزا» می‌گفت. خانم قریشی نژاد مثال می‌زند که مرکز ملک شهر با پولی اداره می‌شود که حدود ۳۰ نفر از اعضا، ماهیانه برای انجمن اربز می‌کنند و البته که چنین فضایی برای اجاره محل و حساب کتاب‌ها مشکلات زیادی دارد، زیرا انجمن از حمایت و همکاری‌های لازم هم محروم است: «ما از دولت انتظار کمک مالی نداریم ولی متأسفانه رسانه‌های جمعی هم به طور معمول ما را فراموش می‌کنند تا با مردم سخن بگوییم و آنها را در جریان مشکلاتمان بگذاریم، بنابراین مجبوریم همیشه محدود کار کنیم. البته در مورد حمایت قانونی استانداری همیشه ما را حمایت کرده است اما بقیه نهادها کمک لازم را نمی‌کنند. وقتی ما به سختی تامین هزینه می‌کنیم، نمی‌توانیم به راحتی برای اجاره یک سالن ۳۰۰،۲۰۰ هزار تومان خرج کنیم.» در مورد همکاری هم سازمان‌هایی مثل بهزیستی و آموزش و پرورش که اصل کار کودک را بر عهده دارند هیچ بستری برای فعالیت ما فراهم نمی‌کنند. حتی یک بار در حضور وزیر در ابتدای کار دولت روحانی اجازه خواستیم که بتوانیم در آموزش و پرورش اقداماتی برای بچه‌ها در جهت کتابخوانی انجام دهیم. چون متأسفانه در مدارس به قدری ضعیف با بچه‌ها کار شده که همه بچه‌ها به جای ماندن و ساختن کشور تصمیم به مهاجرت دارند ولی متأسفانه این امکان از بالا و آموزش و پرورش برای ما فراهم نیست! این در حالی است که چند تجربه کوچک کتابخوانی در مدارس فوق‌العاده بوده است. باورکردنی نیست که بچه‌ها چه علاقه‌ای به کتابخوانی دارند و زنگ کتابخوانی چهارچشمی سراپا گوش می‌شوند و وقتی زنگ می‌خورد می‌گویند: «خانم تو رو خدا ادامه بدید، پس بقیه اش چی میشه؟»

علاوه بر اینکه سعی می‌کنند هر بچه تازه واردی را که چنین رفتاری دارد منصرف کنند. این بچه‌ها قبلاً وسایل مدرسه را خراب و با سرایدار هم دعوا کرده بودند و روزی که من خواستم برایشان جلسه بگذارم،



گفتند ما اشتباه کردیم با سرایدار دعوا کردیم. اگر او نیازهای ما را می‌دانست و ما نیازهای او را دعوا می‌کردیم نمی‌داد. تاثیر کتابخوانی مداوم بر بچه‌ها شگفت‌انگیز بود.»

است که من ليسانس حقوق قضایی دارم اما همیشه با خودم می‌گفتم چرا من پاک‌ترین قشرهای جامعه را کنار بگذارم و در دادگستری با خلافکارها سرو و کله بزنم؟ برق نگاه بچه‌ها زندگی من است.»

خانم قریشی نژاد مردم نهاد بودن انجمن را یک ویژگی اساسی قلمداد می‌کند: «حضور در انجمن انتفاعی نیست بلکه کاملاً داوطلبانه، خودجوش، غیر دولتی و غیرسیاسی است و ما هم مانند سازمان‌های مردم‌نهاد در هر کشوری دوست داریم بازوری توانمند جامعه باشیم و کمبود و خلأ کار بخش‌های دولتی را پر کنیم.»

فعالیت‌های انجمن نیز به گفته او فقط شامل کودکان نمی‌شود و اعضای انجمن تلاش می‌کنند جدیدترین روش‌های کار در دو زمینه توانمندسازی مادران در آموزش رفتار با کودک و ترویج کتاب و کتابخوانی بین کودکان و نوجوانان را از منابع مختلف روز مطالعه و آموزش دهند تا بچه‌ها با کتابخوانی در برابر آسیب‌های اجتماعی و اکسینه شوند و طوری پرورش یابند که بتوانند بمباران اطلاعاتی دنیای امروز را تحلیل و واکاوی کنند.

جالب اینجاست که مجریان و سیاست‌گذاران انجمن دوستداران ادبیات کودک و نوجوان فعالیت‌های خود را فقط در محور اصلی شهر و با توجه به نیازهای کودکان خانواده‌های متوسط و نسبتاً مرفه پیش‌بینی نکرده‌اند، بلکه سه دفتر مختلف برای انجام فعالیت‌هایشان در سه بخش شهر با مخاطبان متفاوت پیش‌بینی کرده‌اند: حصه برای محرومان، ملک شهر برای مهاجران افغانستانی با خدمات رایگان و فرایبورگ برای خانواده‌هایی که شرایط مالی و اوضاع بهتری دارند.

### زنگ صلح!

تجربه کار در فضاهای محروم و ایجاد تغییر در آن، انرژی خانم قریشی نژاد را چند برابر کرده است: «کار در این فضاها طبیعتاً حجم بیشتری دارد. مثلاً در یک سال گذشته به حدود ۱۰۰ زن افغانستانی سواد آموخته‌ایم. زنانی که آموزش می‌توانند بخوانند و در هنگام خواندن اشک شوق می‌ریزند. اقداماتی برای بچه‌ها و دختران بازمانده از تحصیل داشته‌ایم و همه اینها فوق‌العاده است.»

لبخند رضایت و برق چشمانش بهترین گواه سودمندی فعالیت‌های انجمن است: «نمی‌دانم چه لذتی دارد که آدم‌ها را کتابخوان کنی. اینکه بفهمند کتابخوانی برابر است با تقویت اعتماد به نفسشان و اینکه ما در تابستان گذشته حدود ۱۵۰ بچه را زیر پوشش کتابخوانی داشتیم یعنی حال خوب.»

دامنه این فعالیت‌ها توسط انجمن به مناطق محروم و دور افتاده مختلف کشور هم رسیده است مثلاً در همکاری با طرح «با من بخوان» عده‌ای از مریبان انجمن راهی سیستان و بلوچستان شده‌اند و خانم قریشی نژاد خاطرات خوبی از آنجا دارد: «در بلوچستان تجربه آموزش برای مریبان را داشتیم که استقبال خوبی از آن شد و بعد از گذشت دوره کارمان با بچه‌هایی در مدارس آنجا مواجه شدیم که شعرهای کتاب‌های آوا و رزی و الفبا و رزی را با چه شور و شوقی می‌خواندند.

در حالی که معلم‌هایشان می‌گفتند قبلاً به چه سختی با آنها فارسی کار می‌کردیم. یا مثلاً در اجرای طرح «با من بخوان» با همراهی زنان خیر بیزدی هر روز چهار کلاس کتابخوانی در بیز برگزار کردیم و کتابخانه‌ای تاسیس شد که ۸۰ خانواده در آن عضو بودند و بودجه آن را موسسه «گرامی» تامین کرد.

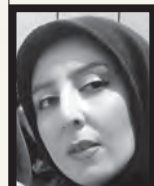
این کتابخانه در مرحله‌ای قرار داشت که انواع آسیب‌های اجتماعی در آن اتفاق می‌افتاد.

ما اینجا یک برنامه کتابخوانی با عنوان «صلح» برای بچه‌ها تدارک دیدیم و هر هفته دو کتاب با مضمون صلح برایشان خواندیم.

یک برنامه آموزشی ویژه هم برای خوانش این کتاب‌ها همراه با شعر و بازی برای مریبان گذاشتیم و مایه شگفتی بود که بعد از سه ماه معلم‌های این بچه‌ها گفتند که دیگر هیچ کدامشان فحش و ناسزا نمی‌دهند و کتک کاری نمی‌کنند.

# چالش ترجمه برای کودکان

بیشتر کتاب هایی که بچه ها را جذب کرده اند ترجمه بوده اند



نقیسه رازی

روزنامه نگار

گاهی زنگ های انشایمان می شود زنگ کتابخوانی، قرار است بچه ها از بین کتاب هایی که از مدرسه به امانت گرفته اند یا خود داشته اند و خوانده اند، یکی که به مذاقشان بیشتر خوش آمده به دوستانشان معرفی کنند و درباره اش حرف بزنند. من هم اسم کتاب ها را یادداشت می کنم و در پایان ترم به نتیجه ای نه چندان خوشایند و شاید حتی تکان دهنده می رسم. بیشتر کتاب هایی که توانسته اند بچه های کلاس را جذب کنند، کتاب های ترجمه بوده اند و نه تالیفی. شاید تنها مثالی یکی دو عنوان از هوشنگ مرادی کرمانی و امثال او بینشان پیدا شود، همان ها که هنوز هم به دل می نشینند....

تاملی کوتاه در محتوای آنچه امروز به عنوان ادبیات تالیفی در کشور ما شناخته می شود، می تواند پاسخی بر چرایی طرح این مسئله از سوی یک معلم ادبیات باشد. در اغلب کتاب های جدیدالتالیف نویسندگان امروزی ادبیات کودک (قطعا استثنا همیشه وجود دارد) مخاطبی برای مطالبشان تعریف کرده اند که با کودک واقعی فاصله دارد. کودکی که از سوی والدین و نهاد های رسمی آموزشی تعریف می شود و نه بر اساس آفرینش و مراحل مختلف رشد خود. کودکی که با خواندن این کتاب ها به لذت کشف و برانگیختگی نمی رسد و ذهنش مملو از سوال نمی شود، چرا که پیشاپیش به برخی پاسخ های طراحی شده و باید ها و نبایدها برای رسیدن به یک نظام فکری خاص می رسد. کودکی که آن گونه که شکوه حاجی نصرالله، منتقد و پژوهشگر ادبیات کودک و نوجوان، در جلسه سخنرانی اش در نخستین همایش دوسالانه ادبیات کودک و مطالعات کودکی می گوید: «کودکی را خطوط قرمز، سنت، روش های مختلف تعلیم و تربیت احاطه کرده اند» و شاید این همان مسئله مهمی باشد که در کتاب های ترجمه شده کمتر با آن مواجهیم.

تاریخ اولین نمونه های ترجمه در ادبیات کودک و نوجوان را به زمان مشروطه نسبت می دهد اما به نظر می رسد که اولین حرکت جدی در این رابطه در حدود سال های دهه ۳۰ و با شروع به کار موسسه فرهنگی «فرانکلین» آغاز شده باشد. این موسسه فعالیت خود را با ترجمه وسیع و گسترده ای از ادبیات غرب آغاز کرد. از مهم ترین آثار ترجمه شده در آن زمان می توان به کتاب های هانس کریستین آندرسن، نویسنده دانمارکی، اشاره کرد. از آن زمان به بعد، ایران همواره در امر ترجمه ادبیات کودک فعال و به نوعی به روز عمل کرده است.

شاید در نگاه اول ترجمه برای کودک نسبت به ترجمه برای بزرگسال ساده تر به نظر برسد، امری که حتی شاید به تخصص کمتری هم نیاز داشته باشد، دیدگاهی که نه تنها از سوی عوام، بلکه گاهی از طرف ناشران هم وجود دارد. اما با اندک تاملی در این رابطه و نشستن پای صحبت متخصصان این حوزه، مسلم می شود که ترجمه برای کودک نه تنها ساده تر نیست، بلکه با چالش هایی روبه رو است که

به ندرت ترجمه ادبیات بزرگسال با آن مواجه است. یکی از دشوارترین قسمت های کار یک مترجم کودک در انتخاب اثر برای ترجمه، در نظر گرفتن تفاوت های فرهنگی بین دو جامعه است، جامعه مبدا که نویسنده در آن برای کودک می نویسد و جامعه مقصدی که کودک در آن زندگی می کند و قرار است این اثر برایش برگردان شود. واضح است که در چنین مقطع مشخصی سنی، جهان بینی کودک به شدت در حال رشد و گسترش است و آنچه می بیند و می خواند، تغذیه ای برای شکل گیری نگاهش به هستی خواهد بود. بدیهی است چنین مسئله ای در جوامعی که در آنها القای یک زندگی ارزشگرا و باورمندانه خاص به کودک مدنظر نباشد، چندان جایی نخواهد داشت، اما در کشوری مانند

در حلقه کاوشگری،  
کودکان به عنوان  
فیلسوف های کوچک،  
دور هم می نشینند و  
مانند فیلسوف های  
بزرگ، با هم  
در خصوص سوال های  
مهمی که در ذهنشان  
است بحث و گفت و گو  
می کنند

ایران که همواره برنامه آموزشی کودکان منطبق با اصول و اهداف تربیتی و دینی بوده، انتخاب اثر و پس از آن متناسب کردنش با فرهنگ جامعه مقصد کاری بس دشوار و حساس خواهد بود. مسئله دیگری که همواره برای مترجمان ادبیات کودکان چالش برانگیز بوده، انتخاب و تطبیق واژگان است. در نظر گرفتن کودک در جایگاه مخاطبی معمولی، اما با تجربه زیستی بسیار کم، می تواند مسئله را روشن تر کند.

مخاطبی که در انتخاب برای او به مانند هر خواننده دیگری، جنبه های سرگرم کننده و زیباشناختی اثر را باید در نظر گرفت و در عین حال دایره کوچک دانش واژگانی او را نیز باید در اولویت قرار داد. مترجم کودک نمی تواند در انتخاب از میان چندین معادلی که می تواند برای ترجمه یک واژه با توجه به بافت متنی در نظر بگیرد، آزادی عمل داشته باشد و همواره باید واژه ای را انتخاب و به کار برد که از حضورش در دایره محدود واژگانی کودک به اندازه کافی مطمئن باشد. در این بخش حتی گاهی لازم است که مترجم خود مولف شود و دست به ساخت یا حتی بومی سازی واژه ها و اسامی با در نظر گرفتن کودک مخاطبش بزند.

■ مهسا خراسانی، مترجم کودک و نوجوان، در این رابطه می گوید: «یکی از مسائلی که همواره برای ما مترجمان چالش برانگیز بوده، انتخاب کتاب مناسب است. با توجه به تفاوت فرهنگی بسیاری که بین کشور ما و بسیاری از کشورهای دیگر به ویژه جوامع غربی وجود دارد، گاهی انتخاب کتاب مناسب به امری دشوار و پیچیده تبدیل می شود.

از تفاوت های فرهنگی بسیار بارز و برجسته صحبت نمی کنم، چون حتی در جوامع بسیار آزاد هم والدین، معلمان و نویسندگان برای کودکان و نوجوانان حرمت قائل اند و قرار نیست بچه ها از سنین پایین هر نوع مطلبی را بخوانند. صحبت من از تفاوت هایی مثل مختلط بودن مدارس در کشورهای غربی، دوستی بین همکلاسی ها (دختر و پسر) و حتی علاقه و دوستی کودکان آن کشورها با برخی حیوانات و نبود چنین مواردی در ایران است. در برخی کتاب های خارجی، نویسنده به رسوم و

جشن‌هایی اشاره می‌کند که هیچ مصداق و معنایی برای خواننده فارسی زبان ندارند و مسلماً مترجم ناگزیر است در حین انتخاب کتاب مناسب برای کودکان و نوجوانانی که در شهرها و روستاهای مختلف ایران قصد مطالعه دارند، همه این موارد را در نظر بگیرد. خراسانی مسئله دیگر را سختگیری‌های وزارت ارشاد می‌داند.

آن‌طور که از ظواهر امر برمی‌آید، بخش ممیزی کتاب وزارت ارشاد در مورد کتاب‌های کودک و نوجوان بسیار سختگیرتر از کتاب بزرگسالان است و موارد متعددی در قالب مطالب نامناسب برای این رده سنی حذف می‌شوند که گاهی این مسئله توالی منطقی مطالب را از بین می‌برد.

خراسانی همچنین، «سبک‌نوشتار» را مسئله‌ای دیگر در حوزه ترجمه ادبیات کودک معرفی می‌کند: «با توجه به علاقه روزافزون به «محو‌راه‌نویسی» یا «شکسته‌نویسی» گفت‌وگوهای کتاب‌های داستانی و البته وجود نداشتن رسم‌الخط و قواعد ثابت و یکسان برای این مورد، یکی از دغدغه‌های همیشگی من این بوده که چطور می‌شود متنی را برای کودکان و نوجوانان با استفاده از این روش نوشت بدون آنکه به روند یادگیری و آموزش آنان خدشه وارد شود. مثلاً وقتی معلم در مدرسه به آنان کلماتی چون «می‌روم»، «می‌نشینم» و «کتاب‌ها» را یاد می‌دهد و بعد مترجم (یا حتی نویسنده این حوزه) در متن می‌نویسد: «می‌رم»، «می‌شینم» و «کتابا»، آیا به روند یادگیری کودکان آسیبی وارد نمی‌شود؟

با توجه به اینکه بخشی از یادگیری واژگان و خط به شکل «دیداری» است، قطعاً محاوره‌ای نویسی به این قسمت از آموزش آسیب جدی وارد می‌کند.» به امید روزی که چه در تالیف و چه در انتخاب آثار ترجمه برای کودکان، مخاطب این حوزه از ادبیات فقط «کودک» باشد، یک کودک واقعی با آن حجم بزرگ از شگفت‌زدگی و تمایل برای کشف و شادی و نه جعبه‌ای توخالی برای انباشته‌کردن از داده‌ها، آن هم متناسب با اهدافی که بزرگ‌ترها تعیین می‌کنند.



فرهاد حسن زاده:

# قصه ما مثل شد

نویسنده جهانی ادبیات ایران می گوید من طرفدار بچه ها هستم



عادل امیری

روزنامه نگار

فرهاد حسن زاده نویسنده ای ایرانی است که شهرت جهانی نوشته هایش مرزهای شیرین زبان فارسی را درنوردیده است. او تا حالا هشتاد کتاب برای کودک و نوجوان نوشته است. بزرگ ترها بختشان گفته که برای آنها هم داستان نوشته است. آثار او شیرین، بامزه و پراز خاطره است. بچه ها، روایت های پراز رنگ و تصویرهای های پراز شگفتی او را دوست دارند. حسن زاده نویسنده داستان هایش با همه صادق است. او می گوید: «جملات کوتاه، بهترین راه دوستی با آدم هاست.» کارشناس ها می گویند که او واقعا یک نویسنده کودک است.

خودش می گوید: «گاهی آنقدر در نوشته هایم فرو می روم که بلند بلند می خندم یا گریه ام می گیرد.» ذهن فرهاد حسن زاده پراز ترانه و داستان است. کوتی کوتی، بچه هزاربای محبوب او، حالا نوی باغچه خانه همه بچه ها هست. ماجراهای زنبور و روباه او مثل یک قصه، مثل شده است. پشه های داستان های او عاشق می شوند. عقرب های بمبکش پاییز که باران می آید از دل بلم هستی بیرون می آیند. هواپیمای شماره بیس و چار، حالا است که در لین اول فرودگاه آبادان فرود بیاید و آقای حسن زاده را با یک چمدان کتاب پیاده کند تا همه ما را زیبا صدا بزند. او که در دهه شصت، به نجف آباد اصفهان مهاجرت می کند، می گوید: «هنوز فضای اصفهان و خیابان هایش را خوب یادم است. جنگ بود. نوی کارخانه پارچه بافی میهن کار می کردم.» حالا هم دوتا از برادر هایش در شهر ما زندگی می کنند. شهری که دوست دار کودک است و در مصاحبه ای مفصل با نویسنده واقعی بچه ها، از او درباره نوشتن برای نوجوانان پرسیده است.

**مسئله جالبی که در اینجا به آن می رسیم، مسئله راوی نیمه خودآگاهی است که پایش را از طرف زبان بیرون نمی گذارد، در عین حال بازی و شیطنت می کند و تصویر می سازد. آیا راوی ادبیات کودک و نوجوان نیمه خالق بازیگوشی است که حواسش جین بازی به همه چیز هست؟**

بله. کاملا. من، خود امر نوشتن را برای هر مخاطب یک بازی می دانم و این بازی را به قول شما به آفریننده یک منطقه نسبت می دهم که از کجا وارد شود، از کجا خارج شود و چه چیزهایی را مطرح کند. سعی می کنم کارهایم چند لایه باشد و به گونه ای بنویسم که مخاطب ها به فراخور تجربه، دانش و زندگی شان از داستان برداشت های شخصی داشته باشند. یعنی اگر آن اثر را مخاطب بزرگسال هم بخواند، برداشت های خاص خودش را داشته باشد و آن لایه های زیرینی را که ممکن است نوجوان متوجه آنها نشود، او متوجه شود و در عین حال، همه از خواندن اثر لذت ببرند.

**در اینجا به بحث کارکردهای زبانی می رسیم و می توانیم برداشت های هرمنوتیکی هم از آثار شما داشته باشیم. چطور خطر کرده و به این نتیجه رسیدید که برای نوجوانان کار چند لایه بنویسید؟**

فکر می کنم خطر نیست. البته اگر نوجوان متوجه آن چیزی که من برایش روایت می کنم نشود، بله، حق با شماست. این می شود خطر و به معنی آن است که من یک اثر بزرگسال را به جای اثر نوجوان ارائه داده ام. ولی این لایه ها به گونه ای ساخته می شوند که نوجوان را دچار سردرگمی در پی گیری داستان نمی کند یا احساس می کند چیزهایی در ذهنش ته نشین شده که برایش خوشایند بوده و دوست دارد که چندسال بعد هم دوباره این اثر را بخواند و آن لذت را، به نوعی دیگر تجربه کند. بنابراین اذیت نمی شود، منتها درون اثر کدهایی تعبیه شده که این کدها را اگر نوجوان بخواند، در قالب یک کمک کننده به فضای داستان به آن نگاه می کند. بزرگسال هم که آن کدها را می خواند، متوجه می شود که آهان، اشاره نویسنده به چیز دیگری است؛ مثلا در زمان هستی، جایی هست که هستی می گوید: «خاله این شعر را برای من خواند.» گمانم شعر پریا یا ننه دریای شاملو باشد. این شعر، از آن دست شعرهایی است که به نوجوان امروز کمک می کند و او از آن خوشش می آید. ولی برای بزرگسال، شناختی پشت آن نهفته

نگاه کنم تا بتوانم آن سوال هایی را که باید، مطرح کنم. ممکن است حتی تمدا به آن سوال پاسخی ندم. بچه ها معمولا درباره همه چیز سوال دارند. مثلا در مورد کارایی پدیده های پیرامونشان، اینکه از کجا آمده اند، چگونه کار می کنند و... این سوال ها، در مورد زندگی و اتفاقات آن هم وجود دارد. بنابراین می گویم که گونه ای بنویسم که سوال ایجاد شود. در عین حال، سعی می کنم مخاطب را قدری بالا بکشم تا کاملا هم سطح نگاه او نشوم. این توقع از نویسنده ها وجود دارد که در زمانی که مشغول بازگویی مسائل برای بچه ها هستند و قصه شان را تعریف می کنند، آنها را به کنجکاوی وادارند. باید واژه های جدیدی را به دایره واژگانی آنها اضافه کنند، به شرطی که این واژه ها کم و محدود باشد و اصل داستان را تحت تاثیر قرار ندهد. نویسنده حتی می تواند برخی از واژه های بومی و محلی را به کار ببرد. زمانی حس می کردم اگر برای بچه ها داستان بومی با لهجه بنویسم، سخت باشد و نپذیرند و دنبال کلمه و معنای آنها باشند، ولی بعد از چند تجربه مثل «عقرب های کشتی بمبک» یا «رمان «هستی»» بر عکس، دیدم که بچه ها چقدر لهجه ها و واژه های بومی و محلی را دوست دارند.

**نویسنده باید راوی بی طرف باشد. مثلا اگر اتفاقی داستانی را روایت می کنید که در آن اتفاق، نوجوان عمل خطایی انجام می دهد، قضاوت نکنیم که این عمل خطا یا اشتباه بوده است، بلکه حاصل یک واکنش یا اتفاق ناخواسته بوده**

**فرهاد حسن زاده معتقد است باید ویژگی های ادبیات کودک و نوجوان را از یکدیگر تفکیک کرد. او می گوید: «رمان و داستان نوجوان یک جورهایی هم مرز است با رمان و داستان بزرگسال، فقط محدودیت هایی دارد که آن هم به نسبت کار کودک زیاد نیست، اما چیزی که هست و باید به آن اشاره کرد، وجه جذابیت و سرگرم کنندگی یک اثر در زائر کودک و نوجوان است که نباید در آن مسائل به صورت مستقیم مطرح شوند؛ نوعی نصیحت گونگی و پند و اندرز نباشد، بلکه نویسنده باید به نوعی با شناخت دنیای مخاطب سعی کند در ابتدا او را سرگرم کند، به قلاب بیندازد و بعد، داستان را مطرح کند.»** «وجه جذابیت را عنصری کلیدی در ادبیات کودک و نوجوان می داند و ما برای شروع گفت و گو می خواهیم از او بپرسیم: چه چیزهایی از نگاه کودک و نوجوان جذاب است و چطور باید این جذابیت را به تصویر کشید؟

مخاطب کودک و نوجوان مانند مخاطب بزرگسال نیست که به تکنیک و زبان، به آن مفهومی که در ادبیات بزرگسال وجود دارد، توجه کند. خود قصه و ماجرای قصه باید برایش جالب باشد تا کشش و تعلیق داستانی کمک کند که او با شخصیت های داستان، به ویژه شخصیت های کودک و نوجوان که قهرمان اصلی هستند، همذات پنداری کرده و خود را در موقعیت آنها احساس کند. این موارد از نظر مخاطب ما می تواند از عوامل مهم جذابیت باشد. همچنین موضوعی که در داستان بر آن متمرکز می شویم، باید به دغدغه های آنها برگردد. چیزی باشد که مخاطب یا آن را به گونه ای تجربه کرده یا اینکه وقتی مشغول خواندن اثر است، احساس کند ممکن است با این وضعیت مواجه شود. اینگونه در موقعیت های مختلف نسبت به زندگی شناخت پیدا می کند. بنابراین باید جهان نویسنده در داستان به خوبی قابل لمس باشد و مسائل را از دریچه چشم مخاطب نگاه کند.

**با این وصف، آیا از دید یک آدم بزرگ می نویسید یا به صورت کامل نوجوان می شوید؟ شما چطور می نویسید؟**

من سعی می کنم از نگاه کودک یا نوجوان، مخاطب به طور عام، به دنیا، مسائل و سوال هایی که در ذهن او شکل می گیرد



دگمه داشتم که می خواستم برایشان لباس بدوزم. بنابراین کدها برایم مشخص بود، ولی نقشه راه نداشتم. بعد، به همین شکل روزانه، پس از بیداری چندساعتی می نوشتم و می گذاشتم کنار تا بالاخره آن را به سامانی برسانم. نوشتن که تمام شد، شروع کردم پازلها را کنار هم چیدم و داستان کامل شد.

#### حالا چطور داستان را برای بچه‌ها تعریف می‌کنید؟

سعی می‌کنم راوی اول شخص باشد که بچه‌ها با آن بهتر احساس نزدیکی کنند و در موقعیت قهرمان داستان قرار بگیرند. معمولاً از چاشنی طنز برای کارها استفاده می‌کنم. ممکن است اصلاً شاکله اصلی یک اثر، طنز باشد مثل «عقرب‌های کشتی بمبک» و ممکن است مانند «هستی» و بعضی آثار دیگر، قصه خودش تلخ باشد. نوجوان تحمل تلخی‌هایی که یک بزرگسال می‌کشد، ندارد، دوست دارد که در کنار این تلخی‌ها، شیرینی هم باشد. برای همین در داستان‌های تلخ هم رگه‌های طنز وجود دارد. از ضرب‌المثل‌ها، اصطلاحات، شعرها و ترانه‌های عامیانه و مجموعه‌ای از خرده چیزها که می‌تواند به فضای داستان کمک کند هم استفاده می‌کنم تا کار برای مخاطب خسته کننده نباشد.

است. او متوجه می‌شود که خاله‌ای که این شعرا خوانده، یک نگرش سیاسی-اجتماعی داشته اما پرهیز کرده یا لازم ندیده که آن را مطرح کند.

#### از کجا می‌توانیم بفهمیم که نوجوان ما هم که در معرض این کدها قرار گرفته، به درک نتیجه و تحولی در آینده می‌رسد؟

کدهایی که گفتم، مربوط به بزرگسال می‌شود، نوجوانان، داستانی که اتفاق افتاده را می‌بینند و متوجه آن می‌شوند. من، بازخوردها را از خود بچه‌ها می‌گیرم. خوشبختانه توانسته‌ام در جمع‌های آنها حضور داشته باشم، به ویژه وقتی کارها را خوانده‌اند و با من صحبت می‌کنند. حتی وقتی هم نقد می‌کنند، خیلی رو راست هستند. این خیلی خوب است. من به صادق بودن با مخاطب اعتقاد زیادی دارم. فکر می‌کنم که نویسنده نباید خودش را در کار برتر از مخاطبش ببیند. ممکن است تجربه زیستی او بیشتر باشد، ولی وقتی مشغول روایت یک داستان است، مجبور است صادق باشد. بچه‌ها متوجه این صداقت می‌شوند و می‌فهمند که نویسنده آنها را دست‌کم نگرفته و هر چه را که به نظرش برای داستان جالب به نظر می‌رسد، اضافه می‌کند و اثر را به پیش می‌برد. بنابراین، به نویسنده اعتماد می‌کنند و اینگونه تقریباً همه چیز حل می‌شود.

#### چطور آنها به نویسنده اعتماد می‌کنند؟

همین قدر که نگاه جانب‌دارانه نداشته باشی، آنها به تو اعتماد می‌کنند. من فکر می‌کنم در اصل داستان نویسی، نویسنده باید راوی بی‌طرف باشد. بدون قضاوت باشد و برای بچه‌ها کاملاً قابل لمس باشد. مثلاً اگر اتفاقی داستانی را روایت می‌کنی که در آن اتفاق، نوجوان عمل خطایی انجام می‌دهد، قضاوت نکنیم که این عمل خطا یا اشتباه بوده است، بلکه حاصل یک واکنش یا یک اتفاق ناخواسته بوده. بچه‌ها به خوبی متوجه می‌شوند که نویسنده قصد نصیحت ندارد. فقط دارد داستان تعریف می‌کند! یک دوره چندساله در کیهان بچه‌ها طنز می‌نوشتم. بعضی از معلم‌ها به من اعتراض می‌کردند و می‌گفتند: «تو توی کارهایت طرفدار بچه‌هایی، ما معلم‌ها و سیستم آموزشی و... را اصلاً حساب نمی‌کنی.» گفتم: «طبیعی است. من طرفدار بچه‌ها هستم.» این طرفداری در باقی آثارم هم وجود دارد.

#### وقتی طرفدار بچه‌ها باشید، یعنی از دوست، هر چه رسد نیکوست! آقای حسن زاده چطور داستان‌هایش را برای خودش تعریف می‌کند؟!

گاهی اوقات ممکن است یک داستان را چند بار و از چند زاویه و منظر یا راوی شروع کنم. بنابراین، داستان آن چیزی که شما می‌خوانید نیست، پشت صحنه چیزهایی دارد که دیده نمی‌شوند؛ آن آزمون و خطاها. موقع نوشتن رمان سعی می‌کنم که طرح کاملی از کاری که می‌خواهم بنویسم را برای خودم به شکل آیتیم‌های مختلف از یک تا... هر چه پا بدهد، ترسیم کنم. جوری شبیه نگارش فیلمنامه که همه چیز در آن مشخص است که چه هست و قرار است چه اتفاقی بیفتد. بیشتر اوقات کار را که می‌نویسم، بعد از آن با صدای بلند برای خودم می‌خوانم و حتی وقت‌هایی ضبط می‌کنم و گوش می‌دهم. خیلی کمک می‌کند به اینکه زبان کار شسته رفته و از آب درآید.

#### فقط جای پازلها را عوض می‌کنید؟

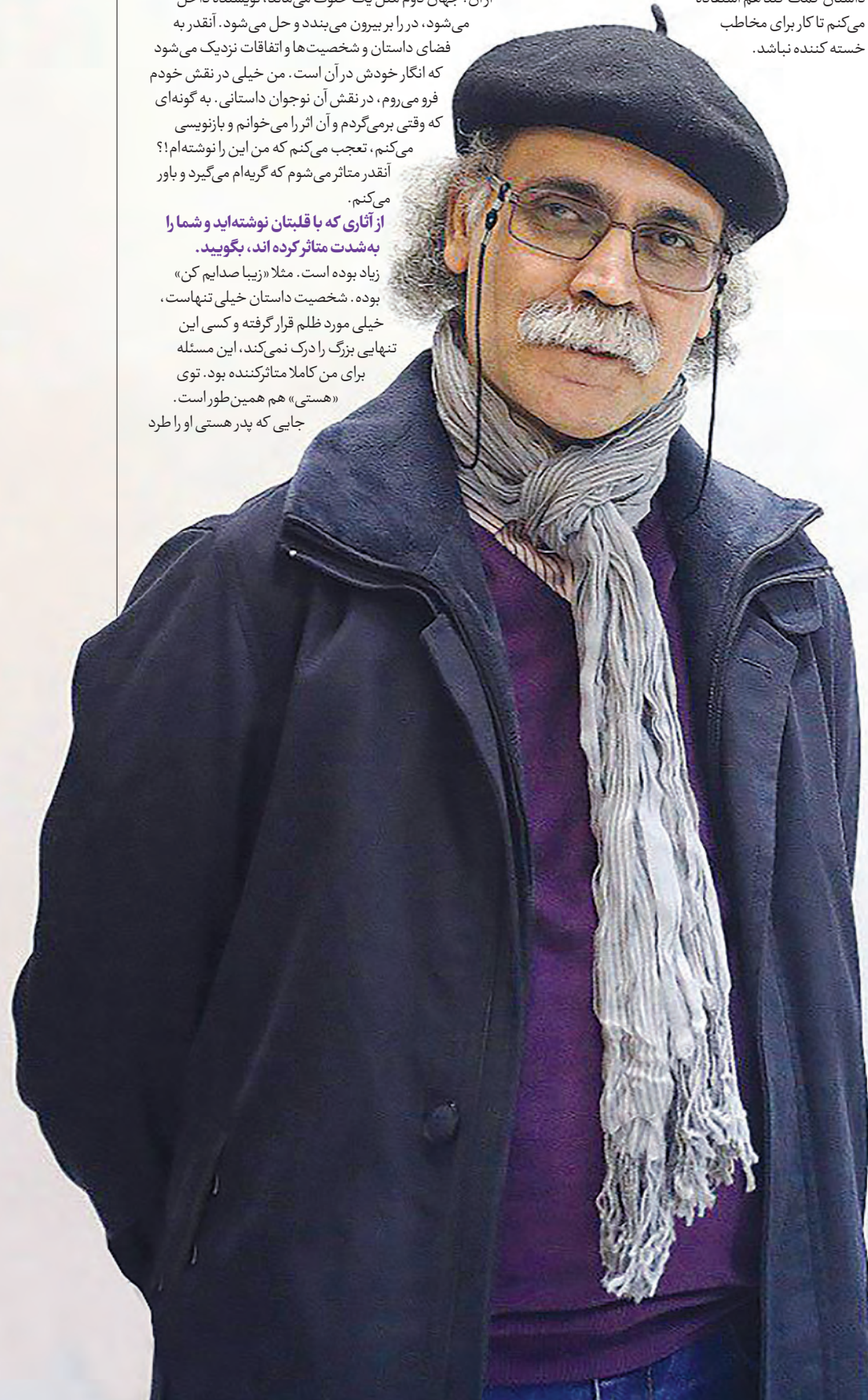
بله. همه چیز روشن است و این روشنایی به پیشبرد کار بسیار کمک می‌کند. یک نقشه راه دارم که باید طبق آن حرکت کنم. ممکن است در حین کار تغییراتی هم صورت بگیرد. البته اشکال گوناگون دیگری هم هست. به تازگی در رمان «زیبا صدایم کن» این تجربه را تغییر دادم و از تجربه دیگری استفاده کردم. یک جورهایی از ناخودآگاهم بهره بردم، بدون استفاده از طرح داستانی. لزومی ندارد بخواهم از واژه‌هایی که منتقدان استفاده می‌کنند، استفاده کنم. خیلی تجربی است. برای زیبا صدایم کن، اینگونه بود که هر روز یک چرت کوتاه می‌زدم و بعد که بیدار می‌شدم، شروع می‌کردم به نوشتن. اصلاً فکر نمی‌کردم که قرار است چه اتفاقی بیفتد و خط اصلی داستان من چیست. نشانه‌ها و نمادهایی داشتم و چیزهایی در ذهنم بود. تعدادی

#### در لحظه نوشتن، فرهاد حسن زاده خودش است، در ذهنیت مخاطبش است یا آن قدر در عمق فرو رفته که به چیزی جز داستان فکر نمی‌کند؟

فکر می‌کنم هر نویسنده موقع خلق اثر، در دو جهان به صورت همزمان زندگی می‌کند. مثلاً در زمانی که توی شش ماه یا یک سال نوشته می‌شود، این دو زیست وجود دارد. جهان اول، جهان زندگی روزمره هر فرد جامعه است و نویسنده هم جزئی از آن. جهان دوم مثل یک خلوت می‌ماند، نویسنده داخل می‌شود، در را بر بیرون می‌بندد و حل می‌شود. آنقدر به فضای داستان و شخصیت‌ها و اتفاقات نزدیک می‌شود که انگار خودش در آن است. من خیلی در نقش خودم فرو می‌روم، در نقش آن نوجوان داستانی. به گونه‌ای که وقتی برمی‌گردم و آن اثر را می‌خوانم و بازنویسی می‌کنم، تعجب می‌کنم که من این را نوشته‌ام؟! آنقدر متاثر می‌شوم که گریه‌ام می‌گیرد و باور می‌کنم.

#### از آثاری که با قلبتان نوشته‌اید و شما را به شدت متاثر کرده‌اند، بگویید.

زیاد بوده است. مثلاً «زیبا صدایم کن» بوده. شخصیت داستان خیلی تنهاست، خیلی مورد ظلم قرار گرفته و کسی این تنهایی بزرگ را درک نمی‌کند، این مسئله برای من کاملاً متاثرکننده بود. توی «هستی» هم همین طور است. جایی که پدر هستی او را طرد



## یک‌گراند

فرهاد حسن زاده (۱۳۴۱-آبادان) نویسنده جهانی ادبیات کودک و نوجوان ایران است. وی نویسندگی را در دوران نوجوانی با نگارش نمایشنامه و داستان‌های کوتاه آغاز کرده است. جنگ تحصیلی و زندگی در شرایط دشوار جنگ‌زدگی، مدتی حسن زاده را از نوشتن به شکل جدی باز می‌دارد.

با این حال، عشق به نوشتن در اواخر دهه شصت، موجب می‌شود به شکل حرفه‌ای پا به دنیای نویسندگی کتاب برای کودکان و نوجوانان بگذارد. اولین کتاب فرهاد حسن زاده «ماجرای روباه و زنبور» نام دارد که در سال ۱۳۷۰ به چاپ می‌رسد. آثار او بسیار متنوع هستند. حسن زاده برای تمام گروه‌های سنی کتاب نوشته و در گونه‌های مختلف ادبی مانند رمان، داستان کوتاه، شعر، داستان تصویری، بازآفرینی متون کهن، زندگی‌نامه و طنز دست به تالیف زده و تاکنون بیش از ۸۰ اثر از او به چاپ رسیده است. کتاب‌های حسن زاده از جشنواره‌های داخلی و بین‌المللی جوایز بسیاری گرفته که می‌توان به مهم‌ترینشان اشاره کرد: جایزه ماه طلایی انجمن نویسندگان کودک و نوجوان، تقدیر شده در سه دوره کتاب سال ایران، برگزیده چند دوره جشنواره کتاب کانون پرورش فکری، برنده تندیس نقره‌ای از جشنواره لاک‌پشت پرنده. همچنین در عرصه جهانی می‌توان به دریافت لوح سپاس جایزه «هانس کریستین اندرسن» در سال ۲۰۱۸ و همچنین دیپلم افتخار برای کتاب «زیبا صدایم کن» از سوی IBBY اشاره کرد. فرهاد حسن زاده تا کنون سه بار نامزد دریافت جایزه «آسترید لیدنگرن» شده که یکی از معتبرترین جایزه‌های ادبیات کودک جهان است. برخی از کتاب‌های فرهاد حسن زاده به زبان‌های انگلیسی، چینی، مالایی، ترکی استانبولی و کردی ترجمه شده و برخی در حال ترجمه به زبان عربی و دیگر زبان‌هاست. همچنین تعدادی از کتاب‌هایش تبدیل به فیلم یا برنامه رادیو-تلویزیونی شده است. «نمکی و مار عینکی»، «ماشو در مه» و «سنگ‌های آرزو» از کتاب‌هایی هستند که از آنها اقتباس شده است. فرهاد حسن زاده علاوه بر نویسندگی به کار مطبوعاتی نیز پرداخته است. او ۱۵ سال پی‌درپی عضو تحریریه هفته‌نامه «دو چرخه»، ضمیمه رایگان روزنامه همشهری بود، تا اینکه در اواخر سال ۱۳۹۶ بازنشسته شد. فرهاد حسن زاده به همراه تعدادی از نویسندگان، شاعران و مترجمان سنگ بنای تشکیل «انجمن نویسندگان کودک و نوجوان» را گذاشته است. این تشکل اصلی‌ترین نهاد مستقل نویسندگان است که نزدیک به ۲۰ سال از تاسیس آن می‌گذرد. تا کنون بیش از ۴۰ پایان‌نامه و مقاله‌های پژوهشی بر اساس آثار این نویسنده به رشته تحریر درآمده است که گویای ارزش‌ها و سبک نوشتاری و روش‌های قابل‌اعتنای ادبی این نویسنده است.

«زیبا صدایم کن»، «هستی»، «عقرب‌های کشتی بمبک»، «این ویلاگ واگذار می‌شود» از جمله رمان‌های موفق و پرفروش این نویسنده است. در حوزه داستان‌های کوتاه او می‌توان به «هویج بستنی»، «هندوانه به شرط عشق»، «کنار دریاچه نیمکت هفتم» اشاره کرد، همچنین «قصه‌های کوتی کوتی»، «چتری با پروانه‌های سفید»، «آقارنگی و گریه ناقلا» از جمله کتاب‌های کودک موفق فرهاد حسن زاده هستند.

کرده و بعد، در آن موقعیت جنگی، برای پیدا کردنش به آبادان می‌آید. صحنه‌ای در آن اتفاق می‌افتد، صحنه‌ای که خودم هم نمی‌دانم از کجا آمد، فرض کنید پدر هستی از ترس صدای خمپاره خودش را خیس می‌کند و بعد، هستی هم چیزی را در آب می‌اندازد تا خیس شود و خیس‌ی پدر مشخص نشود. یک جور بزرگواری و بخشیدن بزرگ ترهاست. این بخشیدن در «زیبا صدایم کن» هم کاملاً وجود دارد. پدری که از یک بیماری روانی رنج می‌برد و در بیمارستان روانی بستری است، دخترش هم در آسایشگاه دختران بی‌سرپرست نگهداری می‌شود و بعد، قرار است که پدر و دختر یک روز به اتفاق هم مهمانی داشته باشند. صحنه‌هایی در ذهن دختر می‌گذرد، اما او نمی‌تواند برای پدر تعریف کند. در نهایت می‌فهمیم که او پدرش را در برابر آزارهایی که از او دیده، بخشیده و به خاطر وضعیت روانی پدرش آن چنان مقصر نبوده است.

**در این داستان حس‌ها به خوبی انتقال داده شده تا مخاطب قضاوت شخصی‌اش را داشته باشد. پدر بیمار است و حالش دست خودش نیست. بعد، واکنش هستی را می‌بینیم، ضمن آنکه انتخاب نام «هستی» با آن بار عظیم مفهومی در برابر کلمه پدر در اوضاع جنگی، تصویر پر قدرتی ارائه می‌دهد. حال که به تصویر**

در سال‌های گذشته در

کانون اصلاح و تربیت

به سراغ بچه‌های زندانی

رفته، با آنها صحبت و کار

کرده‌ام.

«زیبا صدایم کن»

حاصل تعامل با دختران

بی‌سرپرست در مراکز

نگهداری آنها بوده است. با

کودکان کار هم کار کرده‌ام.

همه اینها، نویسنده را به

دنیای آنها سنجاق می‌کند

**رسیدیم، باید دید رمان نوجوان چقدر به تخیل نیاز دارد و چقدر این تخیل با کار کودک متفاوت است.**

من وارد ژانر فانتزی نشده‌ام؛ اگرچه دوست دارم که این کار را انجام بدهم، چون سراسر تخیل است، تخیلی که مبتنی بر واقعیت است. ولی در داستان‌های واقعگرا، حول محور اتفاق‌هایی که به شکل واقعی رخ داده، می‌چرخم و چیزهایی به آن اضافه می‌کنم. یک جاهایی در این چرخش حس می‌کنم؛ تخیل به سمتی می‌رود که زیباست، ولی هیچ کمکی به طرح اصلی داستان نمی‌کند، بنابراین با بی‌رحمی تمام حذف می‌کنم و ویرایش بزرگی در کار انجام می‌دهم. این تخیل، در همان حیاط خلوت نویسنده است که خودش را نشان می‌دهد و منجر به گسترش کار می‌شود.

**پس تخیل هم باید دارای چارچوبی مشخص باشد. افسار گسیخته نباشد، کدهایی را می‌گیرید، با آنها بازی می‌کنید، گسترششان می‌دهید و باهم چفتشان می‌کنید؟**

کاملاً. یک پای تخیل باید در واقعیت باشد. به خودی خود نمی‌تواند به وجود بیاید، به ویژه اگر بخواهیم یک موجود تخیلی را برای مخاطب توصیف کنیم، باید بگوییم این موجود شبیه چیست. آن شباهت به عنصری در واقعیت، آن را به واقعیت نزدیک و قابل درک می‌کند. به ویژه اینکه زبان داستان کلمه است. در سینما و انیمیشن چون تصویر هست، مخاطب می‌تواند آنچه خالق اثر خلق کرده، ببیند و یک منشا برای تخیل کردن درباره اثر به دست بیورد. البته در آن هم وقتی یک موجود تخیلی وجود دارد، باید بدانیم چیست.

**اکنون چه چیزهایی باید اضافه شود تا رمان ما شکل بگیرد؟ آیا شما در سه دهه‌ای که نوشته‌اید و آثار دیگران را هم مطالعه کرده‌اید، شاهد رعایت این موارد بوده‌اید؟**

واقعیت این است که نوع زندگی نویسنده ایرانی، مبتنی بر نوشتن نیست، چون حرفه‌ای نیست. حرفه نویسندگی حرفه‌ای نشده و نوع زندگی به گونه‌ای است که نوشتن در مرتبه‌های بعدی کار درآمدزا قرار می‌گیرد. آنچه جای خالی‌اش احساس می‌شود، خلق آثار خوب و درخشان به تعداد زیاد است، اما نداریم، چون عمدتاً شکل زندگی نویسنده ما به گونه‌ای است که بتواند در فرصتی که مثلاً از سرکار اصلی‌اش برمی‌گردد، داستان کوتاهی هم بنویسد و در فرصتی آن را بازنویسی و پاک‌نویس کند. در نویسندگی نوعی استمرار کاری نیاز است که این استمرار برای گذران زندگی حتماً باید نفع مادی هم داشته باشد. این اتفاق در ایران نمی‌افتد. اینگونه آثاری که خلق می‌شود، جاندار و پرمق نیستند.

**چرا؟ مگر همه چیز حق التالیف است؟**

خیر، چون شناخت دنیای کودک و نوجوان از طریق تحقیق، پژوهش یا تجربیات زندگی و تجربیات عملی به وجود می‌آید، اما جای این مفاهیم در آثار برخی نویسندگان خالی است و گویا به دنبال رفع آن هم نیستند، پس تحولی هم ایجاد نمی‌شود. من در دوره نوجوانی‌ام خیلی کار کردم و سختی کشیدم و دوره جوانی هم همین‌طور. با مردم بودن، در میان آنها بودن و با ایشان هم نفس شدن، زندگی کردن، مراوده داشتن و... موجب به وجود آمدن نوعی شناخت همه جانبه از اجتماع می‌شود و ناخودآگاه، بر نویسنده‌ها تأثیر می‌گذارد. بسیاری از نویسندگان ما شانس تجربه‌هایی اینگونه را نداشته‌اند. در سال‌های گذشته در کانون اصلاح و تربیت به سراغ بچه‌های زندانی رفته‌ام، با آنها صحبت و کار کرده‌ام. «زیبا صدایم کن» حاصل تعامل با دختران بی‌سرپرست در مراکز نگهداری آنها بوده است. با کودکان کار هم کار کرده‌ام. همه اینها، نویسنده را به آن دنیا سنجاق می‌کند. بنابراین خود به خود وقتی می‌نویسی، بی‌آنکه بخواهی آن تصاویر و تجارب هم می‌آیند و وارد داستان تو می‌شوند.

**اینگونه شناخت نویسنده ما از محیط پیرامونی و آدم‌ها،**

**شناختی نصفه نیمه است که ارتباط مستقیمی با سبک**

**زندگی و روحیات او دارد. موارد بعدی چیست؟ جایی که**

**او در برابر صفحه سپید خودش را خالی حس می‌کند؟**

بعضی از نویسندگان ما، نوستالژی خودشان را می‌نویسند که ممکن است اتفاقات بامزه و خوبی هم در آن رخ داده باشد ولی برای نوجوان امروز جذابیت ندارد. در نهایت می‌گویید: «خب که چی؟!» من خیلی سعی می‌کنم «این‌خب که چی؟!» همیشه جلوی چشمم باشد و وقتی چیزی را تعریف می‌کنم، به سمتی می‌روم که «خب که چی؟!» در ذهن مخاطب نقش نبندد، بلکه یک چیزی هم به او اضافه کند.

**پس شما چگونه از گذشته می‌نویسید؟ آیا تنها الهام**

**می‌گیرید یا با افزودنی‌های مجاز مخلوطشان می‌کنید؟**

فکر می‌کنم اگر قرار باشد من از گذشته برای نوجوان امروز حرف بزنم، حتماً باید آن را پردازش کنم و از فیلترهایی بگذرانم که برای مخاطب امروز جذابیت داشته باشد. مثل عشق، البته به شرط هندوانه! بچه‌ها در این سن عاشق شدن را بدون آنکه خودشان بخواهند، بدون اینکه تعمدی در کار باشد، احساس

اثر کمک می‌کند. بازی‌های زبانی هم از جمله این موارد است. نوجوانان در زندگی روزمره بازی‌های زبانی زیادی دارند و من سعی می‌کنم این بازی‌های زبانی را تا جایی که مقدور باشد در کارهایم استفاده کنم. از سوی دیگر، استفاده نکردن از این ظرفیت‌ها، به معنای نادیده گرفتن قسمت مهمی از زبان است.

**بلوغی که در نوشتن تا به اینجا از آن سخن گفتیم، تنها در کنار تصویرسازی پاسخگوست. یعنی رابطه‌ای میان آنچه در ذهن من است با آنچه در بیرون هست و قرار است با آن ارتباط بگیریم و بازآفرینی‌اش کنیم. نگاه یک نوجوان با نگاه من خبرنگار، خیلی متفاوت است. وقتی می‌نویسید، چطور این تصاویر را کنار هم تدوین می‌کنید که بچه‌ها خوششان بیاید؟**

من در نقش و قالب آن شخصیت نوجوان فرو می‌روم و سعی می‌کنم دنیا را از دید او ببینم. اینجا اما دیدن، فقط دیدن نیست. تصورات ذهنی شخصیت هم هست. مثلاً به شخصی نگاه می‌کنم که مکانیک است، خب دست‌هایش کیف است! بعد این صحنه را توصیف می‌کنم: «من از بوی روغن خوشم می‌آید. این بو [مثلاً] مرا یاد عمومی می‌اندازد [که فلان طور شد]». حس‌هایی که وسط این کار می‌آید، هم به لایه‌های دیگر شخصیت ما می‌پردازد و شناخت می‌دهد، هم کمک می‌کند به فضا سازی داستان. این شخصیت‌ها هر کدام ویژگی‌هایی دارند و من سعی می‌کنم که این ویژگی‌ها را گله به گله برداشت کنم تا شخصیت داستانم شاخص شود.

**یکی از چالش‌هایی که در ادبیات نوجوان با آن روبه‌رو هستیم، مسئله جنسیت یا حتی جنسیت‌زدگی است، شما با این مقوله چگونه برخورد کرده‌اید؟**

من هر جا که می‌روم، اولین سوال بچه‌ها این است، می‌گویند: «آقا، شما که آقا هستید، دوتا پسر هم دارید، چطوریه که توی سه تا داستان‌های اخیرتون شخصیت‌ها دخترند؟!»، برایشان مسئله بزرگی است چون نویسنده، هر جنسیتی که دارد، خواننده در ذهنش بدون اینکه حتی اسم او را بداند، فکر می‌کند که این شخصیت مرد است یا زن است. ولی وقتی مسئله شناخت نویسنده پیش می‌آید، خیلی برایشان جالب و عجیب می‌شود. وقتی می‌روم توی قالب شخصیت‌هایی که دختر هستند، بسیار سعی می‌کنم که از نگاه یک دختر به اطرافم نگاه کنم، چون تصویرهایی که یک دختر می‌بیند با تصویرهایی که یک پسر می‌بیند، فرق می‌کند. این موضوع البته برمی‌گردد به مطالعات روانشناسی.

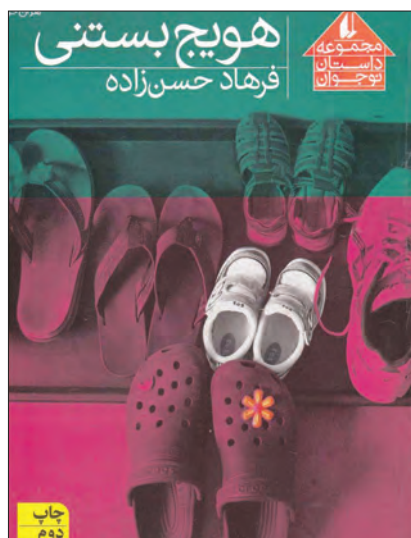
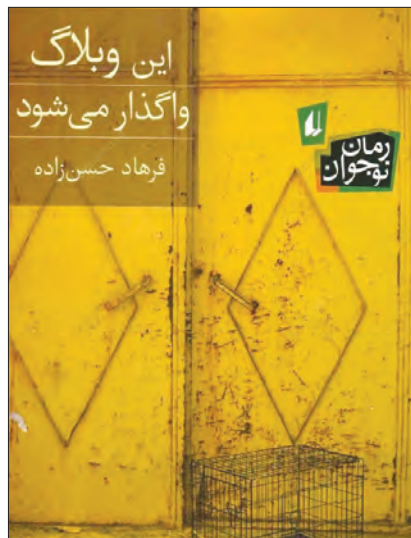
**چطور ویژگی‌های فیزبولژیکی ذهنتان را تغییر می‌دهید؟ چطور به مخاطب دختر ۱۵ یا ۱۶ ساله اثبات می‌کنید که اتفاقات بلوغ، فرآیندی طبیعی است و نباید بترسد؟**

موردی که مثال زدید، در رمان هستی وجود دارد. در ادبیات نوجوان ما تا حالا این اتفاق نیفتاده، به ویژه که حالا توسط یک مرد/نویسنده مطرح می‌شود. نمی‌توانم بگویم چطور این کار را می‌کنم اما می‌توانم بگویم چطور دیگرانی که داستان می‌نویسند این کار را نمی‌کنند؟! چطور از موجودی می‌نویسند که مجبورند قسمت‌های مهمی از وجود فیزیکی و روانی او را نادیده بگیرند؟! بنابراین فکر می‌کنم شخصیت‌ها نمی‌توانند مثل یکدیگر باشند و شبیه به هم دنیا را از نظر بگذرانند. شاید این ایده نخ نما شده باشد، اما در جامعه ما یک راننده مثل یک راننده حرف می‌زند. من اینها را می‌گیرم و سعی می‌کنم موقع نوشتن، تمرکز را بر این مسئله بگذارم که این آدم‌ها چطور می‌توانند نگاه کنند و حرف بزنند، نه اینکه چطور لاپوشانی‌شان کنم.

**با این حساب، آیا یک نویسنده باید کنجکاو باشد؟ خیلی خوب ببیند و بشنود و خوب از کلمه‌ها سرجای خودشان استفاده کند؟**

بله! بدون شک. نویسنده باید از تمام حواس پنجگانه‌اش به خوبی استفاده کند، برای اینکه بتواند دنیا را خوب درک کند و این درک را با استفاده از همان حواس پنج‌گانه، توی داستانش بنویسد. یک جاهایی نویسنده آنقدر برای شکار تصویر و لغت دارد که ترجیح می‌دهد در آنچه رخ می‌دهد دخالتی نکند. پارسال یا پیرارسال بود توی اتوبوس نشسته بودم و شاهد آقایی بودم که جیب‌بری می‌کرد. کاملاً نگاهش می‌کردم و می‌دیدم که چه کار می‌کند. وقتی این واقعه را برای دوستان و همکاران تعریف کردم، گفتند: «چرا دستگیرش نکردی؟!»، گفتم: «وظیفه من این نیست که دستگیرش کنم»، البته شاید اگر شهروند عادی بودم داد و بیدادی می‌کردم، اما من یک نویسنده‌ام، اینجا

وبلاگ می‌نویسد، قطعاً مثل من نویسنده نمی‌نویسد. نوجوانی امروزی است که قدری ولنگاری در زبان و نثرش وجود دارد.



مثلاً به جای تایپ کردن می‌گوید «تایپیدم» یا از واژه‌هایی مثل «خفن» استفاده می‌کند. این به فضا سازی و شخصیت‌پردازی

می‌کنند. حالا ممکن است عشقی زودگذر باشد، مبتذل باشد یا آن جهانی. ولی به هر روی، حس عشق برایشان جالب است و به خواننده شدن اثر کمک می‌کند. یا استفاده از تکنیک ابزارهای امروزی. مثلاً رمان «این وبلاگ واگذار می‌شود» رمانی است که داستان آن بر می‌گردد به سال ۵۹ و جنگ. ولی قالبی که دارد، قالب وبلاگ است و چون امروز وبلاگ نویسی، قدری دور شده از رفتارهای نویسندگی برای نوجوانان و جوانان، قابل قبول است.

**ولی از تکنیک‌هایی مثل نامه نگاری، یادداشت نویسی، تعریف داستان در پاورقی و... تاکنون زیاد استفاده شده.**

بله، ولی وبلاگ هیچ وقت نبوده یا اینکه من ندیده‌ام. من کل این کتاب را به یک وبلاگ تبدیل کردم. حتی با آن «ارورهای» که ویندوز می‌دهد. حتی با کامنت‌هایی که آدم‌ها بعد از خواندن پست‌ها می‌گذارند. اصلاً همان پست‌هاست که تکلیف داستان را مشخص می‌کند. برای صفحه‌آرایی هم از پوسته وبلاگ استفاده کردم. این یعنی بهره‌بردن از تکنیک برای جوان امروزی تا چیزی که می‌خواند به خودش و دنیایش نزدیک باشد. در این وبلاگ عشق و طنز هم مثل هستی وجود دارد.

**بر خلاف اینکه می‌گویند زبان فارسی دارای محدودیت‌هایی هست، آثار شما توانسته مرزهای زبانی را بشکند و مخاطب جهانی بیاید. چرا محدودیت‌ها جلوی پیشرفت فرهاد حسن زاده را نگرفت؟**

من بر زبان، به ویژه برای کار نوجوان تاکید بسیار دارم. گاهی در یک اثر زبان می‌تواند نقش پررنگ‌تری را بازی کند و نوجوان حس کند با خواندن آن در یک سالن نمایش نشسته و دیالوگ‌هایی را می‌شنود که کاملاً پیش برنده هستند. بنابراین فکر می‌کنم زبان فارسی ظرفیت‌های خیلی خوبی دارد. واژه‌های زیادی در اختیار نویسنده می‌گذارد. من معمولاً وقتی کاری را می‌نویسم، راحت می‌نویسم و بعد وقتی بازنویسی می‌کنم، تک‌تک کلمات را مثل مهره‌هایی بر می‌دارم و در نور نگاهشان می‌کنم و به این فکر می‌کنم که آیا چیز دیگری می‌توانم به آن اضافه یا از آن کم کنم. آیا این کلمه در خوانش اثر سکنه ایجاد می‌کند؟ آیا نوجوان به راحتی با این کلمه ارتباط برقرار می‌کند؟ آیا داستانی است؟ گزارشی است؟ خبری است؟ خلاصه باید مشخص شود که چه کارکردی در داستان من دارد و گرنه محکوم به حذف است! توجه به نقش واژه‌ها در شکل دادن نثر و زبان داستان خیلی مهم است. آنهایی که می‌گویند فارسی محدود است، زبان را نمی‌شناسند.

**یکی از ویژگی‌های مهم آثار شما، نثر شفاف و عمیق و روان است، هیچ وقت وسوسه نشدید، ثقیل بنویسید؟**

هیچ وقت! استفاده از جملات کوتاه، بهترین بهانه دوستی با انسان هاست. شما در کار بزرگسال ممکن است پاراگرافی بنویسید که یک صفحه باشد. این تطویل، باتوجه به فضای داستان اتفاق می‌افتد ولی مخاطب ما، مخاطبی نیست که به لحاظ خوانش و روان خوانی، کاملاً بر ارکان جمله مسلط باشد. حتی ممکن است ویرگول‌ها را هم نبیند. در مدارس ما طی سال‌های گذشته، به قدری بد عمل شده که انگار چیزی به بچه‌ها یاد نداده‌اند. به همین خاطر آنها حتی ویرگول‌هایی را که برای مکت گذاشته می‌شوند و باید خوانده شوند، نمی‌بینند و یک نفس جمله را تا ته می‌خوانند و مکت را یاد نمی‌گیرند. برای همین باید برای خوش خوانی اثر، به خوبی از علائم نگارشی و نثر شفاف بهره گرفت. اینها کمک می‌کند که به زبان کودک و نوجوان نزدیک شویم.

**وقتی از شاخص‌های زبانی دوران نوجوانی صحبت می‌کنیم، بی اختیار به یاد «زبان مخفی» یا قراردادهای کلامی رایج میان این رده سنی می‌افتیم. به نظر شما استفاده از این واژه‌ها در متنی پایه‌ای مانند رمان نوجوان به زبان معیار لطمه نمی‌زند؟**

در «این وبلاگ واگذار می‌شود» از زبان مخفی نسل امروز استفاده کرده‌ام، منتها نه آنقدر زیاد که بریکدیستی نثر اثر بگذارد، چون شخصیت این رمان وبلاگ‌نویس است و کسی که در

دارند، هر موجودی را می‌توانند زنده فرض کرده و با آن ارتباط برقرار کنند. دوستش داشته باشند یا از آن بدشان بیاید. این از ویژگی‌های دوران کودکی است. در قصه‌هایی هم که برایشان نوشته می‌شود اگر موجودات بی جان حرف بزنند، اگر حیوانات نقش بازی کنند و... برایشان جذاب است. هر چه از این سن کودکی فاصله بگیرند و روبه نوجوانی بروند، به لحاظ روانی وارد مرحله‌ای از زندگی می‌شوند که به بزرگسالی نزدیک‌تر می‌شود، بنابراین دنیای ملموس و عینی را بیشتر ترجیح می‌دهند تا یک دنیای خیالی. البته نوع تخیل آنها با کودکی‌شان نیز متفاوت است. با این زبان و شخصیت‌ها، محمل خوبی برای قصه‌گویی به وجود می‌آید.

### حال به نظر شما در این زمینه ادبیات کودک موفق‌تر بوده یا ادبیات نوجوان؟

فکر می‌کنم در زمینه کودک، نویسندگان ما موفق‌تر بوده و بیشتر توانسته‌اند کار کنند، به ویژه که با تصویرسازی این موارد برجسته‌تر می‌شود. در ادبیات نوجوان هم باید این شیرینی، جذابیت و پرداخت موثر وجود داشته باشد که بچه‌ها بتوانند با آن ارتباط برقرار کنند. یکی از کارهایی که کرده‌ام، ساخت شخصیت کوتی کوتی بوده. فکر می‌کنم ادبیات هر کشوری، به این شخصیت‌ها نیاز دارد. گاهی آنها را از گذشته می‌آوریم، مثل پهلوان‌ها و شخصیت‌های تاریخی یا از ادبیات کلاسیک و گاهی هم از ادبیات فولکلور، مثل حسنی و نمکی که معاصر هم هستند. فکر می‌کنم که این اتفاق دارد برای کوتی کوتی می‌افتد تا به عنوان یک شخصیت شناخته شود. بچه‌ها خیلی دوستش دارند، عروسکش را می‌سازند. نقاشی‌اش را می‌کشند. از قالب‌هایش برای درست کردن غذا و کیک تولد استفاده می‌کنند و در نهایت، خیلی با آن بازی می‌کنند.

### هیچ وقت نترسیدید که ممکن است این شخصیت مورد پذیرش قرار نگیرد یا به دلیل هزارپا بودنش شکست بخورد؟

قصه‌های کوتی کوتی را آن اوایل یکی دوبار در جلسات داستان‌خوانی خصوصی با حضور نویسندگان حرفه‌ای خواندم، یکی از دوستان که مرد شماره یک ادبیات کودک و نوجوان ماست، می‌گفت: «شخصیت هزارپا یک شخصیت چندش‌آور است! و قابلیت این را که نقش بازی کند و بچه‌ها دوستش داشته باشند، ندارد.» الان پدر و مادری که من می‌گویند «بچه ما توی باغچه هزارپا دیده می‌گه؛ وای کوتی کوتی!» این برمی‌گردد



به همان تجربه، به همان شناخت و پرداخت موضوع و شخصیت که تجربی هم هست. از جایی یاد نگرفته‌ام و اطلاعاتم هم در این زمینه صد درصد نبوده. به صورت کاملاً اتفاقی به این شخصیت رسیدم و خود بچه‌ها به این شخصیت بُعد دادند. وقتی قصه‌هایش در مجله‌ها چاپ شد، آنقدر بازخوردها خوب بود که تبدیل به کتاب شد و آن تک کتاب آنقدر مورد توجه قرار گرفت که ناشر به من گفت جلدهای بعدی این اثر را هم می‌خواهیم. نویسنده‌ای که در آستانه جهانی شدن قرار دارد، یک شبه به اینجا نرسیده. از دهه هفتاد همه چیز را به بازی گرفته تا بنویسد.

کوتی کوتی شخصیتی است که در طول سالیان شناخته می‌شود، رشد داده می‌شود و این رشد، رشدی جمعی است. درست مثل «گاو مش حسن» که رفت بین مردم و «قصه ما مثل شد». حالا وقتی کسی می‌گوید من مش حسن نیستم، من گاو مش حسنم، همه می‌خندند، اما هر کسی برداشت خودش را از این گاو دارد.

می‌شود و او می‌خواهد انتقام آن مرحوم را بگیرد! به این بهانه، وارد زندگی آدم‌ها می‌شود و هر چه را که می‌بیند، توصیف می‌کند و داستان‌های بسیاری را پشت سر هم تعریف می‌کند. پشت جلد آن توضیحی داشت اینگونه که «پشه با نامزدش می‌رود توی آب میوه‌فروشی و نامزدش کشته می‌شود.» توی نمایشگاه کتاب آقای گبر داده بود که «چرا شما از نامزد حرف زده‌ای؟ ما چیزی به اسم نامزدی نداریم و این برای بچه من بدآموزی دارد. دخترم می‌خواست این کتاب را بخرد، ولی من اجازه ندادم.» به آنها گفتم: «در رادیو و تلویزیون و سینما هم نامزدی وجود دارد.» گفت: «آن هم بد است و نباید وجود داشته باشد.» منظورم این است که مدعی یا شاک، پیش از مخاطب هست.

### به تکنیک جان بخشی هم اشاره کردید. در کار کودک و نوجوان، بی آنکه شائبه‌های سوررئالیستی در میان باشد، می‌توانی در جلد جنبه‌ها و اشیا فرو بروی و در قالبی باورپذیر، داستان را روایت کنی. یکی از داستان‌های بسیار موفق شما در این زمینه قصه‌های بچه‌هزارپایی به نام «کوتی کوتی» است. چقدر از این تکنیک استفاده می‌کنید و فکر می‌کنید نویسندگان کودک و نوجوان ما چقدر این تخیل را دارند؟

برای کودک بیشتر روی جنبه‌های فیزیکی شخصیت‌های حیوانی تکیه می‌شود و از این طریق آن فضای خنده‌آور را ایجاد می‌کنیم. یا موقعیتی را که آن شخصیت‌ها می‌توانند



پیدا کنند، از طریق ساخت فضایی مرتبط ایجاد می‌کنیم. یکی از این شخصیت‌ها، همین کوتی کوتی ماست که به خاطر هزارپا بودنش، هزارتا کفش خواستنش، هزارتا جوراب خواستنش، خود به خود یک سوزه داستانی طنزآمیز برای بچه‌ها ایجاد می‌کند.

طنز هم که همیشه بخشی از کار من بوده. یعنی توی ۸۰ کتابی که از من چاپ شده، یک چهارم آن طنز بوده که بخشی از آن ناخواسته بوده و بخش دیگر، ضرورت نبود آثار طنز برای بچه‌ها بوده.

با این حال، طنز نوشتن برای بچه‌ها کار سختی است که البته شاید برای نوجوان‌ها مقداری آسان‌تر باشد، چون دنیای آنها به دنیای بزرگسال‌ها نزدیک‌تر است و نویسنده در زبان و موقعیت و... بهتر می‌تواند با آنها همسو شود یا حتی محتوایی را هم که می‌گوید، اگر کمی مضامین پررنگ اجتماعی داشته باشد، باز مشکلی نیست و متوجه می‌شوند. ولی طنز نویسی برای کودکان ظرافت‌های خاصی دارد، چون به هر حال، آنها همین جوری می‌خندند ولی، خنده هدفمند چیز دیگری است. آن خنده، باید خنده‌ای باشد که به آنها شناخت بدهد. اندیشه‌ورزی بدهد. اندیشه انتقادی را به آنها یاد بدهد.

### این ماجراها چطور به ذهن شما می‌رسد؟

من این قصه‌ها را از جوک‌ها بیرون کشیده‌ام. فکر می‌کنم نزدیک شدن به دنیای بچه‌ها از طریق همین جوک‌هایی است که برای همدیگر تعریف می‌کنند. این جوک‌ها می‌توانند سراسر سوزه داستانی باشند، درست مثل همین کوتی کوتی. فکر می‌کنم خود بچه‌ها در دوران کودکی به واسطه تخیل فعالی که

دوست دارم ببینم! هیچ نویسنده‌ای نمی‌تواند یک چنین صحنه‌ای را به آسانی ببیند. بنابراین وقتی خودم شاهد چنین صحنه زنده‌ای هستم، دوست دارم ببینم که نحوه جیب‌بری این دزد چگونه است! جالب است که ماه گذشته، در همان خط اتوبوس، جیب خودم را زدند!

### شاهد، قربانی کنجکاوی اش شد!

بله. اینجا نویسنده فاعل شناسای غیرمداخله‌گر است، درست



مثل عکاسی که شاهد آتش سوزی است. می‌بیند که هم وطن یا همشهری‌اش دارد می‌سوزد اما انگار مجبور است یا وظیفه‌اش این است که عکاسی کند. وگرنه دیگران چطور از خطری که در کمینشان است، آگاه شوند؟

### در اینجا به امر اخلاقی می‌رسیم. چقدر اخلاق در روایتی که برای نوجوانان گفته می‌شود مهم است؟ آیا این اخلاق سنتی، مسلکی و عرفی است؟ یا نه، اصلاً اخلاقی منطبق داستان است؟

من مورد آخری را تایید می‌کنم. البته نه اینکه مطلقاً همین باشد، ترکیبی از اینهاست. مطرح کردن چیزهایی هم در جامعه ما تابوست. در نگاه بزرگ‌ترها، این حساسیت ویژه وجود دارد که ممکن است بدآموزی داشته باشد، مثلاً سیگار کشیدن یک نوجوان. آنها انگار هیچ‌گاه به انگیزه آن عمل شخصیت و تحول او در پایان داستان نگاه نمی‌کنند. فقط آن صحنه را می‌بینند و دورش خط می‌کشند. ممیزان ما به این موضوعات بسیار توجه دارند. یا حتی عشق و... اینها جزو خطوط قرمز است که بخشی از آن شاید قرمز رنگ مرده باشد، ولی من سعی می‌کنم تا لب مرز بروم، حتی یک پایم را هم آن سو می‌گذارم و مطرحش می‌کنم تا جایی که دیگر اجازه ندهند!

### پس، غیر از اینکه نویسنده باید فرد فهیمی باشد، طرف مقابل نیز باید برای فهم این موضوع به نوعی از نظر ذهنی تربیت شده باشد. یعنی از پس شناخت وضع موجود و با توجه به «حال» افراد، موضعی مناسب اتخاذ کند. خانواده، والدین، آموزگاران و مسئولان فرهنگی-اجتماعی ما اما اینگونه نگاه نمی‌کنند. بنابراین تجربه زیسته بسط داده نمی‌شود و لاجرم نمی‌توانند با نوجوانان ارتباط برقرار کنند.

دقیقاً! ما اگر در ادبیات بزرگسال با یک نوع مخاطب روبه‌رو هستیم، در کار نوجوان و کودک، با قیّم مخاطب هم رو به‌رو هستیم! در صورتی که دیدگاه‌های بسته‌ای داشته باشند و بخواهند به قول نوجوانان امروزی «گیر بدهند» که شما چرا این را گفتی؟ باید به او هم پاسخگو باشیم!

داستانی دارم به نام «خاطرات خون آشام عاشق». این خون‌آشام، یک پشه است! پشه به هر حال خون‌آشام است. قصه هم، قصه خون‌آشامی است که طی یک اتفاقی، نامزدش که یک پشه دیگر است، با پشه‌کش یک مرد آب میوه‌فروش کشته

# دنیای فیلسوف‌های کوچک

بیشتر پرسش‌های کودکان شکل ساده‌شده سوال‌های فیلسوف‌هاست

کردن، حرف زدن، نوشتن و سوال پرسیدن نشان‌دهنده پیچیده است. ما در حلقه کاوشگری با پرسش‌های ساده‌تری نه لزوماً آسان یا کم‌اهمیت‌تر سروکار داریم. سوال‌هایی که از دل زندگی و تجربه‌های روزانه فیلسوف‌های کوچک برخاسته‌اند و دانستن پاسخ آنها برایشان بسیار مهم است. بیشتر پرسش‌های کودکان، شکل ساده شده سوال‌های دشوار فیلسوف‌هاست و می‌توان ساعت‌ها درباره آن حرف زد و دلیل آورد و به حرف‌ها و دلیل‌های دیگران گوش داد و در خصوص نظرات مختلفی که به وجود می‌آید، فکر کرد و از دیگران یاد گرفت. این همان فعالیت‌هایی است که کودکان، به کمک یک مربی یا تسهیلگر در حلقه کاوشگری انجام می‌دهند. نتیجه چه می‌شود؟ اینکه هر فیلسوف کوچک کشف می‌کند که ممکن است برای هر سوال، پاسخ‌های بسیاری وجود داشته باشد. مهم این است که هر کس به نظرات و عقاید دیگران گوش دهد، پاسخ‌های مختلف را بشنود، درباره آنها فکر کند و هر کدام را که دلیل بهتری داشت، بپذیرد. علاوه بر این، در حلقه کاوشگری، کودکان می‌آموزند که می‌توانند برای جواب دادن به سوال‌هایشان و یادگیری بیشتر، مدام به سراغ بزرگ‌ترها نروند. بلکه خودشان به یکدیگر کمک کنند. آنها همان‌طور که در حلقه کاوشگری با هم بحث می‌کنند، با کمک تسهیلگر یاد می‌گیرند که به دیگران احترام بگذارند، خوب گوش دهند، حرف کسی را قطع نکنند، برای رسیدن نوبتشان صبور باشند، به یکدیگر در یادگیری بیشتر کمک کنند و اختلاف نظرهایشان را با حرف زدن حل کنند. اینها همه مهارت‌هایی هستند که یادگیری آن باعث می‌شود کودکان بتوانند بهتر با یکدیگر کنار بیایند و در طی زمان و با انتقال این مهارت‌ها به زمان‌ها و مکان‌های دیگر، صلح و آرامش جایگزین جنگ، دعوا و دشمنی خواهد شد. این هم از معجزه‌های فلسفه! البته در کنار همه اینها، فلسفه برای کودکان جذابیت‌های دیگری هم دارد و فقط یک بحث خشک و رسمی در حلقه کاوشگری نیست! هر بحث در حلقه کاوشگری با یک داستان یا فیلم یا هر محرک دیگری آغاز می‌شود که برای کودکان جذابیت زیادی دارد و ذهن کنجکاو و مستعد آنها را سرشار از سوال می‌کند. بسیاری از مربیان و تسهیلگران فیک از مجموعه ده جلدی «داستان‌های فکری برای کودکان ایرانی» (انتشارات بارمانا) استفاده می‌کنند که شامل تعداد زیادی از داستان‌های ساده شده مثنوی، گلستان، کلیله و دمنه و... است. بعد از خواندن داستان و بحث و گفت‌وگو نیز فعالیت‌های مختلف و جذابی در ارتباط با داستان و موضوع مورد بحث انجام می‌شود که می‌تواند شامل مواردی چون اجرای نمایش خلاق، نقاشی کشیدن، بازی‌ها و کارهای عملی متنوع، نوشتن خلاق و... باشد. برای نمونه ممکن است یک تسهیلگر در کلاس فلسفه برای کودکان، داستانی را بخواند که در آن مردی به دنبال درخت دانایی می‌گردد. بعد از آن از فیلسوف‌های کوچک می‌خواهد با هم درباره اینکه آیا واقعا چنین درختی وجود دارد یا آیا راه میانبری برای دانستن همه چیز هست یا نه، بحث کنند. در پایان نیز به آنها بگوید تصویری را که از درخت دانایی در ذهنشان دارند نقاشی کنند یا داستانی بنویسند که در

چه کسی فکرها را در سرمان می‌گذارد؟ دروغ چیست؟ چرا نباید دروغ بگوییم؟ آیا حیوانات هم فکری می‌کنند و حرف می‌زنند؟ آیا آب حیات واقعا وجود دارد؟ درخت دانایی چطور؟ چطور می‌شود در همه دنیا، جلوی جنگ را گرفت؟ شاید شما هم این سوال‌ها و سوال‌های مشابه دیگر را از کودکان شنیده باشید. گاهی به نظر می‌رسد ذهن کودکان مخزن بی‌پایانی از سوال‌های مختلف و اغلب جالب یا غیرمعمول است. از همین روست که بعضی از فلاسفه، بچه‌ها را «ذاتاً فیلسوف» می‌دانند. ذهن کنجکاو هر فیلسوف سرشار از سوال‌های متعددی است که تا هنگام یافتن یک پاسخ قانع‌کننده برای آن، آرام نمی‌گیرد؛ درست مثل کودکان. وجود این ویژگی در کودکان، نشانگر آن است که آنها کنجکاو و اهل تفکر هستند و نسبت به محیط اطراف و اتفاق‌های آن حساس و دقیق‌اند. آنها به طور خودجوش می‌خواهند بیشتر بدانند و بیشتر یاد بگیرند. اما همان قدر که سوال پرسیدن کودکان امری مطلوب است، پاسخ دادن به سوال‌هایشان سخت و گاهی غیرممکن به نظر می‌آید. در برخی از موارد، کودک سوال‌هایی می‌پرسد که خود مانع پاسخ کامل و قاطعی برای آن ندارد؛ حتی هیچ یک از فلاسفه به پاسخی مسلم و قطعی برای آن نرسیده‌اند و در خصوص آن اختلاف نظر دارند. با این حال چنین سوال‌هایی وجود دارند و ذهن کودک به طور مداوم با آنها درگیر می‌شود. ما نیز اغلب، مخاطب این پرسش‌ها قرار می‌گیریم. حال مسئله این است که چطور باید به سوال‌های کودکان پاسخ دهیم؟ اجازه دهید سوال را طور دیگری بپرسیم: آیا ما باید به همه سوال‌های کودکان جواب دهیم؟ آن هم به طور مستقیم؟ بیایید چند قدم به عقب برگردیم و به آنجا برسیم که کودکان را فیلسوف‌های کوچک دانستیم. وقتی ذهن کودکان شبیه ذهن فلاسفه است، شاید بتوانیم انتظار داشته باشیم آنها هم مثل فیلسوف‌های بزرگ شخصاً برای کشف پاسخ سوال‌هایشان تلاش کنند. کمتر کسی است که تا به حال اسم «سقراط» را نشنیده باشد. سقراط یکی از فلاسفه بزرگ یونان باستان بود که ذهنی لبریز از سوال داشت. روشی که او به عنوان یکی از پیشگامان بزرگ فلسفه به کار می‌برد، این بود که در تمام طول روز در کوچه و بازار می‌گشت و با مردم بحث و گفت‌وگو می‌کرد تا برای سوال‌های خودش پاسخی، هر چند موقتی بیابد یا دست‌کم در اذهان دیگران هم سوال ایجاد کند. او خود را دوستدار دانایی می‌دانست و مایل بود این دوستداری را در تمام مردم شهر به وجود آورد. سقراط می‌تواند الگوی خوبی برای ما در مواجهه با سوال‌های کودکان و حتی تحریک آنها به پرسیدن سوال‌های بیشتر و بهتر باشد. البته نیازی نیست کودکان در کوچه و خیابان راه بیفتند و درباره سوال‌هایشان با یکدیگر بحث کنند! در سال ۱۹۶۲، ماتیولیمین، یکی از اساتید رشته فلسفه در دانشگاه مونته‌کلیار آمریکا، با الهام گرفتن از کار سقراط، برنامه‌ای برای آموزش تفکر و گفت‌وگو منطقی به کودکان تنظیم کرد که در آن بتوانند به سبک سقراط به دنبال پاسخ‌هایی برای پرسش‌های تمام نشدنی خود باشند. او برنامه خود را philosophy for children (P4C) یا «فلسفه برای کودکان» (فیک) نامید. یک عبارت کلیدی در این برنامه، «حلقه کاوشگری» است. حال باید دید حلقه کاوشگری چیست و چه اتفاقی در آن می‌افتد. در حلقه کاوشگری، کودکان به عنوان فیلسوف‌های کوچک، دور هم می‌نشینند و مانند فیلسوف‌های بزرگ، با هم در خصوص سوال‌های مهمی که در ذهنشان است بحث و گفت‌وگو می‌کنند. وقتی می‌گوییم «سوال مهم» منظورمان این نیست که کودکان مثلاً درباره اینکه «وجود نفس پیش از حدوث جسمانی به چه نحو است» یا «معیار مطابقت و توجیه معرفت چیست»، بحث کنند. شاید بهتر باشد این سوال‌های سنگین را برای فیلسوف‌های بزرگ‌تر بگذاریم که اغلب سبک فکر

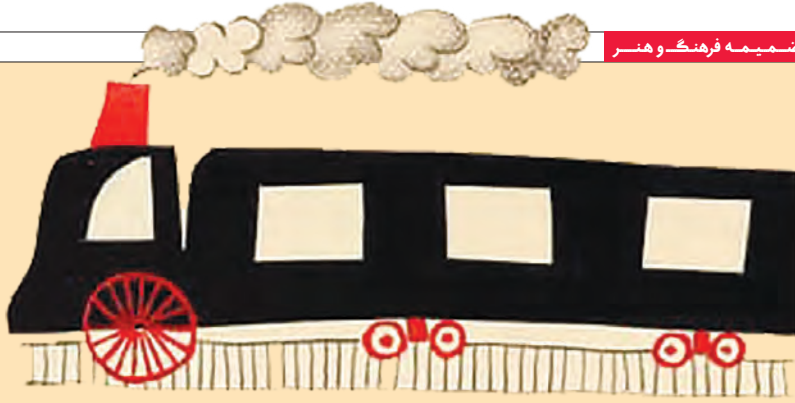


منیره عابدی

دکترای فلسفه  
آموزش و پرورش

آن یک نفر میوه درخت دانایی را خورده است و همین موضوع باعث اتفاق‌های مختلفی در زندگی او و اطرافیان می‌شود. در پایان، کودکان می‌توانند داستان‌شان را به شکل یک نمایش در کلاس اجرا کنند و حتی درباره اتفاق‌های این داستان یا نمایش، گفت‌وگو دیگری با دوستانشان داشته باشند. کتاب «داستان‌های فکری...» به جز داستان، نمونه‌های متنوع، متعدد و جذابی از سوال‌ها و فعالیت‌های فلسفی را ارائه می‌دهد که بعد از خواندن هر داستان قابل استفاده است و خبر خوب این که قرار است یک مجموعه ده جلدی دیگر هم با همین ویژگی‌ها و از همین ناشر به بازار بیاید که مخصوص کار با کودکان سال‌های پیش از دبستان است. خلاصه کلام اینکه، فلسفه برای کودکان، یکی از جدیدترین برنامه‌های آموزش تفکر در جهان است که با ایجاد حلقه کاوشگری و استفاده از داستان، بازی، فیلم، نمایش خلاق، نوشتن خلاق و هر فعالیت جذاب دیگری، به کودکان یاد می‌دهد هم خوب فکر کنند و بهتر یاد بگیرند، هم مهارت‌های اجتماعی و اخلاقی مهمی مثل همکاری، همدلی، کمک به دیگران، مراقبت از خود و دیگران، گفت‌وگو درست، مخالفت کردن بدون دعوا راه انداختن و دفاع از نظر خود را یاد بگیرند و در نهایت افرادی مستقل، با اخلاق و اهل فکر بیایند. فیلسوف‌های کوچک ما آنقدر بزرگ هستند که بتوانند سوال‌های بزرگی مطرح کنند و برای پیدا کردن پاسخ آنها، در جامعه‌ای کوچک و پراز صلح (حلقه کاوشگری) دست به دست هم بدهند. شاید یک روز این جامعه آنقدر بزرگ شود که کل دنیا را با همه مردم سیاه و سفید، فقیر و پولدار، کوچک و بزرگ، قدرتمند و ضعیف دربرگیرد و همه در کنار هم با هم فکر کنند، حرف بزنند، گوش بدهند، یاد بگیرند، دوست بدارند و بتوانند تجربه یک زندگی پراز صلح و صفا و مهربانی را با هم به اشتراک بگذارند.





# چشمانی که برای دیدن جهان کودکی می‌کنند

دوران جدید تصویرگری کتاب کودک با شروع مدرنیته متولد شد

پریسا اختیاری

مکتب‌خانه‌ای شهرت داشتند. سبک تصویری کتاب‌های مکتب‌خانه‌ای با کتاب‌های چاپ سنگی بزرگسالان همسانی داشت. در این کتاب‌ها ردپای بسیاری از سبک‌های فراگیر آن دوره به چشم می‌خورد. تصویرگران این کتاب‌ها بیشتر غیرحرفه‌ای بودند و نام و نشانی از آنها به جای نمانده است. با دگرگونی در ساختار اجتماعی و فرهنگی و پیشرفت صنعت چاپ در ایران از یک سو و رشد دیدگاه‌های نوی آموزش و پرورش و تاسیس آموزشگاه‌های نو به جای مکتب‌خانه‌ها از سوی دیگر، شماری از دانش‌آموختگان اروپا به انتشار کتاب‌های مصور برای آموزش در آموزشگاه‌های نو پرداختند. این گروه از کتاب‌ها با موضوع‌های گوناگون، از اندرزنامه‌ها تا قصه‌های ازوپ، یا حکایت‌های بازنویسی شده از مثنوی

مصور و چه غیرمصور در آن روزگار در اختیار طبقه خاصی از مردم بوده است و عموم مردم نه سواد خواندن کتاب داشتند و نه احتیاجی به خواندن! باید گفت تصویرگری کتاب کودک به معنای امروزی آن، یعنی تصاویری که مختص کودکان و برای ارتباط برقرار کردن بهتر آنها با موضوع کتاب کشیده می‌شود و شامل تکنیک‌ها و روش‌های مخصوص به خود است، در جهان و البته در ایران با شروع مدرنیته متولد شد. جایی در زمان که به کودک به عنوان یک فرد با خواسته‌های مستقل اهمیت داده شد!

نخستین تصویرهایی که پیش از ورود صنعت چاپ به ایران و آغاز انتشار کتاب‌های کودکان به دست شاگردان مکتب‌خانه رسید، با سمه‌هایی بود که با قالب‌های چوبی و با کمک دست بر روی کاغذ چاپ می‌شد و مکتب‌داران به هنگام عید به کودکان هدیه می‌دادند. به همین سبب، این‌گونه تصویرها عیدی سازی نامیده شده‌اند. با ورود صنعت چاپ به ایران، به ویژه پس از گسترش کارگاه‌های چاپ، مستقل از چاپخانه‌های دربار، امکان نشر کتاب با شمار بالا و دسترسی توده‌های مردم به ویژه کودکان به کتاب فراهم شد. در آن روزگار، ناشر به مفهوم امروزی وجود نداشت. از میان چاپخانه‌های دولتی، چاپخانه سنگی دارالفنون که در پایان سال ۱۲۳۰ شمسی پایه‌گذاری شده بود، کتاب‌هایی را برای کودکان منتشر می‌کرد. این کتاب‌ها به کتاب‌های

پیش از آنکه صنعت چاپ اختراع شود و کتاب‌های چاپی جای کتب خطی را بگیرد، تصویرگری مرسوم بوده است و هر چند امروزه در غرب شاهد رشد و نمو چشمگیری در این زمینه هستیم باید گفت همراهی نوشته و تصویر در شرق آغاز شد. کشورهایی باستانی نظیر مصر، چین و... در این راه پیش قدم بودند و متونی که به جای گذاشته‌اند، نشان می‌دهد از تصاویر برای مقاصد مذهبی و حکمرانی استفاده می‌کرده‌اند. اگر از پیشینه طولانی تصویرگری بگذریم و به تصویرگری کودک بپردازیم، این پرسش مطرح می‌شود که تصویرسازی چه موقع به عنوان یک هنر و مکمل ادبیات شناخته شد و فقط در خدمت ادبیات کودک به مفهوم خاص خود قرار گرفت؟ در سده چهارم میلادی و در اروپا کتاب‌های طوماری جای خود را به کتاب‌های صحافی شده دادند. در این کتاب‌های صحافی شده که «نسخ خطی مصور» نامیده می‌شدند، صفحه‌ها با تصویرهایی تزئین می‌شدند. مضمون این کتاب‌ها داستان‌های تورات و زندگی قدیسی بود و هیچ‌کدام برای کودکان و نوجوانان نوشته نمی‌شدند هر چند کودکان آنها را می‌خواندند و از دیدن تصاویرشان لذت می‌بردند. در ایران هنر کتابسازی و آراستن کتاب به دوهزار و پانصد سال پیش باز می‌گردد. ایرانیان باستان کتاب مقدس خود، اوستا را با تصاویری طلاکاری شده تزئین می‌کردند و مانی ارزنگ خود را با نقاشی‌های منحصر به فرد و زیبا به پیروانش عرضه می‌کرد. در دوران اسلامی روی هم رفته دو گروه از کتاب‌ها با تصویر همراه بودند: نخست برخی از رساله‌های علمی که مصور می‌شدند و تصویر، پاره‌ای جدایی‌ناپذیر از آنها بود و دوم بعضی متن‌های ادبی مانند داستان‌های حماسی و افسانه‌ها که با تصویر آراسته می‌شدند. از جمله کتاب‌هایی که در همان نخستین سده‌های پس از اسلام مصور شد، می‌توان کلیله و دمنه را نام برد که داستان‌ها و حکایت‌هایی از زبان حیوانات را دربردارد و شاید در همین جاست که باید ردپای تصویرگری برای کودک را بی‌گرفت، چرا که دنیای این داستان‌ها بسیار به دنیای کودکان نزدیک بوده، اما کتاب چه



ارتباط با تصویرگران دهه‌های پیشین سبب شده انتقال تجربیات تصویرگران به نام ادبیات کودک ایران به نسل امروز کمی ابر باقی بماند و فرازهای تصویرگری در سال‌های چهل و پنجاه تکرار نشدنی به نظر برسد، اما تصویرگرانی مانند کریم نصر، بهرام خائف، محمدعلی بنی‌اسدی، ابوالفضل همتی آهویی، نورالدین زرین‌کلک و چند تن دیگر در این سال‌ها آثار ماندگاری را خلق کردند. تصویرگران جوان در دهه ۹۰ نیز با رویکردی نوین و استفاده از تکنیک‌های به روز تصویرگری توانستند جوایزی بین‌المللی برای تصویرگری کتاب‌های کودک را از آن خود کنند. نرگس محمدی برای تصویرگری کتاب «من یک گوزن بودم»، نوشته احمد اکبریور، جایزه سب طلای بیست و ششمین جشنواره دوسالانه تصویرگری براتیسلاوا را از آن خود کرد. راشین خیریه، جوایز متعددی برای تصویرگری کتاب کودکان به دست آورد که از آن جمله می‌توان به جایزه افق تازه از نمایشگاه کتاب بولونیا در ایتالیا و جایزه سب طلایی براتیسلاوا اشاره کرد. علی عامه‌کن نیز تصویرگر جوانی است که آثارش در نمایشگاه معتبر خارجی به نمایش گذاشته شده است و از این دست تصویرگران نوگرا که تعدادشان اندک نیست، چراغ تصویرگری کودک را همچنان و با وجود تمامی کاستی‌ها چه در داخل ایران و چه در آن سوی مرزها روشن نگه داشته‌اند. در بین این نام‌های جوان، حضور تصویرگران قدیمی‌تر که همچنان دغدغه تصویرگری خوب برای کتاب‌های کودکان دارند نیز به چشم می‌خورد. تصویرگرانی چون نیره تقوی، بهزاد غریب‌پور، نسرین خسروی، محمدرضا دادگر و البته فرشید مثقالی که جایزه اندرسن را نصیب خود کرد. باید توجه داشت که امروزه تصویرگری برای کودک بیش از هر چیز نیازمند تخیلی غنی و هنجارشکن است. شاید این حرف کلیشه‌ای به نظر بیاید، ولی تصویرگر باید دنیا را از نگاه کودک ببیند. چشمان او باید برای دیدن جهان و آنچه در آن می‌گذرد، کودکی کنند. برای کودک حد و مرزی در خیال بافی و رویاپردازی وجود ندارد. در دنیای او حتی روزمره‌ترین حوادث شگفت، دیدنی و جذاب است. تصویرگر همچون کودکان باید پیوسته در حال کشف باشد. تنها تفاوت در این میان شاید خودآگاهی اوست. یک تصویرگر باید به خوبی بداند راهی که در پیش گرفته قرار است به کجا منتهی شود. ترس از شکستن مرزهای مرسوم یا عدم بینش و آگاهی مطمئناً مانع بزرگی برای برداشتن گام‌های اساسی در این راه خواهد بود.

منابع:

کودک و تصویر، جمال‌الدین اکرمی

تصویرگری کتاب‌های کودکان: زهره قاییبی



شورای کتاب کودک که بر تولید ادبیات کیفی کودکان پافشاری داشت و در پی آن، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در جایگاه ناشران تصویرگران جوان نوگرا پشتیبانی می‌کرد. در آغاز این دوره کتاب‌هایی منتشر شدند که شاید بتوان آنها را نخستین کتاب‌های تصویرگری در چارچوب الگوی اروپایی یا آمریکایی آن نامید. توجه و گرایش به هنر گرافیک در میان تصویرگران جوان، به اندوختن تجربه‌های تازه‌ای در زمینه تولید کتاب‌های تصویرگری منتهی شد. برای نخستین بار، تصویر از ارزش و اهمیت ویژه‌ای برخوردار شد، متن و تصویر در کنار هم در یک صفحه جای گرفتند و این نتیجه به‌کارگیری هنر گرافیک در خدمت تصویرگری بود. تصویرگری در دهه ۷۰، ۶۰ و ۸۰ هر چند گاه و بیگاه در عرصه‌های جهانی خوش درخشیده است اما با دوران پیش از آن تمایزاتی اصولی و آشکار دارد. با اینکه نمی‌توان تاثیر تصویرگران پیشین را بر تصویرگران این سه دهه کتمان کرد، اما تفاوت درون‌مایه کتاب‌ها و ضعف

مولوی تا کلیله و دمنه و مرزبان نامه را تشکیل می‌داد. پدیدآورندگان این گروه از کتاب‌ها به سبب آشنایی با جریان نشر کتاب کودک در غرب، از نقش تصویر در کتاب‌های کودکان آگاهی داشتند. با افزایش شمار آموزشگاه‌های نو و در پی آن افزایش شمار خوانندگان کتاب‌های کودکان در سال‌های آغازین سده جاری، ناشران بیشتری به انتشار کتاب‌های کودکان روی آوردند و زمینه فعالیت برای تصویرگران کتاب کودک فراهم شد. از سوی دیگر شیوه چاپ سنگی کم‌کم برچیده شد و جای خود را به چاپ سربی داد که امکانات بیشتری برای چاپ دقیق و ظریف فراهم می‌کرد. کتاب‌های مصور و تصویرگری اروپایی به ایران آمدند و هنرکده در سال ۱۳۱۹ پایه‌گذاری شد و همه اینها باعث شد تصویرگری کتاب کودک جایگاه مهم‌تری پیدا کند. با رفتن گروهی از دانشجویان به اروپا و آمدن تعدادی از استادان خارجی به ویژه نقاشان فرانسوی به ایران، برنامه آموزش نقاشی در دانشگاه دگرگون شد و الگوی درسی دانشکده هنرهای زیبا با برنامه آموزشی دانشگاه بوزار فرانسه هماهنگ شد. در دهه ۳۰ به سبب رونق یافتن کار نشر کتاب کودک، شماری از دانش‌آموختگان دانشکده هنرهای زیبا به تصویرگری کتاب‌های کودکان گرایش یافتند و شماری از کتاب‌های آن دوره را تصویرگری کردند. در سال‌های پایانی دهه ۳۰، لیلی تقی‌پور، نخستین بانوی تصویرگر کتاب کودک در ایران با تصویرگری کتاب «گل‌های حافظ»، نخستین کتاب پاپ‌آپ در ایران را در چاپخانه بانک ملی منتشر کرد. طرح‌های کتاب کودکان در این دوره ساده اما با دقت و ظرافت بیشتری از دوره قبل کشیده می‌شد و سبک‌ها و روش‌های نقاشی اروپایی در آنها به خوبی قابل رویت بود. تصاویر در ابتدا سیاه و سفید بودند و بعد از آمدن چاپ رنگی به ایران، با رنگ‌های محدودی رنگی شدند. در سال‌های بین ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۷ تصویرگری کتاب کودک در ایران از جریان سنتی فاصله گرفت و با پیوستن به روند جهانی هنرهای تجسمی و تصویرگری به شالوده‌ای استوار دست پیدا کرد. در این دوره دانشجویان جوانی همچون محمد زمان زمانی، پرویز کلانتری، آراییک باغداساریان، علی اکبر صادقی و مرتضی ممیز آثار برجسته‌ای از خود به جای گذاشتند. با راه‌اندازی آتلیه فرانکلین در سال ۱۳۳۶ و آغاز کار این آتلیه برای آماده‌سازی و تصویرگری کتاب‌های درسی، برای نخستین بار مرکزی برای سفارش پایدار تصویرگری آثار کودکان و نوجوانان در ایران برپا شد تا هنرمندان جوان گرد هم آیند و به شکل پیوسته در این زمینه کار کنند و در کنار یکدیگر تجربه ببندوند. پایه‌گذاری شورای کتاب کودک در سال ۱۳۴۱ و کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در سال ۱۳۴۵ در پیشرفت تصویرگری کتاب‌های کودکان تاثیر بنیادین داشت:



# حضور بلا فصل امر خارق العاده

تقاطع کودکانه نویسی‌های مندنی پور، گلشیری و دولت‌آبادی



مهدی وحید دستجردی

روزنامه‌نگار

از میان نویسندگان ایرانی بسیاری را می‌شود جست که اگر شده برای یک بار هم تجربه نگارش داستان کودک و نوجوان را از سرگذرانده باشند. از آن جمله بزرگان ادبیات این مرز و بوم را می‌شود نام برد؛ از پدر شعر نوی پارسی، علی اسفندیاری معروف به نیما یوشیج با «آهو و پرنده‌ها» و «توکا در قفس» بگیر تا احمد شاملو با آثار متنوع و زیادش در این زمینه. اما از میان نویسندگان سرشناس معاصر در چند دهه اخیر می‌توان به نام‌های متعددی اشاره کرد که در این مطلب به آثار سه نویسنده یعنی هوشنگ گلشیری، محمود دولت‌آبادی و شهریار مندنی پور می‌پردازیم.

نکته قابل توجه، داشتن همین یک اثر کودک و نوجوان در کارنامه این نویسندگان شهیر است، داستان بلند «حدیث ماهیگیر و دیو» از گلشیری در بهار سال ۱۳۶۳ توسط انتشارات آگاه در تیراژ پنج هزار و پانصد نسخه‌ای روانه بازار شد. داستان کوتاه «آهو یخت من گزل» اثر دولت‌آبادی در اواخر دهه شصت (سال ۶۷) با همکاری نشر چشمه و تیراژ ده هزار نسخه‌ای به چاپ رسید و بالاخره «هزار و یک سال» به روایت مندنی پور را نشر آفرینگان در سال ۱۳۸۴ با تیراژ ۱۶۵۰ نسخه به بازار عرضه کرد.

در ابتدای امر، مسئله‌ای که به چشم می‌آید تیراژ بالای چاپ آثار کودک و نوجوان در دهه‌های قبل است، حتی به نسبت آثار بزرگسال این سال‌های ادبیات ما، در سال‌های اخیر و به دلایل مختلفی شمارگان چاپ کتاب گاهی به ۵۰۰ نسخه و کمتر هم رسیده اما در دهه شصت با تیراژهای ده هزارتایی ادبیات کودک و نوجوان مواجه بوده‌ایم که این خود جای بحث و صحبت مفصل دارد.

با خوانش دوباره آثار یاد شده، اولین نکته را شاید بتوان در زبان روایی این داستان‌ها جست‌وجو کرد، جایی که با همان ویژگی‌ها در نثر هر کدام از این نویسندگان مواجه می‌شویم که هر یک به آن شهره شده‌اند.

البته هر سه یعنی گلشیری، دولت‌آبادی و مندنی پور به سهم خود کوشیده‌اند تا در آثار کودک و نوجوان خود تا به آنجا که می‌توانند از غلظت زبان پروری خود بکاهند اما خواسته یا ناخواسته می‌توان رد نثرشان را که همچون نشانه‌ای کم‌رنگ در متن اثر به جا مانده دنبال کرد؛ در گلشیری همان نثر فاخرش را، در دولت‌آبادی رسم نقالی‌اش را و در مندنی پور کلام عاشقانه‌اش را. برای نمونه، تکه پایانی از داستان «آهو یخت من گزل» دولت‌آبادی را می‌آوریم «گزل، گزل را پیشاپیش هزار سوار قبیله دیگر اما نه چنان تنها، رموک و هراسان که سرفراز و فراخ سینه،

پیشاپیش قبیله که دشتی از سبزه و آب و امید بر سر، پیش می‌آمدند».

مورد مشترک دیگر این داستان‌ها اما در پس زمینه و هدف‌گذاری نگارش آنهاست که خود را نشان می‌دهد، هر کدام از این روایت‌ها در ظاهر برای حکایت کردن قصه‌ای نگاشته شده اما در واقع، در زیر لایه‌های خود حاوی و حامل پیام‌های اخلاقی است که گاهی پا را فراتر از یک نصیحت ساده گذاشته و به تبیین یک جهان بینی خاص می‌پردازد. اما این سمت و سوی جهت‌گیری‌ها برای پندآموزی و نشان دادن طریقه صحیح زندگی به مخاطبان کم سن و سال، به روش‌های گوناگون است که در متن‌ها انتقال می‌یابد و هر یک از این نویسندگان بسته به زمانه، جو حاکم بر اجتماع، سلیقه یا نوع نگاه خود آن را در آثار آورده و مورد استفاده قرار می‌دهد.

میان این سه اثر در «حدیث ماهیگیر و دیو» هوشنگ گلشیری به صورت مستقیم به بازنویسی یکی از حکایات هزار و یک شب پرداخته و حتی در ابتدای کتاب روایت قدیمی قصه را از هزار و یک شب ترجمه عبداللطیف طسوجی تبریزی می‌آورد و در ادامه خود به روایتی جدید از این قصه هزار و یک شب می‌پردازد، روایتی به غایت گسترده‌تر، جامع‌تر و در زمانی دیگر. در «آهو یخت من گزل» اما وجه استعاری که دولت‌آبادی انتخاب می‌کند بسیار از رویه گلشیری متفاوت است، آنجا در «حدیث ماهیگیر و دیو» از اسطوره‌های قدیمی استفاده شده اما دولت‌آبادی در داستان خود و با توجه به حجم کم اثر به بهترین نحو ممکن از تمثیل استفاده کرده است.

ولی روایت مندنی پور را باید کامل‌ترین شکل این سه روایت به حساب آورد، چرا که از لحاظ کمی جای کافی برای مانور دادن روی مسئله مورد بحثش را داشته و نقطه گره خوردن نگاه اسطوره‌ای گلشیری و تمثیلی دولت‌آبادی می‌شود، آنجا که نام اثر «هزار و یک سال» قرابت لفظی و معنایی نزدیکی با هزار و یک شب دارد و از سوی دیگر محتوای اثر که در آن از نمودهای استعاره‌ای استفاده کرده است.

از نقطه اشتراک‌های این سه داستان باید به حضور بلا فصل امر خارق العاده اشاره کرد. شاید این حضور اتفاقات خارج از عرف در داستان نویسی کودک و نوجوان امری عادی به حساب بیاید و مهم‌ترین علت آن را بشود جذب بیشترین رنج سنی دانست.

در هر کدام از این سه روایت، به نوعی از این ویژگی استفاده شده است؛ چه در «حدیث ماهیگیر و دیو» که با گفت و شنود بی‌واسطه یک ماهیگیر پیر و از کار افتاده با دیوی در کوزه مواجه می‌شویم، چه در «آهو یخت من گزل» که داستان حول رابطه و صحبت میان یک آهو و یک زن می‌گذرد و چه در «هزار و یک سال» که ستارگان دسته جمعی به زمین کوچ کرده‌اند برای شناختن بیشتر انسان‌ها و برآورده کردن آرزوهایشان و در این راه قصه‌گوی شهر است که همراهی‌شان می‌کند.

در همه این داستان‌ها تلاش بر این بوده تا با تقلیل دادن مناسبات آدمی به ساده‌ترین شیوه، بستر برای به زبان آوردن بدیهیات آماده شود. شاید بتوان با این توجیه دلیلی پیدا کرد بر حضور بی‌شمار نمادهای طبیعت در این‌گونه داستان‌ها، از دریا و دریاچه بگیر تا درخت و آسمان و ستاره‌ها. در این میان اما حضور استعاری حیوانات بیشتر به چشم می‌آید، در داستان گلشیری ماهی‌های قرمز دریاچه، مرغ ماهی‌خوار و حتی الاغ مرد ماهیگیر، هر کدام در جای خود کارکرد تمثیلی پیدا می‌کنند یا در روایت مندنی پور همین نقش را پرندگان روی درختان افرا یعنی سهره‌ها بازی می‌کنند. اما اوج این حضور را باید در قصه دولت‌آبادی جست، چرا که بنیان داستان بر دوستی و محبت آهو یا زنی به نام «گزل» گذارده شده و سرنوشت این دو به هم گره می‌خورد.

یکی دیگر از ویژگی‌های این داستان‌ها، تاثیرگذاری چشم‌ها بر روند حوادث است. در «حدیث ماهیگیر و دیو»، برگشتن قدرت بینایی به چشم‌های کم‌سوی پیرمرد ماهیگیر با برآوردن آرزوی بازگشت جوانی‌اش، یکی از راه‌های دیو برای رهایی از بند کوزه و طلسم خورشید کلاه است. در «آهو یخت من گزل»، زن که آهوپره‌ها را هر روز برای چرا به سرچشمه می‌برد «خودش روی بلندترین بلندی‌های می‌ایستاد و به آستانه خورشید، به راه رفته‌سواران قبیله نگاه می‌کرد» تا بالاخره روزی برگردند و در «هزار و یک سال» هرگاه ستارگان به زمین آمده برای کمک به فردی پیش قدم می‌شوند، چشمان آن فرد را مملو از غم می‌یابند، چرا که «غصه آدم را... تاریک می‌کند و تاریکی، خیلی زود توی چشم‌های آدم معلوم می‌شود»، بنابراین دست بر چشمان خود گذاشته و با فدا کردن خود به برآورده شدن آرزوهای آنان جامعه عمل می‌پوشاند.

پایان بندی این داستان‌ها را هم از جهتی می‌توان شبیه به یکدیگر دانست، چرا که پایان هر سه روایت با نوید به پیروزی خیر بر شر همراه بوده و بر درستکاری و در پیش گرفتن رفتار صحیح در زندگی تاکید می‌شود.





# جایی که پیاده رو تموم میشه

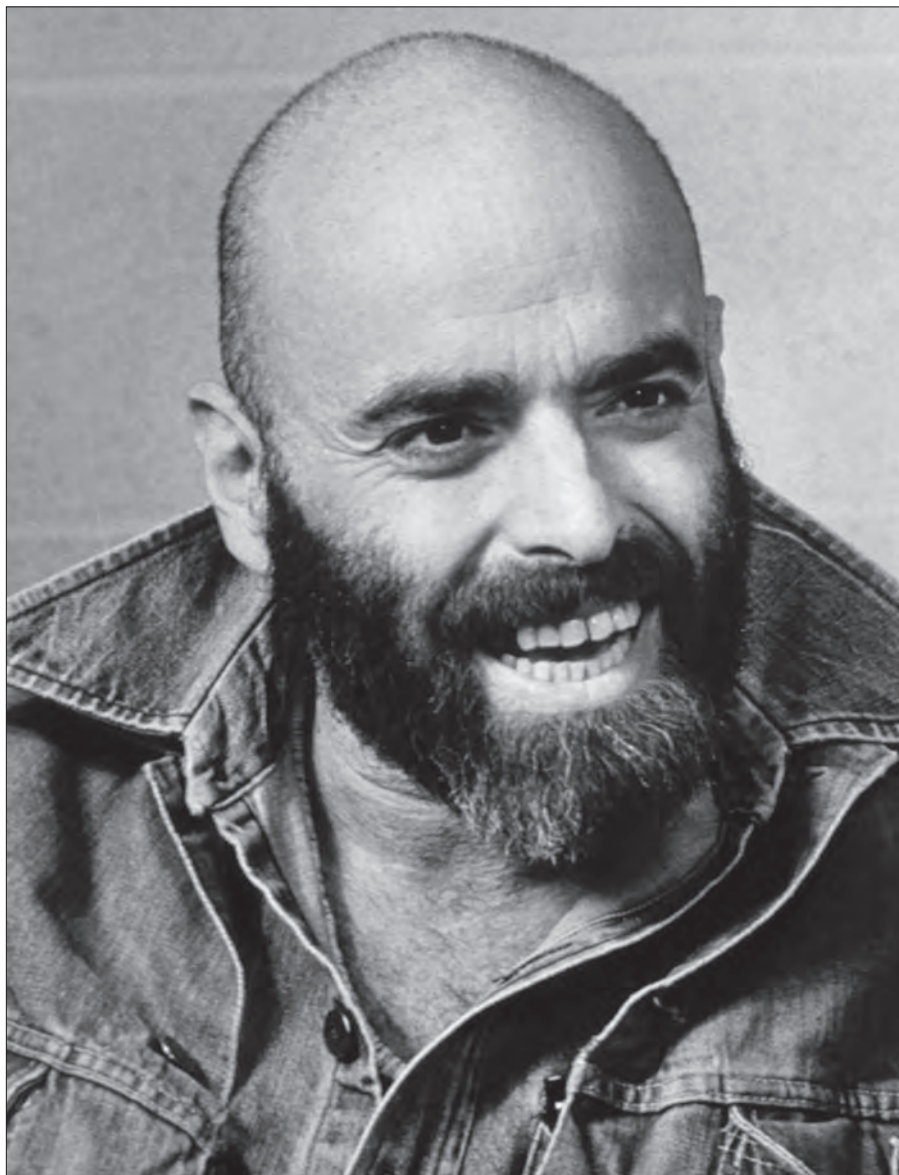
چشم انداز عمو شلبی، دنیای گمشده آدم بزرگ هاست



الهام سعادت

دکتری ادبیات فارسی

► نسل سیلور استاین



«قطعه گمشده پرسید: از من چه می خواهی؟  
 --- هیچ.  
 --- به من چه احتیاجی داری؟  
 --- هیچ.  
 --- تو کی هستی؟  
 --- من دایره بزرگم.  
 --- به گمانم تو همان کسی باشی که مدت هاست در انتظارش هستم. شاید من قطعه گمشده تو باشم!  
 --- اما من قطعه ای گم نکرده ام.  
 --- حیف خیلی بد شد، چقدر دلم می خواست با تو قل بخورم.  
 --- تو نمی توانی با من قل بخوری ولی شاید خودت بتوانی  
 ...»

و داستان برای قطعه گمشده ادامه پیدا کرد تا به یک دایره کامل تبدیل شد و قل خورد و فهمید قطعه گمشده کسی نیست. خودش کامل است و قرار هم نیست با چیز دیگری جور شود.»

داستان قطعه گمشده، داستان خود عمو شلبی است که می خواهد به همه بگوید خودش می تواند کامل باشد. چشم اندازی که عمو شلبی نشان می دهد، پنجره ای که دستمان را می گیرد کنارش می برد و برامان می گشاید، دنیای گمشده همه آدم بزرگ ها هم هست.

مهم نیست که عمو شلبی کی و در کجای جهان به دنیا آمد. مهم نیست که پدر و مادرش که بودند به کدام مدرسه رفت و وقتی بزرگ شد شغلش چه بود. حتی مهم نیست که اولین کتابش، درخت بخشنده تابی بود که هیچ انتشاراتی زیربار چاپش نمی رفت و عمو شلبی با هزار سختی و درد سرتوانست چاپش کند.

مهم این است که او داستان ها و شعرهایی نوشت و نقاشی هایی کشید که مال همه آدم های دنیاست. حس شخصی همه آدم های دنیا.

تقریباً هیچ کدام از آثار عمو شلبی پایان قابل پیش بینی ندارند، نه حتی پایانی خوش اما همه با طنزی لطیف در دنیایی جادویی شناورند تا دنیایی به تمام معنا واقعی را به نمایش بگذارند که می شناسیم و تجربه اش کرده ایم اما انگار در غباری از روزمرگی ها و بی تفاوتی ها پیچیده شده است.

«پسر کوچولو گفت: من بعضی وقت ها قاشقم را میندازم زمین. پیرمرد گفت: من هم میندازم.  
 پسر کوچولو آروم گفت: شلوارم را خیس می کنم.  
 پیرمرد با لبخندی گفت: منم همینطور.  
 پسر کوچولو گفت: اغلب گریه می کنم.  
 پیرمرد سرش را تکان داد و گفت: من هم گریه می کنم.  
 پسر کوچولو گفت: از همه بدتر اینه که انگار بزرگ ترها به من اهمیتی نمی دن.  
 او به دست گرم و پرچین و چروک رو روی صورتش حس کرد.  
 پیرمرد بود که می گفت: می دونم چی میگی.»

عمو شلبی در مورد مسائل بزرگ حرف نمی زند. آدم های بزرگ و اتفاقات بزرگ همه مسائلی بسیار کم اهمیتند. بلکه بحث مربوط به آدم های معمولی، دنیای معمولی با روابط معمولی است.

جایی که همه چیز بی رودر بایستی و گاهی خنده دار است اما همیشه یک سوال بزرگ به وجود می آورد، آیا ما دوست داریم در این دنیایی که قطعا خودمان ساخته ایم زندگی کنیم؟ همه چیز از همین جا شروع می شود، فلسفه نو به زندگی، ارزیابی صادقانه خودمان و جهانی که می آفرینیم چیزی که هست و چیزی که دلمان می خواهد باشد.

ولایه ساده بیرونی ولایه پیچیده و گاهی هراسناک درونی.  
 «می خواستم به شما بگویم سلام اما شما سریع رد شدید.  
 می خواستم بگویم حال شما چطور است؟  
 اما شما به من نگاه نکردید.  
 می خواستم بگویم حال من خوب نیست.  
 اما شما دیگر زفته بودید.  
 برای همین همه چیز را به شما نگفتم.  
 فقط پوست موزم را زیر پایتان انداختم تا زمین بخورید و یک لحظه بایستید.  
 شاید این بار مرا ببینید.»

در آثار عمو شلبی دنیای دوقطبی رنگ می بازد. معیارها و خط و مرزها جابه جا می شود و گاهی اصلاً از بین می رود. همین مشخصه آنها را به آثاری برای کودکان تبدیل می کند و دنیای خط کشی شده بزرگ ترها را به سخره می گیرد و مجبور به عقب نشینی و بازنگریشان می کند.

«از گوره خر پرسیدم: تو سفیدی و راه راه سیاه داری یا سیاهی و راه راه سفید داری؟  
 گوره خر به جای جواب دادن پرسید: تو خوبی فقط عادت های بد داری.  
 یا بدی و چندتا عادت خوب داری؟  
 ساکتی بعضی وقت ها شیطونی  
 یا شیطونی بعضی وقت ها ساکت میشی؟  
 و گوره خر پرسید و پرسید و پرسید و پرسید و بعد رفت دیگه هیچ وقت از گوره خرها درباره راه راهاشون چیزی نمی پرسم!»

عمو شلبی دلش می خواست همه حرکت کند و هیچ کدام از آدم ها مثل تک شاخی نباشند که توی درخت گیر کرده بود و عمو شلبی می خواست نجاتش دهد.  
 «لطفاً قبل از اینکه کار از کار بگذره، یکی بیاد کمکم کنه من داد زدم: من آزادت می کنم.  
 اون در جواب داد زد: نه صبر کن ببینم چقدر دردم میاد؟ چقدر طول می کشه؟ عوضش چقدر پول می گیری و به نظرم هنوز همونجا نشستنه.»

# در جست‌وجوی خط‌شکن

جای کودکان با نیازهای خاص در ادبیات کودک خالی است



دنیای مرزها، نه جای زندگی که میدان جنگ است. باری تحریمان می‌کند، بار دیگر طرد. روزی بمب می‌اندازند، روز دیگر فاصله پی فاصله‌ای و تو باور خواهی کرد مرزها باید باشند! باید از آن نقطه به بعد، زمین را برید و سپرد دست آنها که دیگرانند، که شهرهایشان دور است، خیلی دور! که غریب حرف می‌زنند! که به قول گیسو، صورت و تن‌هایشان یک جور عجیب جدیدی است!

## یک

از مدرسه آمده است و می‌دانم تا بشقاب‌های پیرا نگذارم روی میز و مادر چشم‌غره‌اش نرود که وقت نهار حرفی نباشد، یک‌ریز می‌بافد.

از دختر مدیر می‌گویم که آمده بود مدرسه‌شان. می‌گویم یک جور عجیب غریبی بود! می‌پرسم چه جوری؟ واژه کم می‌آورد. گوشه چشم‌هایش را می‌کشد و لپ‌هایش را باد می‌کند.

بعد می‌زند زیر خنده و می‌گوید: «این جوری!» می‌گوید دختر مدیر از شیر سوم آب خوری، آب خورده است و بچه‌های کلاس، از پشت پنجره دیده‌اند.

از زنگ تفریح بعدی هم، ایستاده‌اند دم آب خوری و به هرکس خواسته از شیر سوم آب بخورد، گفته‌اند نخور، «مریم خله» از این شیر آب خورده است! و من فکر می‌کنم که دختر مدیر، کودکی است با نیازهای خاص.

گیسو هم تأیید می‌کند، می‌گوید: «می‌دانی! شبیه عکس کتاب‌هایت بود.» بعد می‌دود توی اتاقم و کتاب به دست برمی‌گردد سر میز: «کار درمانی برای کودکان کم‌توان ذهنی» و جلد آن، عکس کودکی است مبتلا به سندرم داون، اسباب‌بازی به دست و نگاهش جایی است در پشت دوربین.

## دو

با خودم می‌گویم چندتا فیلم خوب کار را حل می‌کند. هم نشان گیسو می‌دهم، هم می‌برم برای مدرسه، بچه‌ها ببینند، یاد بگیرند و خط بطلان بکشیم بر افسانه شیر سوم آب خوری! سرچ می‌کنم: «روز هشتم»، «بچه‌های ابدی»، «بعد از زندگی» و مادر غم می‌زند که می‌خواهی ابرویش را اصلاح کنی، چشمش هم کور می‌شود! می‌گویم: «مگر اینها فیلم کودک است؟ کارتون خوب نیست؟ قصه خوب چطور؟» و می‌زنم به دل کتاب‌ها، قفسه‌ها! آماذگاه را زیر رو می‌کنم، می‌پرسم، نشانم می‌دهند، می‌خوانم و نیست.

هست و آنچه باید، نیست. انگار کتاب‌ها خود، مرز شده‌اند میان هنجار و ناهنجار، باهوش و کم‌هوش، شنوا و ناشنوا و راوی افسانه‌هایی‌اند چون شیر سوم آب خوری! درست روایتگر ترجم، آه و ویلچری که تنها تن آدمیزاد را جابه‌جا می‌کند و توان را زیر چرخ‌هایش، له! پا در هوا مانده‌ام میان مرکزهای کتاب‌ها و فروشنده پرسش‌گر



معصومه یزدانی پور

روزنامه نگار

نگاهم می‌کند: «پیدا نشد؟» کتابی که مرزها را بردارد، نه! پیدا نشد!

با خودم می‌گویم  
چندتا فیلم خوب کار را  
حل می‌کند.  
هم نشان گیسو  
می‌دهم،  
هم می‌برم برای  
مدرسه،  
بچه‌ها ببینند،  
یاد بگیرند و خط بطلان  
بکشیم بر افسانه  
شیر سوم آب خوری!

## سه

دنیای مرزها، نه جای زندگی که میدان جنگ است و مگر جنگ راحت‌تر از صلح نیست؟ مرز می‌کشیم و می‌پنداریم که جای خالی آدم‌های آن سوا اهمیت ندارد! آدم‌هایی که تبعید شده‌اند آن‌ور خط‌کشی‌ها، به سرزمین غفلت و هزار چندگانه‌ی،

تنها ردپایشان را در خیابان، مدرسه و پای شیرهای آب می‌بینیم. اهمیتی دارد؟ دارد.

سراغ ادبیات کودک که می‌رویم، جای خالی کودکان استثنایی در متن قصه‌ها ملموس است و این کاستی چه در تعداد و چه در محتوا، عیان!

کتاب‌هایی که افسار قصه را سپرده باشند دست کودکان با نیازهای خاص چه تالیف و چه در ترجمه دیرپاب هستند و غریب، اسمشان تنها به گوش نویسنده و ناشرش خورده و چند کتاب‌فروش.

از سوی دیگر، اصل قصه‌ها نیز جای تامل دارند و نقد. نویسنده، آگاه یا ناخواسته، دیده‌بانی شده است تا ناتوانی‌های جسم را گزارش دهد و ترحم شخصیت‌های داستان و مخاطبش را بخرد.

چنین قلم‌زدنی، نه تنها مرز میان سالم و کم‌توان را ناگزیر و بیرنگ‌تر جلوه می‌دهد که مصداقی است بارز برای مثلی که می‌گوید: «از قضا سرکنگبین صفرا فرود!» کودک از راه ادبیات کنونی، با توان و نیروی افراد با نیازهای خاص آشنا خواهد شد و فقط آنها را، انسان‌هایی ضعیف، وابسته و نیازمند خواهد شناخت که پیوسته کمک طلب می‌کنند و این خود داستانی است مغایر با واقعیت.

به جاست که در این شرایط بگویم ادبیات کودک، نه نیازمند مرزبان که خواستار خط‌شکنی است تا میدان‌های جنگ را تبدیل کند به جایی برای زندگی، جایی که هر کودکی قدر توانایی‌ها نه ناتوانی‌اش، از آن سهمی داشته باشد.

# شاگردان مکتب فراموشی

جمال اکرمی، نویسنده کودک و نوجوان می‌گوید ادبیات و تصویرگری مادچار شیفتگی به انتزاع است

مریم قدسیه

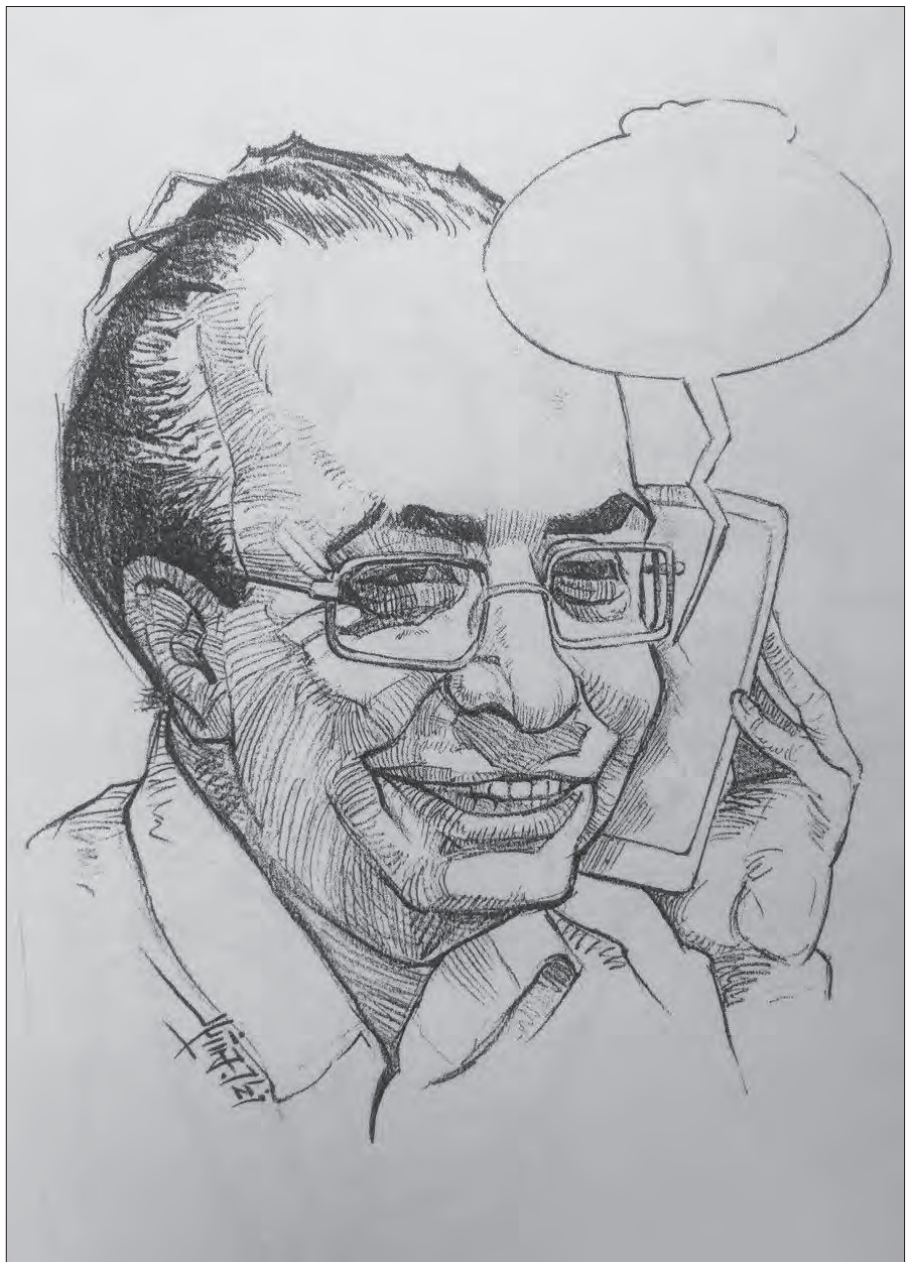
را تغییر دهند و با رفتارشان، سکون فضای موجود را بشکنند. به گفته خودش این روزها بیش از هر کاری مشغول پژوهش و رمان است، اما هنوز تصویرگری هایش مثال زدنی است و شعر و داستان هایش بین بچه‌ها طرفدار دارد. تنوع سلیقه و گرایش کاری جمال اکرمی نقطه خوبی برای آغاز بحث است. با تامل می‌گوید که ماجرا به دوران اثرگذار کودکی‌اش برمی‌گردد. به زمانی که یک پسر بچه بود و روزهایش در کتابخانه کانون پرورش فکری سمینان لایه لای کتاب‌های متعدد و تنوع کارها به شب می‌رسید. کلاس‌های موسیقی و نمایش و شطرنج باعث شد هر کاری که می‌کند، برآمده از یک بخش وجودش باشد و او حرکت در نقطه‌ای دیگر را برای فعال کردن بخشی که هنوز غایب و خاموش مانده آغاز کند: «۱۲ ساله بودم که کارهای برشت را اجرا می‌کردیم و این اجراها چه لذتی که نداشت. تجربه سازدهنی و خیلی کارهای دیگر از همان سال‌های کودکی و نوجوانی می‌آید.»

## اصفهان، انقلاب و تجربه کار کودک در زیباترین ساختمان شهر

اکرمی در زمان دانشجویی اولین سال‌های مربیگری در کانون را سپری کرده. سال‌هایی سخت و عجیب اما خاطره‌انگیز که اتفاقاً بخشی از آن هم در اصفهان گذشته: «آرزو داشتم در کانون پرورش فکری کار کنم که یک روز به تور پرویز کلانتری خوردم. گفتم دوست دارم مربی شوم. نقاشی‌هایم را دید و گفت: «بین هرچی دورتر کار کنی، دستمزد بیشتری می‌گیری چون کیلومتری و بر اساس فاصله زیاد به مربیان کانون حقوق می‌دادند. گفتم خوب می‌روم کرمان! لیخندی زد و گفت: نه هنوز برای کرمان رفتن بچه‌ای باید از یک جای نزدیک‌تر شروع کنی. این بود که در سال ۵۶ اول در کانون گیلان و بعد در شهرهای کوچک اصفهان مثل بروجن، سمیرم، اردستان و... مربی نقاشی کانون بودم. شیوه کارم هم این بود که هر چهارشنبه عصر با اتوبوس از تهران راه می‌افتادم و جمعه‌ها از اصفهان برمی‌گشتم. خاطرات عجیبی هم از آن سال‌ها دارم. سال‌هایی که با انقلاب اسلامی گره خورده بود. یادم است اولین بار که قرار بود به سمیرم بیایم، به دوستانم گفتم به من آدرس کانون را بدهید و آنها گفتند باید دنبال قشنگ‌ترین ساختمان شهر بگردی. واقعیت هم همین بود و من افتخار کار در زیباترین بنای سمیرم را پیدا کردم. البته این همه ماجرا نبود. خاطرات کار من در کانون سال‌های انقلاب اسلامی در سمیرم با گروه‌های نوجوان‌های برونو به دست گره خورده است. بچه‌هایی پراز هیجان و شور انقلاب که به سمت هلی‌کوپترها تیراندازی می‌کردند و من قرار بود در میانه این هیجان، آنها را به کلاس نقاشی بکشانم!»

## دنیای پرتصویریک نویسنده ماجراجو

رد پا و تصاویر این روزهای عجیب هنوز هم با اکرمی است و بارها آن را در قصه‌هایش زندگی کرده است. «شب بخیر تورنا»



را. کارهایی که هر کدام می‌توانند زندگی یک آدم جدی و فعال را به طور کامل پیرکنند و برای جمال اکرمی خوش ذوق، تنها فصل‌هایی از زندگی هستند. در هر کارگاه و کلاسی که برگزار می‌کند، به ایجاد فضای خلاقانه هم معروف است. به اینکه از مربیان و بچه‌های کانون می‌خواهد فضاهای قدیمی و تکراری

تنوع زمینه‌های کارش آدم را شگفت زده می‌کند. رمان و داستان کودک، ترجمه هنر کودک، رمان نوجوان، شعر نوجوان، ترجمه رمان نوجوان، پژوهش و تصویرگری کودک و نوجوان و به اینها اضافه کنید مربی‌گری و آموزش نقاشی در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در سال‌های دور

## بک‌گراند

جمال الدین اکرمی در سال ۱۳۳۶ در سمنان به دنیا آمد. نگارش شعر، قصه، رمان، ترجمه و تصویرگری کتاب‌های کودکان، مدرس نقاشی و هنر کودک، کانون پرورش، آموزش و پرورش، پژوهش در زمینه تصویرگری کتاب‌های کودکان و نوجوانان زمینه‌های کاری اوست.

او چندین دوره داور کتاب سال شعر و قصه کودکان و عضو شورای کتاب کودک بوده، سابقه دبیری جشنواره‌های هنری را هم دارد و به عنوان منتقد شعر و تصویرگری کتاب‌های کودک هم فعالیت کرده است.

او ۳۱ مجموعه شعر برای کودکان و نوجوانان نوشته که «از کودکی تا ماه» و «شاعری در باغ وحش» از آن جمله است.

اکرمی همچنین تا کنون ۲۰ کتاب قصه برای کودکان نوشته است. «ایلیای کوچک»، «فانوسی در باد» و «مرغ مهاجر» و «زربال» برخی از این آثار هستند.

جمال اکرمی ۹ رمان نوجوان هم نوشته که از میان آن می‌توان به «چهل تکه»، «کودکان ماه»، «غریبه دریا» و «پنجره‌ای روبه ماه» اشاره کرد.

همچنین ۹ کتاب از او به زبان‌های دیگر ترجمه شده است و پنج کتاب پژوهشی در زمینه تصویرگری کتاب‌های کودکان و نوجوانان تالیف کرده است که کتاب پژوهشی کودک و تصویر ۱ و ۲ و تصویرگری در ادبیات دینی کودکان و نوجوانان از آن جمله است.

اکرمی این روزها بیشتر از هرچیز زمانش را به نگارش رمان اختصاص می‌دهد، چون معتقد است رمان نوجوان تأثیرگذاری خاصی دارد و در رمان‌های نوجوانش تا امروز به مسائلی چون مهاجرت (شب بخیر تورنا)، زندگی کودکان آسیب دیده (کودکان ما)، زندگی بچه‌های جنگ (فانوسی در باد) و مسائل بچه‌های کم‌توان جسمی (سارا و مرغ دریایی اش) پرداخته است، زیرا اینکه جامعه‌اش را فراموش نکند به گفته خودش برایش یک اصل است.

آخرین رمان او نمونه خوبی است. رمانی که داستان خواهر و برادری را روایت می‌کند که بدون مادر و همراه پدر به کانادا مهاجرت کرده‌اند. این نویسنده نوجوان درباره آمدن این تجربیات به دنیای داستان‌ها و رمان‌هایش می‌گوید: «قصه و به‌خصوص رمان نوجوان به نویسنده ماجراجو نیاز دارد. یادم می‌آید از سر همین ماجراجویی از کانون قهر کرده و خودم را به طور خودخواسته به چاه‌های تبعید کردم. حالا شما خودتان را جای من بگذارید وقتی در طوفان شن به روستای دورافتاده کهیر می‌روم و در حالی که چیزی نمی‌بینم راننده ماشین کنار جاده می‌زند روی ترمز تا یک آدم شنی ببرد توی ماشین و غرق در شن کنارم بنشیند. آیا ممکن است چنین تصویری به کارهای من سرنگشد آن هم وقتی دو هفته بعد از آن مسافر کانادا می‌شوم و چهره مرد شنی در شهر مدرن تورنتو با آسمان خراش‌های بالا رفته و شتاب آدم‌ها همچنان رها می‌نمید. به نظر من روایت تضاد این دو شهر فقط از ماجراجویی نوشتن برمی‌آید. از نوعی نگاه که نویسنده خیلی هم در آن دخالت ندارد ولی از آن ناگزیر است، چون جغرافیای عجیب جهان با تنوع آدم‌ها، زیست و آداب

### به عقیده نویسنده

#### کتاب پژوهشی کودک

#### و تصویر ۱ و ۲

#### آفت شیفتگی

#### به جهان بیرون

#### فقط مختص

#### نویسندگان ما

#### نیست

#### بلکه تصویرگران

#### ما هم دچار آن

#### هستند

و رسومشان همراهش است. نویسنده هم به طور طبیعی دوست دارد با کسی در میانش بگذارد و رمان شاید بهترین چیزی است که این امکان را به او می‌دهد. هیجان‌انگیز است که وقتی می‌نویسی انگار یک آفریننده کوچک می‌شوی. آفریننده‌ای که می‌تواند سرنوشت قهرمان‌هایش را تغییر و از مرگ نجاتشان دهد یا به دست مرگ بسپارد. قبول کنید داشتن چنین قدرتی خیلی لذت بخش است.»

### پرسشگری در مواجهه با یک تلخی ناگزیر!

و اما مرگ دستمایه بسیاری از قصه‌های اکرمی است. مثل داستان «ایلیای کوچک» که درباره مرگ مادر بزرگی است که نوه اش می‌خواهد آن را عقب بیندازد و جالب است که موفق هم می‌شود. یا داستان «زربال» که به قول خودش ابتدا سرنوشت عقاب در آن مرگ بوده، اما قبل از چاپ تغییر می‌کند: «یک بار ناشی به من گفت چرا عقاب داستان بعد از یک بارهایی از مرگ دوباره باید بمیرد؟ من خیلی به این جمله فکر کردم و در نهایت عقابم را باز از مرگ نجات دادم... شاید چون با خودم فکر کردم در هر حال ما از زندگی حرف می‌زنیم و ادبیات و رمان هم از زندگی می‌آید.»

این تغییر سرنوشت و حذف مرگ می‌تواند تا حدودی هم به مخاطب هدف و خاص او برگرد که کودک و نوجوان است. اکرمی با تأیید این اندیشه می‌گوید: «ما باید مراقب روح

کودکان و نوجوانان باشیم. هر چند از ادبیات تلخ ناگزیر هستیم، چون مرگ هم بخشی از زندگی است. نمونه‌های درخشانی هم از آن داریم مثل مجید در قصه‌های ماندگار هوشنگ مرادی کرمانی که سرانجام با مرگ بی‌بی روبه‌رو می‌شود. اما برای کاربرد این تلخی هم باید ملاحظات خاصی داشت، چون بچه‌ها بیشتر متاثر می‌شوند. شاید باورکردنی نباشد ولی وقتی من «شب بخیر تورنا» را به یکی از مخاطبان نوجوانم دادم، بعد از خواندنش حرف نمی‌زد... پرسیدم خب حسست چی بود؟ با بغض گفت نگذار بچه‌ها دوباره گریه کنند... آن لحظه من از خودم پرسیدم به واقع شاد کردن بچه‌ها برآزنده تر است یا غمگین کردنشان؟ قبول دارم که پیدا کردن پاسخ قاطع برای این پرسش راحت نیست. همان طور که در ادبیات جهانی هم مرگ به بچه‌ها نزدیک است و نمی‌توان نادیده‌اش گرفت. مثل داستان دخترک کبریت‌فروش و بسیاری قصه‌های دیگر و شاید حتی این تلخی در جامعه ما به بچه‌ها نزدیک‌تر هم باشد. چون وجود بچه‌های کار، طلاق، جنگ و فقر را نمی‌توان نادیده گرفت. مگر اینکه نویسنده‌ای باشی که با خودت قرار گذاشته‌ای فقط پایان شاد داشته باشی که به نظر من این رویکرد برای جامعه‌ای که با واقعیت‌های سخت روبه‌رو است خیلی به جا نیست. من فکر می‌کنم بهترین راه ایجاد نوعی تعادل است که بچه‌ها خیلی هم از واقعیت دور نشوند.»

### دل بستگی به انتزاع، فراموشی از امرواقع

اکرمی که برخلاف بسیاری دیگر جایگاه ادبیات کودک و نوجوان ایران را هم‌تراز با بسیاری نمونه‌های فوق‌العاده جهان می‌داند معتقد است بیشترین آسیب نویسندگان امروز، دل بستگی زیادشان به انتزاع و خیال است: «ما در کشوری زندگی می‌کنیم که برخی اوقات مدرسه‌اش آتش می‌گیرد. بچه‌ها در سرچهارراه‌ها کار می‌کنند و هنوز کتک می‌خورند و من مدام از خودم می‌پرسم آنها قهرمان‌های کدام رمان من هستند؟ همین دوری از واقعیت باعث شده ما در ادبیاتمان جایی برای قومیت‌ها باز نکنیم. بچه‌های کرد و لرو ترک و... کجای قصه‌های ما هستند؟ ما چنین فضا سازی‌هایی را خیلی کم داریم درحالی‌که اگر مرادی کرمانی این طور مورد توجه بچه‌ها قرار می‌گیرد به این خاطر است که به درد جامعه خودش گوش می‌دهد و کودکی را به داستان‌هایش می‌آورد که ما او را در کوچه و خیابان می‌بینیم. اما به جز او و کسانی مثل فرهاد حسن زاده و جمشید خانیان که فضای بومی را به آن طرف مرزها برده‌اند، ما چه داریم؟!»

### دست‌رد به شناسنامه خود!

به عقیده نویسنده کتاب پژوهشی کودک و تصویر ۱ و ۲ آفت شیفتگی به جهان بیرون فقط مختص نویسندگان ما نیست بلکه تصویرگران ما هم دچار آن هستند: «با کمال تأسف حتی وقتی محتوای یک اثر بومی است تصویرگران سعی می‌کنند از فرم‌های بیرون از ایران پیروی کنند. من منکر این نیستم که جهان و تفکر مدرن یکپارچه است و ما هم در آن سهمی داریم ولی ما در فرم و تفکر از بسیاری واقعیت‌های خودمان دور شده ایم. انگار یادمان رفته در کشوری زندگی می‌کنیم که پرچم دار تصویرگری ادبیات است. تصویرگری‌های پیشین ما مثل بوستان، گلستان، شاهنامه، کلیله و دمنه و... غالب بر ادبیات بوده‌اند. حتی مدرسه‌ای به نام ربع رشیدی داشته‌ایم که شاعر یا نویسنده متنش را در آن می‌نگاشته، تصویرگر برایش تصویر می‌زده و خطاط همان لحظه خطش را می‌نوشته و بعد نوبت صفحه‌آرا بوده، یعنی تمام روند تولید کتاب در این مدرسه انجام می‌شده است. هویت ملی ما فقط به تخت جمشید و بناهای تاریخی نیست بلکه همین چیزها

▶ اثر فرهاد  
جمشیدی در کتاب  
«ماشین مشتی  
مدلی» جمال اکرمی



مدیران نباشید ولی با کمال تأسف بود!»  
نویسنده کتاب «خانم آقای کلاه دودی» مکتبی می‌کند  
و می‌گوید: «تأثیربرانگیز است که تعادلی بین مخاطب  
و تصمیم‌گیرنده‌ها وجود ندارد. کانون را مریبان می‌سازند.  
مریبان عاشق و صمیمی و خوشدل. باید با این مریبی‌ها  
زندگی کرد تا منظورم را فهمید. مثل مریبی زنی که با ماهی  
۳۰۰ هزار تومن در تابیاد بالای خراسان سرکلاس می‌آید و  
برای بچه‌ها دوتار می‌زند به نظر شما این آدم چقدر می‌تواند  
عاشق باشد؟ کانون چنین مریبان دلسوخته‌ای دارد، ولی  
نقطه مقابل آن، برخی مدیران آن هستند که با کمال تأسف  
از دل آن زاده نمی‌شوند و به جای دغدغه کانون، بیشتر  
دغدغه مدیریت دارند. من همچنان حس می‌کنم کانون  
خانه من است، اما باورتان می‌شود هنوز و هر بار نگهبان آنجا  
از جایش بلند می‌شود و می‌پرسد شما؟ و من گاهی با خنده  
و گاهی با آه می‌گویم ۴۵ سال است که در کانون رفت و آمد  
دارم. می‌دانید این چیزها هویتی است که مدیران به محل  
کارشان می‌بخشند. نگهبان دم در، پایه مدیریتشان است  
نه ما و به نظرم این یکی از بزرگ‌ترین موارد آسیب‌شناسی  
چنین فضاهایی است... من فکر می‌کنم اگر امروز هنوز کانون  
سرباست به خاطر همان پیشینه قدرتمندی است که به آن  
اشاره کردید. به خاطر وجود همان آدم‌های فوق‌العاده‌ای که  
روزی از کانون سرباور شدند و همین‌طور مریبانی که گاهی از  
پدر و مادر به بچه‌ها نزدیک ترند. چیزی که در کمترین فضای  
آموزشی در کشورمان شاهدش هستیم. بله من هم با شما  
موافقم که به خاطر همان پیشینه کتاب‌های کانون برای ما  
در دنیا اعتبار آورده است و هنوز هم خیلی‌ها با دیدن مرغک  
بالای آن لیخنند می‌زنند. علاوه بر اینکه کمتر نهادی در دنیا  
وجود دارد که پروسه تولید تا توزیع کتاب را برعهده داشته  
باشد و این کار کانون خیلی مهیج است.»

سینمایی مان پیدا نمی‌کنیم و در نهایت سراغ نگارگری‌های  
شاهنامه می‌رویم که چندان هم مستند نیست. در حالی که  
جهان اینها را به موازات هم پیش می‌برد.»

### مریبان خوشدل

اکرمی روزهای خوب کودکی‌اش را در کانون پرورش فکری  
کودکان و نوجوانان سپری کرده، در میان نام‌ونشان کسانی  
که تاریخ سازان جریان هنر کشور ما شدند. عباس کیارستمی،  
بهرام بیضایی، محمدعلی بنی‌اسدی، ایرج طهماسب، حمید  
جلیلی، ناصر نظر و... او افسوس این روزهای بی‌رونقی و  
کم‌فروغی کانون را درک می‌کند: «آخرین باری که برای برگزاری  
کارگاهی با مریبان کانون به اصفهان آمدم وارد محوطه اداری  
کانون در ساختمان پل فلزی شدم و به محض ورود صدای  
موسیقی بچه‌ها را شنیدم. بعد از پایان قطعه وارد کلاسشان  
شدم و پرسیدم دوست دارید شاعر آهنگی که می‌خواندید  
را ببینید؟ گفتند حتما و من با ذوق و افتخار گفتم شاعر این  
ترانه منم. می‌دانید این حس غرور از بچگی‌هایی می‌آید که  
به ما هویت داد. گاهی به مریبان کانون می‌گویم بعد از اینکه  
بچه‌ها از کانون و پیش شما می‌روند سبک زندگی، شغل  
و مدل ازدواجشان تغییر می‌کند. به نظرم کانون هنوز هم  
با تمام افت و خیزهایش به بچه‌ها جهان بینی می‌دهد  
و همین جهان بینی است که به آنها کمک می‌کند در مواقع  
بحرانی تصمیم درست بگیرند. اما دریغ که کسانی از ما  
حواسشان به این چیزها نیست.  
مثل یکی از آخرین مدیران کانون که در اولین روز مدیریتش  
ما را دور هم جمع کرد و گفت از من چه انتظاری دارید؟ گفتم:  
چمدان من همیشه زیر تختم است. هر مدیر تازه‌ای که  
به کانون می‌آید این چمدان را برمی‌دارم و می‌روم انگار  
می‌دانم که جای من دیگر اینجا نیست. امیدوارم شما جزو این

از دل فرهنگمان است و جالب اینکه فرهنگ پیشین ما سفر  
کرده و همه جا رفته. همان‌طور که ما رگه‌هایش را در آثار  
پیکاسو و دیگران می‌بینیم. ولی حالا از این پیشینه به کجا  
رسیده ایم؟ به کمال شیفتگی به غرب؟!  
اکرمی بخشی از این شیفتگی را هم تحت تأثیر سلیقه  
داوران می‌داند: «داوران جایزه‌اندرسن بیشتر آثار انتزاعی را  
می‌پسندند و سوال من همیشه این بوده که چرا تصویرگران  
واقع‌گرای ما فراموش می‌شوند؟! در حالی که تصویرگری به  
با این گرایش باعث تشدید فضای بچه‌ها می‌شوند که مدام  
در معرض رسانه‌ها و تولیدات قدرتمند خارجی هستند:  
«درست است نوع تصویرگری ما به این گمشدگی هویت  
کمک می‌کند. بله بچه‌ها خوششان می‌آید، چون ما آنها را  
این‌طور پرورش داده‌ایم. چون نوع کار ما طوری بوده که امروز  
بچه‌هایمان در سن کم به مهاجرت فکر می‌کنند. وقتی هم که  
به مهاجرت فکر می‌کنند اسم‌های خارجی می‌پسندند. هری  
پاتر را دوست دارند و سمت بازی‌های رایانه‌ای می‌روند...  
بازی‌هایی که هر چند تخیل در آن هست ولی نمی‌توان  
از خشونت‌گرایی‌اش هم چشم‌پوشاند و بخش زیادی از این  
جریان را ما ساخته‌ایم. بخشی از آن پروسه جهانی شدن  
است. اما به زعم من ما باید مدام از خودمان بیرسیم سهم  
من در این ماجرا چقدر است؟»  
او یک دلیل دیگر برای گریز از طراحی ایرانی و واقع‌گرا را ضعف  
طراحان می‌داند: به طور معمول فرم، رنگ و بافت عنصر  
اصلی طراحی‌ها هستند نه طرح! در حالی که اولین عنصر یک  
تصویرگری باید طرح باشد. با کمال تأسف این موضوع همراه  
با شیفتگی به جشنواره‌ها و فضای خارج از اینجا باعث  
می‌شود تصویرگری‌های ما ضعیف بماند.  
اما دلیل تمام این گمشدگی‌ها به اعتقاد اکرمی، نداشتن  
دیالوگ و دوری ما از همدیگر است: «ما در نیمه اول دهه ۸۰  
جلسات تصویرگری داشتیم. آخرین بار ۱۲۰ نفر دور هم جمع  
شدیم و بیشتر بزرگان تصویرگری ما از مرضی‌میرزایی  
تا فرشید منقالی، محسن وزیری مقدم و... در جلسات حضور  
داشتند. ۹۰ جلسه فوق‌العاده که باعث شد حرف‌هایی زده  
شود که اسناد تصویرگری ما را بسازد و من سه کتاب پژوهشی  
کودک، تصویر ۱ و ۲ و تصویرگری در ادبیات دینی را  
از آن استخراج کنم. اما بعد از دوران فترت و نیمه دوم ۸۰ این  
جلسات به طور کل تعطیل شد.»

### شاگردان مکتب فراموشی

حالا برگزاری جشنواره تصویرگری کتاب‌های درسی، آرزوی  
سال‌های اکرمی است که با کمال تأسف با وجود جرعه‌های  
تغییر، سرنوشت آن تا امروز تلخ بوده است: «تصویرگری  
کتاب‌های درسی بعد از انقلاب به یک دکان پرزرق و برق تبدیل  
شد که آدم‌های خلاق و عاشق کمتر در آن جایی داشتند.  
در سال ۸۳ مهندس علاقه‌مندان تصمیم گرفت این روند را  
تغییر دهد و جشنواره تصویرگری کتاب درسی راه افتاد.  
در سال ۸۵ و ۸۶ هم جشنواره‌های دوم و سوم برگزار شد  
و باعث شد تغییرات کیفی در تصویرگری کتاب درسی اتفاق  
بیفتد و ادبیات تخیلی از ادبیات واقع‌گرا جدا شود و تصویرگری  
کتاب‌ها بر این اساس پیش برود. اما این جشنواره هم مانند  
بسیاری از اتفاقات هنری دیگر تعطیل شد و ما با هم شاگردان  
مکتب کنار گذاشتن، جدی‌نگرفتن و فراموش کردن شدیم.  
اتفاقی که بعد از دوران تیموریان هم در تاریخ ما رخ داد و در  
دوران صفویان تشدید شد، یعنی در کل به سمت تخیل  
و کارهای انتزاعی گرایش پیدا کردیم. حتی در دوران قاجار هم  
ما تصویرگری علمی غیر از کارهای تخیلی نداریم و در نتیجه  
امروز تصویرگری‌های واقع‌گرا در تاریخ برای اسناد در آثار

# آب کم جو تشنگی آور به دست

ادبیات کودک و نوجوان کشورمان دچار رانت خواری است



داوود غفازادگان

نویسنده و مدرس  
داستان نویسی

کار در حوزه ادبیات کودک هم تخصصی تر است هم صناعی‌تر. نویسنده کودک علاوه بر داشتن شرط ضروری اولیه خرده استعداد و پشتکار فراوان باید از روان‌شناسی کودک سر در بیاورد.

این سررشته داشتن از روان‌شناسی مخاطب‌ها لزوماً به معنی تحصیلات آکادمیک در این رشته نیست بیشتر ذاتی است و قدری به «آب کم جو تشنگی آور به دست» نیاز دارد. به گمان من آفرینش دست کم در قلمرو داستان یک نقیصه در خلقت جسمی و روحی است که فرد هنرمند را از سایر اشخاص متمایز می‌کند.

البته برای تمایز هیچ‌گونه فضیلتی متصور نیست. اما نیاز انسان به اثر هنری این نقیصه را یک امتیاز به حساب می‌آورد و هنرمند را به خصوص بعد از مرگ چون تاجی بر فرق جامعه می‌نشانند. چرا که انسان از بدو تولد تا دم مرگ نیاز به دلخوش‌کنک دارد و قصه و داستان یکی از این دلخوش‌کنک‌هاست که در کودکی به صورت دیو و پری و بز زنگوله پا، در نوجوانی دوچرخه و فوتبال و هری پاتر، در جوانی عشق و سیاست و ناتور دشت، در میانسالی فلسفه و آرامش و سیدارتا و در پیری به شکل یاس و عرفان و مولانا توسط هنرمندها خلق و توسط هنرمندنماها جعل می‌شود و در اختیار خوانندگان از هر طیف و طبقه و گروه سنی قرار می‌گیرد.

هنرمندها به خاطر آن نقصان یا ودیعه الهی ناگزیر به این سمت و سو سوق می‌یابند و هنرمند نماها به خاطر شامه تیزی که از هر آبی کره بگیرند.

ادبیات کودک و نوجوان به خاطر ظاهر سهل و ممتنع و گردش مالی روان و چشمگیری حداقل در مقایسه با آثار بزرگسال در کشور ما عرصه تاخت و تاز هنرمند نماهایی است که با همدستی برخی انتشاراتی‌های کودک و نوجوان به جعل اثر مشغول اند. تصور کنید ذهن اشباع شده کودکان و نوجوانان جامعه ای را که با این دلخوش‌کنک‌های فاقد زیبایی‌شناسی هنری و بیانی بار می‌آید....

اما راه حل چیست؟ آیا این صحبت‌ها به معنی تاکید بر نظارت به چاپ آثار کودک و نوجوان است. ابتدا و اصلاً تجربه شخصی من خلاف این را می‌گوید. چند سال پیش داستانی نوشته بودم برای کودک و نوجوان‌ها. می‌شود گفت داستان داستان هم نبود.

باز آفرینی زندگانی یکی از پیامبران بود که در آن نه خبری از تخیل بود نه داستان پردازی.

متن از منابع معتبر انتخاب شده بود و هدف، انتقال تجربه خوانش زبان آرکائیک و موجز متون مقدس به مخاطب‌ها بود.

این متن ۷-۸ صفحه ای نزدیک دو سال درمیزی ارشاد ماند. به ظاهر ممیزها با زبان، استناد و تاویل نوشته مشکل داشتند و از اصرار بر حذف یک قسمت و جرح و تعدیل کلمات خسته نمی‌شدند.

در حین رفت و آمدها متوجه شدم بیشتر این ممیز

یا کارشناس و ناظرها به اصطلاح نویسنده‌اند و با مزه‌تر تا من این کتابچه را در بیاورم، یکی از همین «ممیزکارشناس ناظرها» زندگینامه همه پیامبران را نه تنها چاپ، بلکه به چاپ چندم هم رسانده بود.

منظورم از بیان این تجربه که کمی با اغراق همراه بود این است که این گونه نظارت‌ها نه تنها راه حل نیست بلکه مشکلات و سوءاستفاده‌ها را چندین برابر هم می‌کند. رانت خواری در عرصه ادبیات کودک و نوجوان کشورمان اتفاقی است که فقط حافظ شیرازی از آن خبر ندارد.

به گمانم تا این حوزه از ادبیات در انحصار برخی انتشاراتی‌های دولتی و شبه‌دولتی و نویسنده‌های پای ثابتشان است وضع همین‌گونه خواهد ماند.

اثر هنری در نهایت یک کالا است و مثل هر کالای دیگری فقط در عرصه رقابت آزاد و سالم می‌تواند رشد کند و خودی نشان دهد. مشتری پول می‌دهد و حق دارد از میان

صدها عنوان یکی را به سلیقه خود انتخاب کند و دست بچه اش دهد.

این وسط نقش برخی ناظران عبوس همه چیزدان و ناشران رانت‌خوار نگران اخلاقیات، نقش دایه مهربان‌تر از مادر است که لبخند تلخ بر لب می‌آورد.

من البته مخالف چاپ و نشر کار این قبیل افراد نیستم. چرا که اگر آثار به زعم

من جعلی اینها وارد عرصه رقابت سالم هنری و چاپ و نشر شود در جایگاه درست خود قرار می‌گیرد و ای بسا هنرمند مجعول به ناچار حداقل دانش بیانی خود را ارتقا می‌بخشد تا بتواند سرو و صورت معقولی به کاسی‌اش دهد.

اما مشکل آنجاست که در شرایط نامتعارف کار وابسته به پول نفت، برخی مدیران فرهنگی بیشتر به فکر

بیان کار جهت رضایت مقامات بالاتر و ابقای جایگاه خود در سال‌های آتی‌اند و انتشاراتی‌های شبه‌دولتی مورد حمایت پنهان و آشکار هم همچنین تنها به فکر انباشت سود مبتنی بر فرصت‌طلبی‌اند.

در بادی امر هنرمند خلاق چون نه عقل معیشت درست و حساسی دارد و نه تن به چهارچوب‌ها می‌دهد گوی و میدان می‌افتد دست همین کسانی که از راه جعل هنر، نان به نرخ روز می‌خورند.



# کودکان را ساده فرض نکنیم

زبان کتاب‌ها بسته به مخاطبشان مشخص می‌شوند



## افسانه دهکامه

نه مختص بزرگ‌تراز او و نیز بیش از اندازه ساده، چون کودک باهوش است و به سرعت هم دست نویسنده پیش‌رویش رو می‌شود.

نکته مهم دیگر رده‌بندی کتاب‌های کودکان است. نمی‌شود کتابی را هم برای کودک هشت‌ساله مناسب دانست و هم برای نوجوانی ۱۲ ساله. این وظیفه ویراستار کتاب است که این تمایز را به درستی قائل شود و مرزها را تشخیص دهد. جملات باید شیوا و رسا باشند. انتخاب زبان محاوره برای کتاب‌های کودکان با این بهانه که بچه‌ها با آن ارتباط بیشتری برقرار می‌کنند، صحیح نیست. این آفت این روزهای کتاب‌های کودکان است، به ویژه کتاب‌های ترجمه شده.

مترجم به این نتیجه می‌رسد که اگر با زبان محاوره کتاب را ترجمه کند، بیشتر می‌فروشد و فهمش هم برای کودکان آسان‌تر است، در حالی که اتفاقاً کودکان متوجه تفاوت زبان معیار با محاوره می‌شوند و ترجیح می‌دهند با «کتاب» طرف باشند تا اینکه حس کنند کسی مستقیم با آنها صحبت می‌کند. ضمن اینکه خواندن کتاب به زبان معیار به فرآیند خواندن و نوشتن کودکان هم در آینده یاری می‌رساند و باعث می‌شود دایره لغاتی که می‌دانند وسیع‌تر شود.

در پایان، باید به این مهم اشاره کرد که حضور ویراستار کتاب‌های کودکان و نوجوان در فضای تولید و نشر از هر واجبی واجب‌تر است.

امرویرایش باید کم‌کم به حوزه‌های تخصصی ورود پیدا کند و در هر زمینه‌ای ویراستار مخصوص به آن زمینه پرورش داده شود.

وقتی اهمیت کتاب‌های کودکان و نوجوانان سنجیده شود، آن زمان اهمیت کارها و پژوهش‌هایی که در این زمینه و به صورت غیرمستقیم انجام می‌شود نیز صدچندان شناخته شده و قدر دانسته می‌شود.

نمی‌کنند. گاهی حتی خودشان را به جای کودک می‌گذارند و تصور می‌کنند اگر آنها جای آن کودک بودند، چطور زبانی را انتخاب می‌کردند. حال آنکه هیچ انسان بزرگسالی نمی‌تواند متوجه این موضوع شود، مگر اینکه به واقع از انسانی چهل ساله به انسانی هشت‌ساله با تمام ویژگی‌های آن گروه سنی تبدیل شود که این اتفاقی محال است.

ویراستار کتاب‌های کودک جز ویرایش کتاب‌ها، تشخیص می‌دهد براساس معیارها و ملاک‌های علمی که روان‌شناسان و متخصصان کودکان بر آنها صحنه گذاشته‌اند، چه نوع زبانی باید در تدوین کتاب مربوط، لحاظ شود. مسلماً نوع انتخاب واژه‌ها، چه اصطلاحات تخصصی و چه واژه‌های کاربردی و حتی جمله‌سازی در کتاب‌های مربوط به کودکان، مهم و حیاتی است. نوع و ترتیب چینش اطلاعات هم بسیار حائز اهمیت است. کتاب‌های کودک پایه‌ها را می‌سازد، بنابراین دانه‌دانه و قطره‌چکانی اطلاعات به کودک خورانده می‌شود تا او پس از چشیدن یکی و هضم آن، سراغ بعدی برود. آنچه باعث می‌شود کتابی مانند شاهنامه خواندنی شود، عنصر «داستان» است. وقتی این عنصر را از کتاب می‌گیریم و به روایت چند ماجرای کوتاه و چسباندن نکته‌ای اخلاقی اکتفا می‌کنیم، درواقع، آن کتاب را از معنی اصلی آن تهی کرده‌ایم. وقتی هم بی‌رغبتی کودکان را به این کتاب‌ها مشاهده می‌کنیم، نتیجه می‌گیریم که به طور حتم کودکان این دوره به کتاب‌های ادبی کهن ما علاقه ندارند. اما بهترین نوع امتحان کتاب‌های کودک و پیش‌بینی بازخورد مخاطبان این است که پس از ویراستاری آن، کتاب در اختیار چند کودک و نوجوان قرار بگیرد. دست‌کم گرفتن فهم کودکان و احقاق پنداشتن آنها نیز درست نیست. از سوی دیگر، تصور اینکه کودکان خود می‌آموزند و اگر برایشان سوالی مطرح شود و جایی فهم‌ناپذیر باشد، به سراغ منبع دیگری می‌روند، نادرست است. کتاب کودک باید مختص به خود او باشد.

هر کتابی دنیای مخصوص به خودش را دارد و به زبانی هم سخن می‌گوید که فقط ساکنان همان دنیا متوجه شوند. مریخی‌ها از زبان ساکنان زمین سردر نمی‌آورند و عطاردی‌ها هم از زبان نپتونی‌ها. کتاب‌ها هم بسته به اینکه چه مخاطبی دارند، زبانشان مشخص می‌شود. زبان کتاب زیست‌شناسی با کتاب شناخت حافظ فرق می‌کند. به جز اینکه کتاب‌ها براساس موضوع و محتوایشان دسته‌بندی می‌شوند، نوع دیگر این دسته‌بندی به سن مخاطب مربوط می‌شود. موضوعی چون منظومه شمسی را در نظر بگیرید. به نظر شما زبان کتابی که برای مخاطب فارغ‌التحصیل رشته نجوم به کار برده می‌شود، چه تفاوتی دارد با کتابی که خواننده‌اش کودک شیفته کهکشان‌هاست؟ برای کتاب‌های بزرگسالان «سواد» و «دانش» حرف اول را می‌زند. نویسنده می‌کوشد اطلاعاتش را به خواننده منتقل کند و ویراستار نیز کوشش می‌کند این ارتباط را تسهیل ببخشد و اطلاعات نویسنده را با کمترین خطا به خواننده برساند و او را در این مسیر یاری رساند. برای کتاب کودک «زبان»، «نوع بیان» و «تصویر» حرف اول را می‌زند. نویسنده براساس دانش و تجربه علمی و عملی خود به این نتیجه می‌رسد که فلان موضوع برای کودک و نوجوان فهم‌پذیر است. حال، موضوع مهم، انتخاب «نوع بیان» و «تصویرسازی» برای کتاب است. ویراستار کتاب کودک در این زمینه تخصص دارد و به نویسنده یاری می‌رساند بسته به سن مخاطب مورد نظر، نحوه بیان و زبان کتاب را انتخاب کند. بسیاری از نویسندگان گمان می‌کنند همین که جملات را ساده کنند، برای کودکان فهمیدنی می‌شود و دیگر مشکلی در این زمینه ندارند. به همین دلیل هم است که این روزها خیل کتاب‌هایی را می‌بینیم که این عنوان‌ها را دارند: «شاهنامه به زبان ساده»، «فیزیک به زبان ساده» و... آنها «فهم‌پذیر» و «جذاب و گیرا» بودن جملات را با ساده‌کردن جملات اشتباه می‌گیرند و به محتوای متن نیز توجه

# جرج اینجا بالای ایفل است!

بنگاه‌های غیردولتی به نویسندگان داستان‌های فارسی اعتماد کنند

کافی است سری به وبلاگ این انتشارات بزنید تا ببینید چگونه با بیانی شیرین، ساده و صمیمی سعی در برانگیختن علاقه و توجه مخاطب خود را دارد و او را به نوعی شریک و دوست انتشارات می‌داند.

نشر پرتقال از داستان‌های جذاب و خواندنی، توجه به ظاهر و جلوه‌های بصری کتاب و تبلیغات موثر و پویا همزمان بهره می‌گیرد.

همه اینها با هم یعنی موفقیت در فروش و محبوبیت در بین مخاطبانی که راضی نگه داشتنشان آسان نیست. اما آیا استفاده صرف از آثار ترجمه شده را می‌توان یکی از نقاط ضعف و پاشنه آشیلی برای انتشاراتی نظیر پرتقال دانست؟ به باور من بله.

دنیای امروز دنیای تعامل است. نمی‌توان مخاطب را از خواندن یا دیدن اثری به صرف اینکه متعلق به فرهنگی بیگانه و غریب است بازداشت.

اندیشه، فرهنگ و خواست‌های انسانی در جهان معاصر به شدت به هم نزدیک و متصل است و بر حذر بودن از آن امری است ناممکن ولی در این میان سهم نویسندگان ایرانی از ادبیات کودک در نشر پرتقال چیست؟ فرصت تجربه، آزمون و خطا و رسیدن به فرم و محتوای دلخواه چه زمانی به نویسندگان داده می‌شود و خوانندگان کودک و نوجوان ایرانی چه زمانی می‌توانند از خواندن داستانی فانتزی و ایرانی لذت ببرند.

این پتانسیل در نویسندگان داستان‌های فارسی وجود دارد فقط کمی حمایت می‌خواهد و اعتماد و این فرصت می‌تواند از جانب موسسات و بنگاه‌های غیردولتی خیلی بی‌دردس‌تر در اختیار نویسندگان قرار بگیرد.

به یاد داشته باشیم ادبیات کودک در ایران زمانی شروع به بالیدن کرد که به نوگرایان و جوانان میدانی برای ارائه کارشان داده شد تا آثاری درخشان پدید بیاورند.

کتاب‌هایی که خاطره جمعی چندین نسل هستند و هنوز هم خوانده می‌شوند.

در خاطره جمعی نسل آینده نام کتاب یا کتاب‌هایی حک خواهد شد که همگی آن را به یاد بیاورند؟

جالب است امروز بسیاری از کودکان و نوجوانان که علاقه‌ای به نوشتن دارند و در کلاس‌های داستان‌نویسی شرکت می‌کنند از نام‌ها و مکان‌های خارجی در نوشته‌ها و داستان‌هایشان استفاده می‌کنند!

شخصیت‌هایشان جورج است و دیوید و کاترین که در قلعه یا مدرسه‌ای شبانه‌روزی یا بالای برج ایفل گیر افتاده‌اند. اینها هیچ ربطی به تجربیات شخصی و زیستی بچه‌ها ندارد.

اینها همان اسم‌هایی است که در کتاب‌ها با آنها همذات‌پنداری کرده‌اند و محله‌ها همان محله‌های مورد علاقه نویسنده‌های خارجی کتاب.

همه کتاب‌خوان‌ها، از خواندن داستان‌های سرزمین‌های دور و نزدیک و نویسندگان مطرح و مشهور جهان لذت می‌برند، این مسئله غیر قابل کتمان است ولی شاید وقت آن رسیده که نشرهای خصوصی مجالی برای حرکت‌شان به شانه این دو دنیا را به نویسندگان ایرانی بدهد.

بالاخره از جایی باید شروع کرد و این بنای نیمه‌کاره را ساخت.

کودکان و نوجوانان کتاب‌خوان به طور حتم با نام انتشارات پرتقال آشنا هستند و چندتایی از کتاب‌های این انتشارات را در کتابخانه‌های خود دارند.

نشر پرتقال امروز یکی از محبوب‌ترین انتشارات اختصاصی ادبیات کودک و نوجوان است و با اینکه سال‌های زیادی از شروع به فعالیتش نگذشته توانسته در بین مخاطبان کودک و نوجوان خود جایگاه ویژه‌ای را به دست بیاورد.

این انتشارات در سال ۱۳۹۵ کار خود را در زمینه ادبیات کودک و نوجوان با مدیریت ابوذر نصری آغاز کرد. کتاب‌هایی که انتشارات پرتقال به چاپ می‌رساند، بیشتر در حوزه ادبیات فانتزی تقسیم‌بندی می‌شوند.

ادبیاتی که در بین مخاطبان کم‌سن و سال و جوانش طرفداران بسیاری دارد و بارها و بارها خوانده می‌شود. کتاب‌های پرتقال، کتاب‌های ترجمه شده از ادبیات کودک و نوجوان در آن سوی مرزها هستند.

کتاب‌هایی که با زبانی صمیمی و نثری گیرا می‌توانند برای ساعاتی طولانی بچه‌ها را از پای بازی‌های رایانه‌ای، موبایل و هر چه مربوط به تکنولوژی می‌شود بلند کنند و به میز کتاب‌خوانی بکشانند. می‌توان این گونه گفت که پرتقال از تجربیات ارزشمند نویسندگان خارجی برای جلب مخاطب داخلی استفاده می‌کند.

نویسندگانی که اهمیت تخیل و خیال‌انگیز بودن را برای گروه‌های سنی کودک و نوجوان دریافته‌اند و در رسیدن به دنیای رویا و خیال به شیوه کودکان عمل می‌کنند. غربی‌ها بدون تردید پیشگامان عرصه ادبیات کودک و نوجوان هستند.

درست است که در جامعه ایران حکایات و تمثیل‌های اخلاقی و دینی از دیرباز در مکتب‌خانه‌ها و مدارس به کودکان آموزش داده می‌شد، اما باید قبول کنیم که این حکایات‌ها با ادبیات کودک و نوجوان به معنای واقعی آن بسیار فاصله داشت.

عمر ادبیات کودک و نوجوان در ایران هم سن و سال موسساتی نظیر کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان است.

نهادهای که سالیان سال تنها متولی کتاب کودک بوده ولی امروز در پیچ و خم راهروهای شورای کتاب کمی رنگ و روی خود را باخته است.

انتشارات جدیدی نظیر انتشارات پرتقال که نبض بازار کتاب را در دست دارد و از علایق مخاطبان‌ش باخبر است، در چند سال اخیر بسیار موفق تر عمل کرده و این را می‌شود از فروش خوب این کتاب‌ها به سادگی فهمید.

انتشارات پرتقال، نشری خواننده‌محور است.

تبلیغات خوبی دارد و برای جذب مخاطب وقت می‌گذارد.



پرسا اختیاری



# دوروی یک سکه

نگاهی به جوایز ادبی ادبیات کودکان و نوجوانان



الهه امینی

روزنامه نگار

به برگزاری جشنواره و اهدای جوایز به برترین های حوزه ادبیات کودک و نوجوان کرده اند. از جمله می توان به جایزه ادبی «گوزن زرد» اشاره کرد که در اقدامی جالب خانواده ها ایرانی را در فرآیند داوری مشارکت می دهد. این جایزه که از سال ۱۳۹۴ فعالیت خود را آغاز کرده است، نخستین جایزه ادبی در ایران است که منجر به شکل گیری یک برنامه کتاب خوانی گروهی و خانوادگی شده است. اما شاید معروف ترین این جوایز جایزه لاک پشت پرنده باشد که اولین دوره آن اسفند ۱۳۹۰ برگزار شد. رخداد لاک پشت پرنده البته چیزی بیشتر از یک جایزه ادبی است. لاک پشت پرنده را می توان یک جریان ادبی در حوزه ادبیات کودک و نوجوان تلقی کرد. فهرستی که فصلنامه تخصصی «پژوهشنامه ادبیات کودک و نوجوان» با همکاری موسسه «شهر کتاب» تحت عنوان «لاک پشت پرنده» تهیه می کند امروزه یکی از معیارهای کودکان و نوجوانان کتاب خوان برای انتخاب و خرید کتاب است. جوایز مهم دیگری هم هستند که به طور اختصاصی مربوط به ادبیات کودک و نوجوان نیستند، اما بخشی را برای این حوزه در نظر گرفته اند. از آن جمله اند کتاب سال جمهوری اسلامی ایران و جایزه پروین اعتصامی. اعتبار و درآمد دستاورد جوایز بزرگ ادبی برای نویسنده است. گرچه همواره مطالعات آسیب شناسانه در حوزه جوایز ادبی به افزایش شمار نویسندگان جایزه بگیر و فاقد خلاقیت اشاره دارد و به برخورد های سلیقه ای یا رابطه محور در برخی داوری ها و به نظر می رسد آرزویی که برای جوایز ادبی قائل شده ایم منجر به تربیت نسلی از نویسندگان «جشنواره ای» شده است که به اصطلاح سلیقه داوران دستشان آمده و نمی نویسند تا بسازند بلکه می نویسند تا ببرند. اما این تنها نیمه تاریک ماجراست و این جریان نیمه روشنی هم دارد. جوایز ادبی می توانند با داوری های متنوع و اصولی، استعداد های ناپیدا و گم شده در حجم انبوه تولیدات را شناخته، معرفی کرده و اعتبار ببخشند. نیز اگر بنیادها و موسسات مربوطه معیارهای صحیح و داوری های غیر سلیقه ای را اعمال کنند می توانند به معرفی و تقدیر نویسندگان شایسته و هدایت و تربیت کتاب خوان های کودک و نوجوان بپردازند. رشد تعداد جوایز ادبی را باید به فال نیک گرفت و چه کسی گفته است که دلخوشی ها و امیدواری های مالی و پشتوانه های اقتصادی همواره چشمه های خلاقیت را کور و اندیشه نویسنده را کند کرده است؟ همان طور که جایزه پنج میلیون کرون آسترید لیندگرن این کار را با نویسندگان کودک و نوجوان در اروپا و سراسر جهان نکرد و مایه دلگرمی شان هم شد...

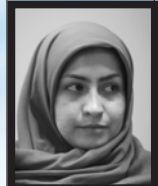
هرساله برندگان جوایز ادبی بزرگ مانند نوبل ادبی، بوکرمن، پن فاکتر، پولیتزر و... در صدر پرفروش ها قرار می گیرند. این مسئله درباره ادبیات کودک و نوجوان نیز صدق می کند. در میان جوایز جهانی ادبیات کودک و نوجوان جایزه هانس کریستین آندرسن که نوبل کوچک خوانده می شود از معروف ترین هاست. یادبودی از نویسنده دانمارکی، خالق شناخته شده ترین داستان های کودکی که هر دو سال یک بار به دست ملکه دانمارک به نویسندگان و تصویرگران برتر اعطا می شود. سهم ایران در این جایزه حضور داوران در چند دوره (افراد چو توران میرهادی، ثریا قزل ایغ، منصوره راعی، زهره قایینی و...) و چندین بار نامزدی (فرشید مثقالی و نسرين خسروی به عنوان تصویرگر در سال های ۱۹۷۴ و ۲۰۰۲، هوشنگ مرادی کرمانی، محمدرضا یوسفی و فرهاد حسن زاده به عنوان نویسنده به ترتیب در سال های ۱۹۹۲، ۲۰۰۰) بوده است که تنها در دریافت جایزه تصویرگری شد. دیگر جایزه مهم ادبی حوزه کودک و نوجوان که به مبلغ پنج میلیون کرون سوئد، بزرگ ترین آنها نیز هست جایزه آسترید لیندگرن است. پس از سال ۲۰۰۲ و با مرگ آسترید لیندگرن نویسنده شهیر سوئدی خالق داستان معروف «پی بی جوراب بلنده» دولت سوئد بر آن شد که هر ساله این جایزه را به بهترین خلق در دنیای ادبیات کودک و نوجوان اعطا کند. ایران تاکنون نویسنده ای را به این جایزه معرفی کرده است. اما تاکنون هیچ کدام از این نامزدها موفق به دریافت این جایزه نشده اند. امسال از سوی نهادهای مختلف، هوشنگ مرادی کرمانی، فرهاد حسن زاده و جمشید خانیان به این جایزه معرفی شده اند. گرچه هر سه نویسنده در ایران شناخته شده اند و آثار آنها هم به لحاظ کیفیت هنری و هم از نظر ترویج ارزش های انسانی قابل اعتنا هستند، اما کارشناسان معتقدند به دلایلی از جمله پایین بودن تیراژ کتاب و سرانه مطالعه در ایران نیز ناشناختگی نویسندگان ایرانی در سطح بین المللی و عدم حضور موثر در بازارها و رویدادهای جهانی، شانس دریافت این جایزه و سایر جوایز ادبی برای نویسندگان ایرانی همواره اندک بوده است. اما بازار جوایز ادبی ادبیات کودک و نوجوان در ایران نیز رونق ویژه ای پیدا کرده است. نگاهی به فهرست این جوایز نشان می دهد در دهه اخیر بنیادها و اشخاص متعددی اقدام



# کودکان حق دارند کتاب با کیفیت بخوانند

## از هر جایی کتاب کودک نخرید

بسیار جذاب‌اند. رنگ و لعابی دارند که کودکان آن را می‌پسندند. رنگ‌های تند با تصاویر آشنا. آشنا از کجا؟ از رسانه‌های تصویری که صبح‌شان را با آن شب می‌کنند. ویژگی بارز «کتاب‌های سوپر مارکتی» همین آشنا بودن به چشم بچه‌هاست. به‌ویژه کودکانی که کمتر کتاب برایشان خوانده شده و بیشتر درگیر تلویزیون هستند. تصاویر این کتاب‌ها را که نگاه کنید، برگرفته از کارتون‌های تلویزیونی هستند، یا با یک جست‌وجوی ساده در اینترنت می‌توانید هزاران تصویر شبیه آنها را پیدا کنید از تصاویر سیندرلایی گرفته تا بت‌من و سوپرمن. تصاویر این کتاب‌ها پر از دخترهایی با چشم‌های بسیار درشت (که از ویژگی‌های تصویرسازی ژاپنی‌هاست!) و موهایی بسیار بلند است که روی کلیشه‌های جنسیتی تاکید می‌کنند. تصاویری با کیفیت پایین و هزینه‌ای هیچ که به رایگان در اختیار همه قرار داده شده است. در کتاب‌های نوزاد از رنگ آبی برای پسران و از رنگ صورتی برای دختران استفاده می‌کنند و فعالیت‌های رفتاری را دخترانه و پسرانه تعریف می‌کنند. برای همین قیمت این کتاب‌ها نسبت به کتاب‌های با کیفیت کودک بسیار پایین‌تر است. بسیاری از خانواده‌ها هم رغبت دارند سبد فرهنگی‌شان را هرچه می‌توانند ارزان‌تر بخرند. دلیل دیگر پایین بودن قیمت این کتاب‌ها را می‌توان در جمع‌آوری بودن محتوای آنها جست‌وجو کرد. قصه‌های عامیانه که بیشتر افراد آن را شنیده‌اند و عیناً همان شنیده‌ها بدون در نظر گرفتن ساختارهای زبانی و روایی در کتاب‌ها آورده شده است. شما به‌طور معمول روی جلد این کتاب‌ها نه اسمی از نویسنده و مترجم می‌بینید نه اسمی از تصویرگر. هیچ پیچیدگی تصویری و محتوایی در این کتاب‌ها وجود ندارد و در هر جای نامعتبری هم می‌توان آنها را خرید؛ سوپرمارکت، مغازه‌های نوشت‌افزار، اسباب‌بازی‌فروشی‌ها و... اما از چه راهی این کتاب‌ها را بشناسیم؟ اول از همه این سوال را از خودتان بپرسید که این کتاب را چه انتشاراتی منتشر کرده است؟ آیا انتشارات تخصصی کودک است؟ نام برگردانان خوب کودک را به ذهن بسپارید. آنهایی که روان ترجمه می‌کنند و واژه‌هایشان را متناسب با سن کودک انتخاب می‌کنند و به فضای فکری کودک آشنایی دارند. این نکته برای نویسندگان کودک هم نقطه اتکاست. اگر برای فرزندتان دنبال کتاب خوب می‌گردید باید با نویسندگان این رده سنی هم آشنایی داشته باشید. چند نویسنده خوب کودک می‌شناسید؟ کودکان با کارهای کدام یک از آنها ارتباط برقرار می‌کند و ویژگی اصلی کارهایشان چیست؟ این نکته را هم در نظر بگیرید که نویسندگان نسل شما با نویسندگان کودک شما در چرخش نسلی تفاوت‌های بسیاری کرده‌اند. اگر شما نویسنده‌ای را در دوران کودکی خود می‌پسندیدید به این معنا نیست که فرزند یا کودکی که شما با آن در ارتباط هستید، با آن ارتباط برقرار کنند. گام بعدی برای انتخاب کتاب با کیفیت برای کودکان آشنا شدن با تصویرگران خوب و بالا بردن سواد بصری برای انتخاب آنهاست. چرا که اگر کتاب کودکی تصویرگری خوبی داشته باشد و حتی محتوای آن چندان باکیفیت نباشد می‌توان به وسیله تصویر خوب کتاب را با کیفیت برای کودک عرضه کرد، به عکس آن اگر تصویرگری کتابی خوب نباشد، اما محتوای آن عالی هم باشد نمی‌توان کودک را به سمت کتاب برد و عملاً محتوای خوب آن از بین می‌رود. یکی از راه‌هایی که می‌توان سواد بصری خود را بالا برد، دیدن تصویرسازی‌های با کیفیت است. هم چشم خودتان را به دیدن کارهای خوب عادت دهید، هم چشم کودکی که با آن در ارتباط هستید. طوری باید سواد بصری کودکان را بالا ببرید که برایشان کتاب‌های سوپرمارکتی جذاب نباشند و چشم‌شان دنبال کتاب‌های با کیفیت باشد. حتماً برای خرید کتاب باکیفیت به مکان‌های باکیفیت مراجعه کنید. از هرجایی کتاب کودک نخرید، مثلاً در اصفهان در انجمن دوست‌داران ادبیات کودک و نوجوان، پردیس کتاب سیتی سنتر و نشر نوشته کتاب‌های با کیفیت کودک را می‌توانید پیدا کنید و در آخر برای پیدا کردن کتاب‌های با کیفیت دنبال نهادهای با کیفیتی بگردید که کتاب کودک خوب و باکیفیت معرفی و تایید می‌کنند. مثلاً در این سال‌های اخیر فهرست‌های خوبی برای کتاب‌های باکیفیت کودک منتشر شده است. سال‌هاست شورای کتاب کودک، کتاب‌های گوناگون حوزه کودک را بررسی و باکیفیت‌های آن را معرفی می‌کند. از لیست لاک‌پشت پرنده و گوزن زرد و همچنین سایت کتابک و هدهد هم می‌توان برای تاییدیه استفاده کرد و مطمئن شد که کتاب‌هایی که این نهادها معرفی می‌کنند، از لحاظ بصری و محتوایی برای کودک ما مناسب هستند.



زهره ماهری

روزنامه نگار و دبیر  
ضمیمه کاغذ رنگی

آینده را  
باید ساخت...



گرامی باد

هفته ملی و روز جهانی کودک



**[FASL-E NOO] NEW SEASON**  
**A NEWSPAPER SUPPLEMENTARY ON BOOKS AND**  
**LITERATURE OF CHILDREN AND YOUTH ADULTS**